زندگی پس از مرگ

منازل الآخره

تألیف

مرحوم حاج شیخ عباس قمی (ره)

به ضمیمه زندگی‌نامهٔ مؤلف

مشخصات کتاب

سرشناسه : قمی عباس 1254 - 1319

عنوان و نام پدیدآور : زندگی پس از مرگ منازل الاخره به ضمیمه زندگی نامه مولف عباس قمی

مشخصات نشر : قم مسجد مقدس صاحب الزمان (جمکران ، 1382.

مشخصات ظاهری : 269 ص.

شابک : 964-6705-19-77500ریال وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : چاپ قبلی مسجد مقدس صاحب الزمان (جمکران ، 1378. (237 ص

یادداشت : چاپ ششم: پاییز 1384.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس عنوان دیگر : منازل الاخره موضوع : قمی عباس 1319 - 1254 -- سرگذشتنامه

موضوع : معاد.

موضوع : مرگ

شناسه افزوده : مسجد جمکران رده بندی کنگره : BP222/ق8م 86 1382

رده بندی دیویی : 297/44

شماره کتابشناسی ملی : م 82-26236

ص:1

اشاره

« یا صاحب الزمان ادرکنا »

مرگ پایان زندگانی انسان نیست، بلکه آغاز مرحله ای جدید از زندگانی اوست.

مرگ دروازه ای گشوده به سوی حیات آخرت است(1).

مرگ پاسخگویی به دعوت ناگزیر خدای هستی بخش، در انتقال از سرای فانی و ناپایدار، به منزلگاهی باقی و پاینده است(2).

مرگ سفری نزدیک به دیار جاودانگی است(3).

مرگ برای انسانی که دل به خدا داده و با ایمان و یاد قیامت، عمل صالح را رهتوشه سفر آخرت خویش قرار داده است، شادمانی و آسایش

1- 1. الموت باب الآخره». امیرالمؤمنین علیه السلام، غرر الحکم، ج 1، ص 84، چاپ دانشگاه تهران.
2- 2. و استحضرتنا دعوتک التی لابدّ منها و من اجابتها...» امام سجادعلیه السلام، صحیفه سجادیّه، دعای یازدهم.
3- 3. الرحیل وشیک». علی علیه السلام، نهج البلاغه فیض الاسلام، حکمت 178.

و بازگشتی خجسته به سوی بهشت برین است(1).

مرگ برای او بشارتی به نعمت های جاودانه است(2).

مرگ برای او بالاترین شادمانی است(3).

مرگ پلی برای عبور دادن مؤمن از شداید و ناگواری ها به سوی بهشت بیکرانه و نعمت های همیشگی است(4).

مرگ برای مؤمن، چونان کندن جامه ای چرکین و پوشیدن لباسی فاخر به جای آن، چونان باز کردن بندها، شکستن زنجیرها و سوار گشتن بر رام ترین مرکب ها، چونان انتقال از منزلی ویران و وحشت زا به سرایی ایمن و مأنوس است(5).

مردن برای مؤمن همچون بوییدن بهترین و دلپذیرترین رایحه ها است، از کثرت خوبی این بو خوابی آرام به سراغش می آید و همه درد و رنج هایش پایان می پذیرد(6).

مردن برای مؤمنی که زاد سفر برگرفته و به حق آماده مرگ شده،

1- 4. الموت...جاء بالروح و الراحه و الکرّه المبارکه الی جنّه عالیه». رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم، فروع کافی، ج 3، ص 257.
2- 5. بشاره بنعیم الأبد...» امام جوادعلیه السلام، از امیرالمؤمنین علیه السلام. بحارالانوار، ج 6، ص 154.
3- 6. اعظم سرور یرد علی المؤمنین...» امام مجتبی علیه السلام، مدرک پیشین.
4- 7. فما الموت الاّ قنطره تعبر بکم عن البؤس و الضراء الی الجنان الواسعه و النعیم الدائم». امام حسین علیه السلام، معانی الاخبار، چاپ نجف، افست ایران، مکتبه المفید، ص 274.
5- 8. امام سجادعلیه السلام، بحارالانوار، ج 6، ص 155، معانی الأخبار، ص 274.
6- 9. الموت للمؤمن کأطیب ریح یشمّه فینعس لطیبه و ینقطع التعب و الألم کلّه عنه». امام صادق علیه السلام، مدرک پیشین، ص 152، معانی

الأخبار، ص 272.

نافع تر از دوایی است که دردمندی برای معالجه خویش استعمال می کند، آری! اگر آنان نعمت هایی را که مرگ سبب وصول به آنها است می شناختند، آن را طلب می کردند و دوستش می داشتند بیشتر از آنکه انسان عاقل دور اندیش، برای دفع آفت ها و جلب سلامت ها، دارو را می طلبد و دوست می دارد(1).

مردن برای مؤمن چونان وارد شدن به حمّامی است که آخرین باقیمانده کثافتِ معاصی را از جان او می زداید و آلودگی گناهان را از پیکره هستی او پاک می کند(2).

به راستی وقتی مؤمن، خود را در دنیا غریب می بیند و حصار بسته زندگی دنیایی را زندان روح ملکوتی خویش می شمارد، مرگ را که آغاز سفرش به وطنی آشنا، و سکّوی پروازش به آسمان ملکوت است، چه سعادتی می شمارد و چه ملتهبانه چشم انتظارش می ماند!

و چه زیبا است تعبیر بلیغ رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم که درباره کیفیت جان دادن شیعیان فرمود:

«هر یک از شیعیان ما که محبّت بیشتری نسبت به ما داشته باشد بیرون آمدن روح از بدنش همانند آن است که یکی از شما در گرمای سوزانِ

ص:13

1- 10. اِنّ من استعدّ للموت حق الاستعداد فهو انفع له من هذا الدّواء لهذا المتعالج، اما انهم لو عرفوا ما یؤدّی الیه الموت من النعیم لاستدعوه و احبّوه اشدّ ما یستدعی العاقل الحازم الدّواء لدفع الآفات و اجتلاب السلامات». امام جوادعلیه السلام، معانی الاخبار، ص 276.
2- 11. فذاک الموت، هو ذلک الحمّام و هو آخر ما بقی علیک من تمحیص ذنوبک و تنقیتک من سیّئاتک...» امام عسکری علیه السلام، مدرک پیشین.

روزی تابستانی، آبی سرد و گوارا بنوشد که دل تفتیده اش به آن جلا یابد»(1).

و چنین است که مرگ، گل خوشبوی مؤمنان(2)، هدیه ارزنده ایمان آوردگان(3)، آرامش دهنده سعادتمندان(4)، غنیمت و بهره (بی پایان)(5)، و کفّاره گناهان مسلمانان(6) به شمار آمده است.

امّا اگر مرگ این است، چرا مردم این مقدار از مردن می ترسند و چرا تا این حد از مرگ هراسانند؟

مردی نزد پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم آمد و پرسید: مرا چه می شود که مردن را دوست نمی دارم؟

فرمود: آیا تو را ثروتی هست؟

عرض کرد: آری!

فرمود: آیا آن را پیش فرستاده ای؟

گفت: خیر.

فرمود: به همین خاطر است که مردن را دوست نداری(7).

1- 12. اِنّ اشدّ شیعتنا لنا حبّاً یکون خروج نفسه کشرب احدکم فی یوم الصیف الماء البارد الذی ینتفع به القلوب». رسول اللّه صلی الله علیه وآله وسلم، بحارالانوار، ج 6، ص 162.
2- 13. الموت ریحانه المؤمن». رسول اللّه صلی الله علیه وآله وسلم، کنز العمال، خبر 42136.
3- 14. افضل تحفه المؤمن، الموت». علی علیه السلام، غرر الحکم، ج 2، ص 483.
4- 15. فی الموت راحه السعداء». علی علیه السلام، غرر الحکم، ج 4، ص 406.
5- 16. الموت غنیمه». رسول اللّه صلی الله علیه وآله وسلم. کنز العمال، خبر 44144.

6- 17. رسول اللّه صلی الله علیه وآله وسلم، مدرک پیشین، خبر 42122.
7- 18. امام باقرعلیه السلام، بحارالانوار، ج 6، ص 127.

و نیز رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلم در جواب مردی دیگر که از او چنین پرسشی داشت فرمود: «مالی را که داری - برای آخرتی که در انتظار تو است - پیش فرست. دل انسان همراه مال اوست، اگر آن را پیش فرستاده باشد، دوست می دارد که به آن ملحق گردد. و اگر آن را پس انداز کرده باشد، دوست می دارد که با آن بماند»(1).

کسی از امام مجتبی علیه السلام پرسید: از چه رو مرگ برای ما ناخوشایند است و دوستش نمی داریم؟

فرمود: از آن رو که آخرت خویش را خراب نموده و دنیای تان را آباد ساخته اید. به همین خاطر انتقال از آبادی به خرابی را ناپسند می دارید(2).

به راستی چه چیزی جز ترس از حساب و کتابی سخت و عقوبتی درد آلود می تواند شیرینی مرگ را در کام انسان تلخ گرداند؟

چه چیزی جز گناهان و خطاهایی که در گذشته مرتکب شده ایم، می تواند مرگ را در نظرمان مکروه و ناخوشایند جلوه دهد؟(3)

آیا شگفت نیست که انسان مرگ را به خاطر کثرت گناهان خویش مکروه شمارد و با این همه باز هم به آنچه که مرگ را به خاطر آن ناخوش

1- 19. فقدّم مالک بین یدیک، فانّ المرء مع ماله، ان قدّمه أحبّ أن یلحقه و ان خلّفه احبّ أن یتخلّف معه». کنز العمال، خبر 42139.
2- 20. انکم اخربتم آخرتکم و عمّرتم دنیاکم، فانتم تکرهون النقله من العمران الی الخراب». بحارالانوار، ج 6، ص 129.
3- 21. هیهات ما تناکرتم الاّ لما قبلکم [فیکم من الخطایا و الذنوب». امیرالمؤمنین علیه السلام، غرر الحکم، ج 6، ص 201، بحارالانوار، ج 77، ص 383.

می دارد، ادامه دهد؟(1)

آیا هنگام آن نرسیده است که با فراهم ساختن رهتوشه آخرت، خود را برای کوچ ناگزیری که در پیش داریم آماده کنیم؟(2)

آیا هنگام آن نرسیده است که از ملاحظه عمر رو به کاهش خویش و از دیدن مردن دیگران پرده فراموشی و غفلت را درهم بدریم و به خود آییم و برای سفر مرگ خویش زاد و توشه برگیریم؟(3)

آیا هنگام آن نرسیده است که بانگ رحیل کاروان آخرت را بشنویم و به هوش آییم و بدانیم که این دنیا سرای ماندن نیست و باید آن را به آخرت فروخت؟(4)

«زندگی محدودی که گذشتن لحظات از آن می کاهد و مرگ آن را نابود می سازد، حتماً کوتاه خواهد بود. مهلت نامعلومی که گذشت شب و روز آن را درمی نوردد، به زودی به پایان خواهد رسید. آینده ای که با خود خوشبختی جاودان یا بدبختی بی نهایت را به همراه خواهد داشت،

1- 22. یکره الموت لکثره ذنوبه، و یقیم علی ما یکره الموت له». امیرالمؤمنین علیه السلام، نهج البلاغه فیض، کلمات قصار، حکمت 142.
2- 23. ترحّلوا فقد جدّ بکم و استعدّوا للموت فقد اظلّکم». با استفاده از فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام، نهج البلاغه فیض، خطبه 63.
3- 24. عجبت لمن نسی الموت و هو یری من یموت». «عجبت لمن یری انه ینقص کل یوم فی نفسه و عمره و هو لا یتأهّب للموت». با استفاده از فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام، غرر الحکم، ج 4، ص 336.
4- 25. و کونوا قوماً صیح بهم فانتبهوا و علموا أنّ الدنیا لیست لهم بدار فاستبدلوا». با استفاده از فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام، نهج البلاغه فیض، خطبه 63.

سزاوار بهترین آمادگی است. پس در این جهان، از همین جهان برای خود زاد و توشه ای برگیرید که فردای قیامت شما را از عذاب و شقاوت ایمن دارد.

خوشا به حال بنده ای که از پروردگارش بترسد، خویشتن را اندرز دهد، توبه را مقدّم دارد و بر شهوات خویش پیروز گردد.

مرگ از نظر انسان پنهان است، آرزویش وی را فریب دهد، شیطان همیشه همراه اوست، گناه و معصیت را در نظر او زینت بخشد تا انجامش دهد. و او را در آرزوی توبه نگهدارد تا آن را به تأخیر اندازد و در حالت غفلت کامل مورد هجوم مرگ قرار گیرد. افسوس بر آن انسان غافلی که لحظه لحظه عمرش دلیلی بر محکومیّت او به شمار می آید، و شقاوت و بدبختی، فرجام کار و عاقبت روزگار اوست. بیایید از خدا بخواهیم که ما و شما را از کسانی قرار دهد که هیچ نعمتی آنان را به مستی و بی خبری نمی کشاند، و هیچ هدفی آنان را از اطاعت پروردگار بازنمی دارد، و هیچ پشیمانی و اندوهی پس از مرگ به وجود آنان راه نمی یابد»(1).

«خود را برای مرگ و شداید آن، پیش از فرا رسیدنش آماده سازید، و قبل از آنکه مرگ شما را فرا گیرد آنچه را که لازمه رویارویی با آن است، فراهم آورید. زیرا سرانجام همگان مرگی است که منتهی به قیامت می شود و آن برای خردمندان پند و اندرز و برای جاهلان مایه عبرت است. قبل از فرا رسیدن مرگ خود را آماده کنید برای آنچه می دانید از:

1- 26. امیرالمؤمنین علیه السلام، نهج البلاغه فیض، خطبه 63.

تنگی قبرها، شدّت غم و اندوه، ترس از محشر، بیم های جان کندن، درهم شکستن استخوان ها، کر شدن گوش ها، تاریکی لحد، وحشت از آینده، اندوه تنگنای گور و پوشانیدن آن با سنگ و خاک»(1).

مرگ برای آن کس که خود را آماده سفر آخرت نکرده و از عمر خویش سرمایه ای برای نجات خویش نیندوخته است، اوّل دشواری ها و سرآغاز رنج ها و مرارت ها است. منزلگاه قبر و تنگی و فشار و وحشت بی پایان آن، برزخ و قیامت و بیرون آمدن از قبر و سرگردانی در محشر و نگرانی های آن، موقف میزان و حساب و گرفتن نامه اعمال و حسرت های جاودان آن، گذشتن بر صراط و گرفتاری به آتش و عذاب های دردناک دوزخیان همگی مراحل سفر ناخواسته او پس از مرگ ناگهانی اوست، که هر کدام از آنها تدارکی بایسته را اقتضا می کند.

عالم ربّانی، عارف وارسته محدّث خبیر مرحوم شیخ عبّاس قمی رحمه الله در کتاب شریف «منازل الآخره» با نگاهی حدیث شناسانه به همه منزلگاههایی که بر سر راه مسافران آخرت قرار گرفته اند، در صدد نشان دادن تصویری روشن از هر یک از این منزلگاهها برآمده و کوشیده است تا ضمن برشمردن اهمیّت و خطرات هر جایگاه، ابزاری برای نجات از هول و وحشت هر کدام، و وسیله ای برای دستیابی به سلامت و مصونیّت در هر مقام، ارائه دهد و خواننده کتاب را به اندیشه تدارک و جبران

1- 27. پیشین، خطبه 232 با اندکی اختصار یا تفاوت در ترجمه.

خطاهایی که در گردنه های خطرناک سفر آخرت موجب سقوط به دامن عذاب و عقاب الهی هستند، وادارد.

«واحد تحقیقات مسجد مقدّس جمکران» افتخار دارد که چاپ جدید این مجموعه نفیس را با امتیازاتی ویژه در کیفیت چاپ و ترجمه آیات و احادیث و ذکر منابع و اسناد روایات، به محضر مقدّس حضرت ولیّ عصر - عجّل اللَّه تعالی فرجه الشریف - اهداء نماید و توفیق همه ارادتمندان حضرتش را در عمل به مضامین عالیه این کتاب از درگاه احدیت آرزو کند.

شایان ذکر است که سرگذشت اجمالی از زندگی مرحوم شیخ عبّاس قمی - تحت عنوان «محدّث قمی، عنصر فضیلت و اخلاص» - و کار مقابله با نسخه خطی چاپ اولِ موجود در کتابخانه حرم مطهر حضرت معصومه علیها السلام و تصحیح متن کتاب منازل الآخره، توسط محقق بزرگوار حجه الاسلام و المسلمین آقای شیخ محمد صادق امیدواری خراسانی انجام یافته که بجاست از زحمات ایشان تقدیر و تشکر شود و الطاف حضرت حجّت علیه السلام را برای شان آرزو نماییم.

واحد تحقیقات مسجد مقدّس جمکران

بهار 1378

ص:19

اشاره

زندگی نامه عالم ربّانی، محدّث جلیل، مرحوم ثقه الاسلام

حاج شیخ عبّاس قمی

نگارش:محمّد صادق امیدواری خراسانی

ص:21

پس از ستایش پروردگار متعال و درود بی حدّ بر اشرف موجودات حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم واهل بیت معصومش علیهم السلام مقرّبان درگاه احدیّت به ویژه مولای ما حضرت مهدی علیه السلام و لعن و نفرین بر دشمنان آن پاکان

انگیزه نگارش

به دنبال نوشتن مقدمه ای - به زبان عربی - بر کتاب شریف: «بَیْتُ الْاَحْزان فی مصائِبِ سَیِّدَهِ النِّسْوان»(1) از تألیفات مرحوم «محدّث قمی» و نوشتن مقدمه ای فارسی - همراه با توضیحاتِ لغات مشکل و اصطلاحات - بر کتاب «چهل حدیث»(2) از آن مرحوم، به این حقیر پیشنهاد شد که بر کتاب پر ارجِ «منازل الآخره و المطالب الفاخره» نیز از تألیفات آن بزرگوار مقدمه ای به زبان فارسی - شامل شرح حال آن محدث جلیل - بنگارم.

این ناچیز با کمی وقت و کثرت مشاغل و اعتراف به قلّتِ بضاعتِ

ص:25

1- 28. نشر حسینیه «عماد زاده» اصفهان سال 1404 ه ق.
2- 29. نشر یاسر تهران، حدود 1364 شمسی.

علمی، این پیشنهاد را به دیده منّت پذیرفته و با استمداد از خدای متعال و حضرات معصومین علیهم السلام و استفاده از تألیفات و نوشته های فضلاء و دانشمندان، قبول نمودم.

در حقیقت این انگیزه ها در تنظیم این نوشتار و شرح حال بی تأثیر نبوده است:

1 - در برخی احادیث نقل شده است که:

«مَنْ أَرَّخَ مُؤْمِناً فَقَدْ اَحْیاه»؛

«کسی که شرح حال مؤمنی را بازگو نماید، حقیقتاً وی را زنده نموده است».

2 - و نیز در حدیث است که:

«عِنْدَ ذِکْرِ الصَّالِحینَ یَنْزِلُ الرَّحْمَه»؛

«هنگام یاد کردن اشخاص شایسته و نیک، رحمت الهی نازل می شود».

3 - یکی از بهترین روش ها برای راهنمایی مردم و به ویژه نسل جوان، آشنا نمودن آنها با زندگی مردان الهی و چهره های بزرگ و برجسته تاریخ و زنده نگه داشتن نام و یاد آنان است، زیرا شناخت رمز و راز موفقیت آنها و عمل به آن، یکی از مهمترین راه های ترقّی و پیشرفت جامعه است.

به جهت عوامل یاد شده، هم اکنون شرح حال عالمی فرزانه و دانشمندی جلیل را آغاز می کنیم که میلیون ها نفر با تألیفات وی کم و بیش آشنا و مورد استفاده شبانه روزی آنها می باشد، یعنی مرحوم روانشاد، علاّمه جلیل و محدث نبیل و متتّبع خبیر، حجه الاسلام «حاج شیخ عباس قمی» و یا «محدّث قمی»قدس سره که به حقّ «عنصر فضیلت و اخلاص» بوده است.

تولد و زادگاه

زادگاهش شهر مقدس «قم»، حرم اهلبیت علیهم السلام و مهد تشیع، و تولدش به سال حدود (1290 ه ق) و اندی(1) در یک خانواده متديّن و مذهبی دیده به جهان گشود.

پدر، مادر، کودکی

پدر بزرگوارش مرحوم «حاج محمد رضا قمی» فرزند مرحوم ابوالقاسم، یک کاسب معمولی ولی متديّن و معروف به تقوا و پرهیزکاری.

مادر، بانویی پارسا و با تقوا، متعبّد و شدیداً مذهبی که محدّث قمی رحمه الله بارها فرموده: «بخش مهمی از موفقیت های من، معلول زحماتِ مادرم می باشد، او به نماز اول وقت اهمیّت می داد، به نافله شب مقیّد بود و در دوران شیرخوارگیِ من می کوشید تا سرحدّ امکان در حال ناپاکی مرا شیر نداده و هنگام شیر دادنِ من با وضو باشد».

به جهت علاقه فراوان والدین به ساحت قُدسِ حضرت ابوالفضل العبّاس علیه السلام، ایشان را «عبّاس» نام نهادند.

کودکی پاکزاده در اینچنین محیطی - که محبت اهل بیت علیهم السلام و عطر روح افزای معنوی آن، سراسر آنجا را گرفته بود - رشد می کرد و درس ایمان و ولایت را با جان و دل پذیرا می شد، و در حقیقت، این منزل، اولین مکتب وی به حساب می آمد.

1- 30. طبقات اعلام الشیعه، ص 998 ولی خود آن مرحوم در فوائد الرضویه ص 221 فرموده: ولادتم ظاهراً سنه 1294 [بوده است .

از همان کودکی با هم سنّ و سال های خود فرق داشت، در آن جسم کوچک، روحی بزرگ وجود داشت و چنان متین و جدّی سخن می گفت که گویا مردی همراه با تجربه زیاد، سخن می گوید، از بازی های کودکانه کناره می گرفت، ولی وقتی هم که از او می خواستند که همبازی آنها شود، با زیرکیِ خاصّی پذیرفته و با آنها شرط می کرد که برای شان داستان بگوید و آنها هم گوش کنند، آنگاه داستانهایی از قرآن و معصومین علیهم السلام برای شان می گفت تا دل و جان آنها را صفا دهد، و در آخر هم به آنها پیشنهاد می کرد که همگی به زیارت بانوی معظّمه، حضرت فاطمه معصومه علیها السلام بروند و از نور و معنویّت آن بانو بهره مند شوند.

روی گشاده، لب های متبسّم، چهره جذّاب، همراه با وقار و متانت و ادب، به اضافه تواضع و فروتنی، از ویژگی های مرحوم ثقه المحدّثین حاج شیخ عباس قمی بود.

خصوصیات اخلاقی

ایشان از آنجا که علم بی عمل را چیزی جز وبال و شقاوت نمی دید، خود، در عمل به مسائل اخلاقی از دیگران پیشی می گرفت.

از صفات برجسته او خضوع و خشوع در مقابل خداوند و تواضع مثال زدنی وی در برابر مردم بود.

در سال های سکونت وی در مشهد مقدس، مقیّد بود از طلاّب و روحانیّونی که از قم مشرّف می شوند، دیدار نماید و در صورت امکان، آنها را - اگرچه یک بار - در خانه خود مهمان نماید یا با هدیه مبلغی پول، مراتبِ احترام خود را نسبت به زائران حضرت رضاعلیه السلام ابراز دارد.

ص:28

او هرگز سائلی را محروم نمی کرد و چون وضع مالی خوبی نداشت و نمی توانست به همه آنها پولی بپردازد، گاهی مقداری میوه های ارزان می خرید و هر سائلی مراجعه می کرد، مقداری به او می داد تا سائلی را دست خالی ردّ نکرده و به این دستور اسلامی عمل کرده باشد.

برای سادات احترام خاصی بجا می آورد، حتی در مقابل آنها پای خود را دراز نمی کرد و در این کار، کوچک و بزرگ برایش فرق نمی کرد.

لباس ساده، غذائی مختصر، و زندگانی بسیار زاهدانه، از خصوصیات او بود، و به هیچ چیز جز محبوب خود - قرآن و اهل بیت علیهم السلام - تعلّق خاطر نداشت.

شوق وافر به اهل بیت رسالت علیهم السلام و غوطه ور شدن در دریای بیکران آثار و معارف آنان و تحقیق و بررسی و تعمّق در احادیث و روایات آن بزرگواران، از او انسانی ساخته بود که شایستگیِ داشتنِ عنوانِ: «شیعه حضرت علی علیه السلام و امامان معصوم علیهم السلام» را بدست آورده بود.

شوق وافر به اهل بیت رسالت علیهم السلام

ایشان آن قدر به ساحت مقدّسِ معصومین علیهم السلام علاقه می ورزید و احترام قائل بود که قابل توصیف نیست، احترامی که از محبّت و ایمان عمیق او به آن بزرگواران، سرچشمه می گرفت.

هنگام نوشتن روایات و احادیث سعی می کرد با وضو باشد و هنگام مطالعه احادیث نیز دو زانو، رو به قبله می نشست، حتی نام آن بزرگواران را بدون وضو بر زبان جاری نمی کرد.

هیچگاه دیده نشد که بدون وضو و طهارت، حدیثی یادداشت کند، یا

دست بی وضو به صفحه کتاب حدیث یا جلد آن بگذارد.

وقتی نام رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم را می نوشت، جمله «صلّی اللّه علیه و آله» را، و وقتی نام یکی از معصومین علیهم السلام را می نوشت، جمله «علیه السلام» را کامل می نگاشت و با نوشتن رمزِ «ص» و «ع» مخالف بود و آنرا کافی نمی دانست(1).

اگر اشتباهاً نام خداوند متعال یا یکی از معصومین علیهم السلام را می نوشت، هرگز آن را خط نمی زد بلکه با گذاشتن تعدادی نقطه در اطراف آن - و به اصطلاح، نقطه چین کردن - اشتباه خود را مشخّص می ساخت.

از آقای محدث زاده رحمه الله - فرزند بزرگش - نقل شد که فرمودند:

فراموش نمی کنم زمانی که در نجف اشرف بودیم یک روز صبح در حدود سال {1357} هجری قمری - یعنی دو سال قبل از وفات شان - از خواب برخواستند و اظهار داشتند، امروز چشمم به شدّت درد می کند. و قادر به مطالعه و نوشتن نیستم و بسیار ناراحت به نظر رسید.

تقریباً زبان حال شان این بود که شاید خاندان پیغمبرعلیهم السلام مرا از در خانه شان طرد کرده باشند. آن مرحوم عادت داشتند که گاهی این مطلب را با تأثُّر می گفت و می گریست!!

1- 31. مرحوم شهید ثانی رحمه الله در کتاب شریف: «مُنْیَهُ الْمُرید فی آداب المُفید و الْمُسْتَفید»، ص 177، چاپ مجمع الذخائر الاسلامیه قم، باب آداب کتابت و نگارش، ضمن سفارش به رعایت موضوع فوق، نقل فرموده که اولین کسی که رمز «ص» یا «صلعم» را بجای «صلی اللّه علیه و آله و سلم» شایع و اختراع نمود، دستش دچار قطع و بریدگی شد. حقیر می گویم: خدا می داند که چقدر با این روش، مؤمنین را از فضیلت های صلوات محروم ساخت.

آقای محدث زاده می افزایند: در آن اوقات، مشغول تحصیل بودم، رفتم به درس و ظهر که به خانه برگشتم دیدم ایشان مشغول نوشتن هستند، عرض کردم: درد چشم تان بهتر شد؟ فرمود: درد بکلّی مرتفع گردید، سؤال کردم به چه چیز معالجه فرمودید؟ گفتند: «وضو ساختم و مقابل قبله نشستم و کتاب «کافی»(1) را به چشم کشیدم، درد چشمم برطرف شد» و تا پایان عمر، دیگر به درد چشم مبتلا نگردید!

آن کتابِ «کافی» که آنرا به چشم کشیده بودند، نسخه خطّی و به خطّ فقیه مشهور «ملا عبداللّه تونی» صاحب کتاب «وافیه» بود و محدث قمی خیلی به آن علاقه داشتند.

همچنین ایشان نقل فرمود: در دوران کودکی به بیماری سختی مبتلا شدم، مادرم جوشانده ای از داروهای گیاهی آماده کرد و نزد من گذاشت و خود برای آوردن قاشقی که آن را مخلوط کند، از اطاق بیرون رفت، پدرم، ظرفِ جوشانده را برداشت و گفت:

«من با این انگشتانم احادیث زیادی - یا هزاران حدیث - از معصومین علیهم السلام نوشته ام، با انگشتم آنرا مخلوط می کنم» و همین کار را کرد.

من پس از نوشیدن آن دارو به صورتی غیر منتظره و معجزه آسا بهبود یافتم و بیماریم کاملاً برطرف شد.

ص:31

1- 32. کتاب «کافی» تألیف ثقه الاسلام محمد بن یعقوب کلینی رازی رئیس محدّثین شیعه، - در گذشته به سال 329 هجری قمری - است و این کتاب شامل سه بخش اصول، فروع و روضه و هر کدام چندین جلد، که از معتبرترین و مهم ترین کتب حدیثی شیعه است.

از میان انگیزه ها و علل پیروزی مردان بزرگ، می توان دو علّت اساسی را یادآور شد:

نخست، اخلاص و پاکی دل آنها، و سپس استقامت و پایمردی، تلاش و کوشش در راه رسیدن به هدف و ابلاغ پیام الهی.

اینان، مُحرّک و انگیزه ای جز رضای حقّ و خدمت به خلق و همنوع در وجودشان نبوده و روی همین جهت برای رسیدن به هدف اصلی، سر از پا نمی شناختند و همه راحتی ها و کامیابی های خود را وقف بر این هدف می نمودند.

دست از طلب ندارم تا کام دل بر آید

یا جان رسد به جانان یا جان ز تن درآید

زندگی پر بار و پر برکت «محدّث قمی» و کارهای او بهترین الگو و سرمشق برای همگان است ولی دو نکته درخشانِ آن، همان دو عامل فوق بود که به آن اشاره شد:

- رعایت اخلاص و اجتناب از خود پرستی

- تلاش و استقامت در راه رساندن پیام الهی

او از افراد معدودی بود که هر بیننده ای را به یاد خدا می انداخت و نمونه یک انسان متعالی و یک مسلمان واقعی بود.

ایمان، نه تنها در قلبش که در سراسر وجود و تمام سلول های بدنش استقرار یافته بود.

پر کار و خستگی ناپذیر بود، کم می خوابید و زیاد کار می کرد، لحظه ای بیکار نمی نشست، می نوشت و می نوشت و می نوشت.

ص:32

سخن او که از دل برمی خواست بر دل می نشست و هر شنونده ای را تحت تأثیر قرار می داد.

اخلاص مرحوم محدّث قمی، از اموری است که باید سرمشق همه قرار گیرد، شواهد فراوانی درباره اخلاص او در دست است که برای نمونه بعضی از آنها را بیان می نماییم:

1 - شیخ عبدالرزاق و کتاب «منازل الآخره»

آن مرحوم روزی برای فرزند بزرگش نقل کرد که وقتی کتاب «منازل الآخره» را تألیف و چاپ کردم، این کتاب به دست شیخ عبد الرزاق مسأله گو - که همیشه قبل از ظهر در صحن مطهر حضرت معصومه علیها السلام مسأله می گفت - افتاد، مرحوم پدرم کربلایی محمد رضا، از علاقمندان شیخ عبد الرزاق بود، و هر روز در مجلس او حاضر می شد، شیخ عبد الرزاق روزها کتاب «منازل الآخره» را گشوده و برای افرادی که در مجلس او حاضر می شدند، می خواند. یک روز پدرم به خانه آمد و گفت:

«شیخ عباس ! کاش مثل این مسأله گو می شدی و می توانستی منبر بروی و این کتاب را که امروز برای ما خواند، بخوانی !».

چند بار خواستم بگویم آن کتاب از آثار و تألیفات من است، اما هر بار خودداری کردم، و چیزی نگفتم، فقط عرض کردم:

«دعا بفرمایید خداوند توفیقی مرحمت فرماید» !

2 - اخلاص در تألیف

آقای آخوندی ناشر کتابفروشی مکتبه الاسلامیه - تهران نقل نموده:

مطلبی که لازم بود یادآوری شود که کاملاً وارستگی و پارسایی این عالم بزرگوار را می رساند آن بود که در سال 1356 ه ق بواسطه کارهای شخصی و تجاری [از عراق به ایران بازگشتم و مقداری کتب تهیه و به عراق فرستادم، از آن جمله خرید یک هزار جلد کتاب مفاتیح الجنان - چاپ اول، گراوُری، از تألیفات آن جناب در تهران - بود که شرکت تضامنی محمد حسن علمی و شرکاء با بهترین کاغذ و چاپ و جلد چرمی چاپ کرده و در شُرُف انتشار بود، کتب مزبور را از آقای حاج محمد علی علمی که در آن زمان مدیر فروشگاه شرکت بود به ارزش هر جلد 23 ریال خریداری و به عراق فرستادم.

به واسطه سوابقی که با مؤلف عالی مقام کتاب مذکور داشتم، آقای علمی از من درخواست نمود به ایشان نامه ای بنویسم که در برابر یک هزار تومان - در آنروز - مؤلف محترم حق چاپ کتاب را به مؤسّسه علمی واگذار نمایند.

پس از چندی جواب نامه از طرف مؤلف عالی مقدار رسید که:

«به آقای علمی بگو من کتاب را ننوشته ام که از آن استفاده مادی نمایم، طبع کتاب مذکور آزاد است هر کس می خواهد چاپ نماید».

در عین حال آقای علمی تعداد سی مجلّد از آن کتاب را به وسیله اینجانب برای مؤلف عالیقدر فرستاد.

پروردگارا ! به ما هم همّت اخلاص در نیّات و اعمالمان عنایت بفرما.

ص:34

وَ اَخلِص نِیّاتِنا فی مُعامَلَتِک !

آری ! رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم به ابی ذر رحمه الله فرمودند:

«یا اَباذَر لِیَکُنْ لَکَ فی کُلِّ شَیْ ءٍ نِیَّهً صالِحَهً حَتّی فِی النَّوْمِ وَ الْاَکْلِ»؛(1)

«ای اباذر ! باید در هر چیز نیّت شایسته ای داشته باشی حتَّی در خوابیدن و خوردن».

3 - تهذیبِ نفس تا کجا...؟ !

آقای «شهابی» در مقدمه کتاب «فوائد الرضویه»(2) از آثار مرحوم محدّث قمی رحمه الله - پس از تعریف بلیغی از ایشان - چنین نوشته اند:

... در یکی از ماه های رمضان با چند تن از رفقا، از ایشان خواهش کردیم که در مسجد گوهرشاد [مشهد] اقامه جماعت را بر معتقدان و علاقه مندان منّت نهند با اصرار و ابرام، این خواهش پذیرفته شد و چند روز نماز ظهر و عصر در یکی از شبستان های آنجا اقامه شد و بر جمعیت این جماعت روز به روز می افزود، هنوز به ده روز نرسیده بود که اشخاص زیادی اطلاع یافتند و جمعیت، فوق العاده شد، یک روز پس از اتمام نماز ظهر به من که نزدیک ایشان بودم گفتند: «من امروز نمی توانم نماز عصر بخوانم»، رفتند و دیگر آن سال را برای نماز جماعت نیامدند، در موقع

1- 33. مکارم الاخلاق، شیخ طبرسی رحمه الله، ص 464، چاپ مؤسسه الاعلمی، بیروت.
2- 34. چاپ کتابخانه مرکزی، بهمن ماه 1327 شمسی.

ملاقات و استفسار(1) از علّت ترک نماز جماعت، گفتند:

«حقیقت این است که در رکوع رکعت چهارم، متوجه شدم که صدای اقتدا کنندگان که پشت سر من می گویند: «یا اللّه، یا اللّه، اِنّ اللّهَ مَعَ الصّابِرین» از محلّی بسیار دور به گوش می رسید، این توجه که مرا به زیادتیِ جمعیّت متوجه کرد، در من شادی و فَرَحی ایجاد نمود و خلاصه خوشم آمد که جمعیّت، این اندازه زیاد است، بنابر این من برای امامت اهلیّت ندارم!!».

مرحوم حاج شیخ عباس قمی - بی اِغراق و مبالغه - خود چنان بود که برای دیگران می خواست و چنان عمل می کرد که به دیگران تعلیم می داد، سخنان و مواعظ او چون از دل خارج می شد و با عمل توأم می بود ناگزیر بر دل می نشست و شنونده را به عمل وامی داشت.

تحصیلات

همانگونه که در بخش «دوران کودکی» یادآور شدیم، مرحوم «محدّث قمی رحمه الله» از ابتدا دوستدار علم و علما بوده و مقدّمات و سطوح فقه و اصول را در قم در محضر عده ای از علما و فضلا پایان برد، از جمله مرحوم آیت اللّه آمیرزا محمد ارباب - اشراقی - و غیر ایشان.

سال (1316 ه ق) به نجف اشرف هجرت فرموده(2) و در مجالس درسی علما شرکت فرمودند، ولی لازم به تذکّر است که ایشان پیوسته

1- 35. این استفسار و سؤال به مرحوم حاج میرزا علی اکبر نوقانی هم نسبت داده شده است.
2- 36. درست دو سال بعد از ورود مرحوم محدّث نوری از سامرّاء به نجف اشرف.

ملازم و همراه مرحوم عالم جلیل، محدّث خبیر، میرزا حسین نوری رحمه الله بوده و اکثر اوقات خویش را در استنساخ تألیفاتِ ایشان و مقابله نوشته های وی سپری می نمودند(1) تا نزد استاد ارج و قربی فراوان یافته و نتیجه این همراهی پی گیر با مرحوم محدث نوری رحمه الله استنساخ تعدادی از کتب ایشان از جمله «خاتمه مستدرک الوسائل» بود.

وقتی اجازه یافت از کتابخانه شخصی استادش - محدث نوری رحمه الله - استفاده کند، گویی تمام دنیا را یکجا به او داده اند و با وَلَع زیاد به مطالعه کتاب های ارزنده او پرداخت.

از بهترین نعمت های خدا برای خود، وجود چنین معلّمِ دلسوزی را می دانست که مانند پدر، او را مورد مهر و محبّت خود قرار می داد.

ناگفته نماند که سبب آشنایی محدث قمی رحمه الله با مرحوم محدث نوری رحمه الله، مرحوم علامه شیخ علی [زاهد] قمی رحمه الله بوده است زیرا ایشان جزو اصحاب گذشته مرحوم نوری بوده اند(2).

در سال (1318 ه ق) مشرّف به حج و زیارت قبر رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم شدند و از همان راه به ایران بازگشت نموده و از وطن خویش - قم - دیدار نموده و تجدید عهدی با والدین و بستگان نموده، سپس به نجف اشرف بازگشته و همچنان ملازم محدّث نوری رحمه الله گشته، تا از ایشان «اجازه روایتی» دریافت نمودند.

با این دلخوشی روزها و ماه ها را بدون احساس خستگی و ناراحتی در

1- 37. طبقات اعلام الشیعه، ص 998.
2- 38. طبقات اعلام الشیعه، ص 999.

خدمت استاد و استفاده از کتابخانه وی گذرانید تا سال (1320 ه ق) که استاد گرانقدرش به رحمت ایزدی رفته و وفات نمود و داغی جانکاه را بر سینه محدّثِ قمی رحمه الله نهاد، بعد از ایشان دو سال در نجف ماند، اما درنگ بیشتر را جایز ندید و در سال (1322 ه ق) به زادگاهش بازگشت تا به رسالت تبلیغی خویش عمل نماید. حدود ده سال در قم توقف فرمود و چندین جلد کتاب تألیف فرموده و در همان سال ها ازدواج نموده و برای دومین بار به حج مشرف شد که پس از بازگشت باز به تألیف و منبر پرداخت.

در سال (1332 ه ق) که مرحوم آیت اللّٰه آقای حاج آقا حسین قمی رحمه الله از عَتَبات به مشهد مشرّف شدند و در آن شهر مقدس ساکن گردیدند در همان سال مرحوم محدث قمی رحمه الله به عللی وطن مألوف خود - قم - را ترک گفته و ساکن مشهد شدند و برای سومین بار موفق به حج بیت اللّٰه گردیدند که این سفر با کشتی و شش ماه به طول انجامید.

عمده شهرت مرحوم محدث قمی پس از بازگشت از این سفر حاصل شد.

محدث قمی رحمه الله جمعاً حدود دوازده سال در مشهد مقدس اقامت داشت. در سالی که واقعه مشهد و مسجد گوهرشاد اتفاق افتاد و مرحوم آیه اللّٰه قمی رهسپار اعتاب مقدسه - نجف و کربلا - شدند، مرحوم حاج شیخ عباس قمی در همدان بود. از همدان به قم آمد و مدتی مانده سپس عازم عراق شد و تا پایان عمر در نجف اشرف سکونت جُست.

در مدتی که در مشهد بود، همه ساله ایام زمستان به نجف اشرف می رفت، به طوری که سالی شش ماه در نجف وشش ماه درایران بوده است.

ص:38

برخی از تألیفات آن مرحوم در سنوات اخیر عمرش در نجف اشرف به اتمام رسید که از جمله «الکُنی و الاَلقاب» از آثار مشهور او است.

بسیار در تألیف و تصنیف و مطالعه رغبت زیاد نشان می داد، به طوری که اندکی از وقت خود را به هدر نمی داد.

او مصداقِ این روایت مبارک - در وصف مؤمن - بود:

«قلیلُ المَؤُونَه وَ کَثیرُ المَعونه»؛

«کم خرج و پُر کار!».

همانگونه که خواهیم گفت، محدث قمی رحمه الله مبتلا به ناراحتی رِیَوی بود بطوری که گاهی نشست و برخاست برایش مشکل می شد و نمی توانست کتاب را از زمین بردارد!

با این وصف او شبانه روز کار می کرد. خواب و استراحت نداشت. استراحت او بسیار کم بود یا مطالعه می کرد یا چیز می نوشت و یا مشغول عبادت بود. اکثر شبها را به بیداری می گذرانید. کمتر شبی در بستر می خوابید، معمولاً بالشی زیر دست می نهاد و سر روی آن می گذاشت و به خواب می رفت.

در واقع خواب وی - بواسطه تنگی نَفَس - در دوره سال همین بود، و جز این آسایش نداشت!

می توان گفت او شبانه روز هیجده ساعت مشغول مطالعه یا نوشتن بود، و استراحت و خوابش از چند ساعت تجاوز نمی کرد.

بی گمان او شیفته کتاب و مطالعه و مخصوصاً نوشتن بود، خوب و سریع و به خط پخته و نستعلیقِ خوش می نوشت، و در این راه تقریباً خستگی نمی شناخت.

ص:39

او بقدری می نوشت که دو طرف انگشتانش که قلم بدست می گرفت، برآمدگی داشت(1) ! کمتر اتفاق می افتاد که در شبانه روز قلم در دست نداشته باشد.

درست مانند نابغه بزرگِ شیعه مرحوم میر حامد حسین نیشابوری هندی رحمه الله درگذشته به سال 1306 هجری، و مؤلف کتاب با عظمت «عَبَقاتُ الانوار فی اثبات امامه الائمه الاطهار»(2) و کتب پر اُرج دیگر، که خود محدث قمی رحمه الله می گفته است:

سینه اش از کثرت مطالعه و نوشتن - که به روی میز کوچک تحریرش خم می شد، یا کتاب برای مطالعه به سینه می گرفت - گوشت زیادی آورده بود !!!

مرحوم حاج آقا باقر طباطبایی یزدی که سالها در نجف اشرف تولیت «مدرسه سید» یعنی مدرسه مشهور جدّش مرحوم آیه اللّه آقا سید کاظم یزدی صاحب «عروه الوثقی» را داشت در امر مدرسه و انضباط و امور طلاب بسیار دقّتِ نظر داشته و سخت گیر بود.

یکی از آقایان فضلای نجف اشرف که در تهران ساکن شده اند، نقل می کنند که مرحوم حاج آقا باقر بارها طلاّب را نصیحت می کرد که «چرا

1- 39. مؤلف گوید: درست بخاطر دارم حدود سال 50 یا 51 شمسی که فرزند ارشد آن مرحوم بنام حجه الاسلام حاج میرزا علی محدث زاده رحمه الله در بعضی از مدارس حوزه علمیه قم به مناسبت افتتاح درس ها درس اخلاق می گفت، فرمود: بقدری مرحوم پدرم می نوشت که انگشتانش پینه بسته بود و گاهی مرا صدا می زد و آن پینه ها را می چیدم و در قوطی کبریت جمع می کردیم و وصیت فرمود که با وی دفن شود.
2- 40. که چاپ جدید آن از صد جلد تجاوز خواهد کرد !

آن همه اصرار به داشتن اتاق خوب و نورگیر مدرسه دارند، و به هر اتاقی که به آنها می دهند راضی نیستند؟» آنگاه می افزود که «حاج شیخ عباس قمی» در اتاق بسیار کوچک و تاریک راهرو پله طبقه بالا - قسمتِ قبل از ورودی به داخل صحن مدرسه - سکونت داشت و در همان جای تنگ و تاریک مشغول ترجمه «عروه الوُثقی بود که بعدها به نام «غایه القُصوی چاپ و منتشر شد.

و توضیح می داد که هر بار از آن مرحوم می خواستیم اتاقش را عوض کند و اتاق بهتر و بزرگتری انتخاب نماید و منتقل به آنجا شود، می گفت:

«نه، همین جا کفافِ کار مرا می کند، به راحتی می توانم کارم را انجام دهم، چرا اتاق دیگری را که سایر طلاب احتیاج به آن دارند اشغال کنم؟».

سرانجام با همه خواهش و اصرار ما برای تعویض اتاق، نپذیرفت و در همان جای تنگ و تاریک دو جلد «غایَهُ القُصْوی را نوشت.

عشق شدیدی به مطالعه و کتاب داشت، او مردی به تمام معنی موفّق بود، به طوری که احساس خستگی نمی کرد.

هرگاه با علمای اعلام به باغی در اطراف مشهد می رفتند همین که کار صرف غذا به انجام می رسید، قلم و کاغذ و کتاب برمی داشت و گوشه خلوتی می یافت و مشغول کار می شد.

برخی از تألیفاتش یادگار همین اوقات و لحظات و سفرهای کوتاه و طولانی بوده است که لحظه ای از آن به هدر نمی رفت و در حقیقت حداکثر استفاده را از وقت و فرصت می نموده است.

ص:41

یکی از علما از دوستان وی نقل کرده است که تا صرف غذا به پایان می رسید و ما سرگرم صحبت و گفتگو می شدیم، حاج شیخ عباس، قلم و کاغذ و کتاب آماده می ساخت و مشغول کار می شد، ما می گفتیم: حاج شیخ! صبر کن قدری صحبت کنیم! می گفت:

«شما می روید ولی اینها می ماند!!».

کار عمده و اساسی محدث قمی رحمه الله، تألیف کتاب گرانقدر «سفینه البحار» در دو جلد بزرگ است.

این کتاب پر مایه، کلیدِ رمز و فهرست رؤوسِ مطالب و موضوعات «بحارالانوار» علامه مجلسی رحمه الله است.

«بحارالانوار» علامه مجلسی قدس سره بزرگترین و مشهورترین متون حدیثیِ شیعه است که از مجموع منابع و مآخذ حدیث و روایات و کلام شیعه گرد آمده است.

این کتاب را علامه مجلسی رحمه الله در 25 جلد بزرگ به قطع رحلی تألیف فرموده که بعدها تا حدود 110 جلد به قطع وزیری چاپ و منتشر شد.

محدث قمی تألیف این کتاب را اساس کار خود قرار داده بود. به طوری که سایر تألیفاتش تقریباً در خلال آن انجام گرفته و در درجه دوم اهمیت قرار داشته است.

تألیف این کتاب نفیس از آغاز تا انجام به گفته خود آن مرحوم جمعاً 35 سال طول کشیده است!

خود آن مرحوم می گفته:

برای تألیف «سفینه البحار» دو بار «بحار» را از اول تا آخر مطالعه کرده است.

یک بار به مدت هفت سال شب و روز غرق مطالعه دقیق آن بوده است. بار دوم فهرست مطالب و مضامینِ احادیث را با حروف تهجّی - الفبا - در فیش - کاغذهای کوچک - یادداشت نموده و هر موضوعی را در حرف خود جای داده و همان فیش ها و اوراق را در سفرها همه جا با خود می برده و آن را مرتب و منظّم می کرده، بدین طریق «سفینه البحار» را به وجود آورده است.

محصول کار پر ارزش او بدین گونه است که مثلاً امروز ما می توانیم احادیث مربوط به «علم» را در تمام جلدهای بحارالانوار در هر باب پیدا کنیم.

محدث قمی متوجه شده بود که بسیاری از مطالب در بحارالانوار، در موردِ خود، و باب مناسب نیامده است.

به همین علت او در سفینه البحار همه را در جای مناسب خود ذکر کرده است و عموم اهل علم و اربابِ رجوع را، از سرگردانی نجات داده است.

گذشته از اینها محدث قمی رحمه الله در هر مادّه و تحت هر عنوانی به مناسبت، مطالبی را گلچین نموده و آورده است که از هر جهت بر اهمیت کتاب افزوده است(1).

1- 41. مرحوم عالم ربانی شیعه، علامه شیخ علی نمازی شاهرودی رحمه الله که یکی از مشایخ اجازتی این حقیر، نگارنده این زندگی نامه بوده اند، و بخاطر سیر عمیق ایشان در روایات و احادیث، خصوص کتاب بحارالانوار، نزد برخی از فضلای مشهد به بحارالانوار سیّار، معروف بود، این عالم و محدّث تلاشگر، آنچه که در سفینه البحار از قلم مرحوم محدث قمی رحمه الله فوت شده به علاوه مطالب مهمّی از الغدیر و مواضع دیگر در مجموعه ای به نام «مستدرک سفینه البحار» در 14 جلد تألیف فرمود، که چاپ آن پس از وفات ایشان در 10 جلد، کامل شد.

بخشی از خاطرات زندگی این بزرگ مرد را مرحوم جناب مستطاب حاج شیخ آقا بزرگ تهرانی رحمه الله - که بنا به گفته خودش بسیار با مرحوم محدث قمی معاشرت داشته و در یک حجره از مدرسه در نجف با هم سکونت داشته و هم خرج بوده اند - در طبقات اعلام الشیعه، صفحه 999 بیان داشته است.

و از محدث قمی به عنوان یک انسان کامل و مصداق «مرد علم و فضیلت» یاد کرده است.

تلاش وی در تبلیغ

مرحوم محدّث قمی رحمه الله دارای روحیّه ای با نشاط و خستگی ناپذیر در تبلیغ شریعت و ترویج مذهب، بوده است.

در ارشاد مردم و امر به معروف و نهی از منکر - همانگونه که از نوشته ها و تألیفاتش آشکار است - بسیار کوشا بوده است.

هنوز خاطره ارشادها و منبرهای گرم و مؤثر ایشان - در نجف اشرف و مشهد مقدس و قم - در دلهاست.

پروانه وار اینجا و آنجا مهاجرت یا مسافرت می نمود، نجف، قم، مشهد و... دیگر شهرها و کشورها به انگیزه تحصیل رضای پروردگار حرکت می کرد.

ص:44

در بازسازی یا تأسیس حوزه علمیه قم بدست توانای مرحوم آیت اللّٰه حاج شیخ عبدالکریم حائری رحمه الله و همکاری با ایشان سهم بسزائی داشته است.

در حدود سال - 1341 ه ق - عده ای از فضلای مشهد(1) از ایشان خواهش کردند شب های پنجشنبه و جمعه در مدرسه «میرزا جعفر» واقع در ضلع صحنِ مطهّر حضرت امام رضاعلیه السلام به عنوان درس اخلاق، برای طلاّب علَوم دینی، منبر بروند.

قریب هزار نفر از طلاب و علمای شهر در آن مجلس شرکت می کردند، محدث قمی پذیرفت، منبرشان حدود دو ساعت و نیم تا سه ساعت طول می کشید، و در قسمت های مختلف اخلاقی بحث می کرد.

یکی از واعظان مشهور که از طلاب درس خوان آن روز و از حاضران آن مجلس بوده، بارها گفته است: «اثر یک منبر ایشان در آن دو شب، تا یک هفته در ما باقی بود. در طول یک هفته مضامین سخنان آن مرحوم در اعماق دل ما ریشه دوانیده و ما را به خود مشغول داشته بود! به طوری که تا هفته بعد کاملاً تحت تأثیر آن بودیم!

سخنان نافذ آن مرحوم چنان بود که تا یک هفته انسان را از تمامی گناهان و پندارهای ناروا باز می داشت و به خدا و عبادت متوجه می کرد».

مرحوم آقا بزرگ حکیم، روحانی مشهور خراسان در میان علما به دو

1- 42. از جمله آقای محمود شهابی طبق مقدمه ای که بر فوائد الرضویه سال 1327 شمسی نوشته است.

نفر زیاد ابراز علاقه می کرد: یکی مرحوم آیه اللّٰه حاج آقا حسین قمی و دیگری حاج شیخ عباس قمی رحمه الله و می فرمود:

هر کس می خواهد از کلام اهلبیت علیهم السلام نورانیت پیدا کند از منبر حاج شیخ عباس قمی استفاده نماید!

دیگری از علمای محترم نقل می کنند که:

مرحوم آسید علی بلور فروش قمی - آقای بازار قم - هر سال ایام فاطمیّه اول در منزل خود - همان خانه که بعدها مدت 16 سال خانه آیه اللّٰه بروجردی رحمه الله بود - روضه بسیار مفصّلی می گرفت، و مقیّد بود که حاج شیخ عباس قمی را دعوت کند، بطوری که محدث قمی را در هر جا بود به قم می آورد.

مجلس او از لحاظ جمعیت، اول مجلس قم بود. طلاب و فضلای قم انتظار می کشیدند چه وقت ایام فاطمیّه فرا می رسد تا از منبر حاج شیخ عباس قمی استفاده نمایند.

در فاطمیّه دوم که روضه آیه اللّٰه حاج شیخ عبدالکریم حائری - مؤسس و رییس حوزه علمیه و مرجع تقلید - در مدرسه فیضیه تشکیل می شد، مرحوم حاج شیخ عباس دعوت بودند.

تمام علما و بزرگانِ حوزه با حضور خودِ مرحوم آیت اللّٰه حائری و طلاب و محصلین و طبقات مختلف، در پای منبر آن محدث عالیقدر اجتماع می نمودند.

در این مجلس نخست مرحوم حاج میرزا علی هسته ای اصفهانی - واعظ مجتهد مشهور - منبر می رفت، و پس از وی محدث قمی به منبر صعود می کرد، نه تنها جمعیت پراکنده و خسته نمی شد بلکه مجلس

همچنان گرم بود، و علما و فضلا و طبقات مختلف با اشتیاق فراوان، گوش به مواعظ نافذ مرحوم حاج شیخ عباس داشتند.

در مشهد در منزل مرحوم آیت اللّه قمی، دهه اول محرم منبر می رفت، خود وی این منبرها را درک فیض بیشتر و انجام وظیفه دینی می دانست، نه اینکه چون بعضی، آن را بدون صلاحیّت، حرفه و شغلی پندارد.

در پای منبر او جمعیتی عظیم و ازدحامی عجیب می شد که بی سابقه بود. چون وقت منبر ایشان بعد از ظهر بود، پس از ادای فریضه ظهر و عصر، مردم دسته دسته برای استماع مواعظ آن محدث عالیقدر به منزل مرحوم آیت اللّه قمی سرازیر می شدند و منبر او تا دو و نیم بعد از ظهر ادامه داشت.

نظر به اینکه یکی از اقسام تبلیغ دینی، تألیف و نشر نوشتارهای مفید و سازنده است، بهتر است هم اکنون به تألیفات آن مرحوم بپردازیم.

تألیفات

تاریخ، نویسندگان و مؤلّفان بسیاری را به ما نشان می دهد که آثار فراوانی به زبانهای مختلف در زمینه های متعدّد و با کیفیت های گوناگون به وجود آورده اند، ولی مؤلفانی که یادشان همواره بجای مانده و در میان جوامع اسلامی حضور داشته باشند انگشت شمارند.

بسیاری از آثار گذشتگان فقط در موزه ها و کتابخانه های باستانی، زندانی است که یادی و نامی از آنها در میان جامعه نیست.

محدث قمی رحمه الله و عالمانی همانند او - قَدَّس اللَّهُ اَسرارَهُم - به خاطر تلاش مخلصانه در راه ابلاغ پیام الهی، همواره نام و یادشان زنده مانده و

از زبانها و قلبها محو نخواهد شد، درود و رحمت خداوند بر همه آنان باد.

آثار قلمی و تألیفات محدّث قمی بیش از آنست که ما بتوانیم در این فرصت کوتاه درباره یکایک آنها به تفصیل توضیح دهیم.

این مرد فضیلت پیشه - همانگونه که خود در «فوائد الرضویه» صفحه 221 بیان داشته است، در سنّ حدود چهل سالگی دارای هفتاد تألیف در هفتاد و چهار جلد بوده است که حتماً می دانید که این حجم تألیفات، آن هم در این وقت از سنّ و با آن کسالت و تنقّل و سفرهای زیاد، واقعاً انسان را به اعجاب وا می دارد!

«يَختَصُّ بِرَحْمَتِه مَنْ يَشاء»

هم اکنون طبق حروف الفبا به تألیفات آن مرحوم می پردازیم با توجه به آنکه بعضی از آنها چاپ شده و برخی ناتمام و بعضی مفقود شده است(1).

الف:

1 - الأنوار البهيّه.

2 - الآيات البيّنات فى اخبار اميرالمؤمنين عليه السلام عن الملاحم و الغائبات.

ب:

3 - بيت الأحزان فى مصائب سيّده النسوان عليها السلام.

4 - باقيات الصالحات - در حاشيه مفاتيح الجنان -.

1- 43. تفصیل آن را در مقدمه ای که اینجانب به عربی بر - بیت الاحزان - نوشته ام و در سال - 1404 ه ق - توسط انتشارات حسینیه عمادزاده اصفهان چاپ شده، ببینید.

ت:

5 - تحفه طوسیّه، یا مشهد نامه.

6 - تتمه المنتهی فی وقایع ایام الخلفاء.

7 - تحفه الأحباب فی نوادر الأصحاب.

8 - ترجمه «مِصْباح المُتَهَجِّد»، شیخ طوسی رحمه الله به فارسی.

9 - ترجمه «جمال الأُسبوع» سید بن طاووس رحمه الله به فارسی.

10 - ترجمه «مسلکِ دوم» از کتاب «لهوف»، سید بن طاووس رحمه الله به فارسی.

11 - ترجمه «زاد المعاد» علامه مجلسی رحمه الله، به عربی.

12 - ترجمه «تحفه الزائر» علامه مجلسی رحمه الله، به عربی.

13 - تتمیم «تحیه الزائر» محدّث نوری رحمه الله.

14 - تتمیم «بدایه الهدایه» شیخ حرّ عاملی رحمه الله مشهور به فصل و وصل.

چ:

15 - چهل حدیث، فارسی.

ح:

16 - حکمهٌ بالغهٌ و مأهُ کلمهٍ جامعه.

د:

17 - الدرّه الیتیمه فی تتمّات الدّرّه الثمینه.

18 - دستور العمل.

19 - الدّرّ النّظيم فى لغات القرآن العظيم.

20 - دوازده ادعيه مأثوره.

ص:49

ذ:

21 - ذخیره العُقبی فی مثالب أعداء الزهراءعلیها السلام.

22 - ذخیره الأبرار فی منتخب «أنیس التجار».

س:

23 - سبیل الرّشاد فی اصول الدین.

24 - سفینه «بحارالانوار» و مدینه الحکم و الآثار، مهمترین کتاب آن مرحوم که 35 سال تألیف آن به طول انجامید و به جهت آن دو بار بحارالانوار را مطالعه نمود.

ش:

25 - شرح «وجیزه» شیخ بهایی در علم درایه.

26 - شرح «کلمات قصار» امیرالمؤمنین علیه السلام، بخش سوم نهج البلاغه.

27 - شرح «صحیفه سجادیه».

28 - شرح «اربعین حدیثاً».

ص:

29 - صحائف النّور فی عمل الایّام و السّنه و الشهور.

ض:

30 - ضیافه الإخوان.

ط:

31 - طبقات الرّجال، که شاید همان کتاب «طبقات الخلفاء و اصحاب الائمهعلیهم السلام و العلماء و الشعراء» - که در آخر «تتمه المنتهی» به

فارسی چاپ شده - باشد.

ص:50

ع:

32 - علم الیقین، مختصر «حقّ الیقین» علاّمه مجلسی رحمه الله به فارسی.

غ:

33 - غایه القُصوی ترجمه «عروه الوُثقی مرحوم طباطبایی یزدی رحمه الله(1).

ف:

34 - الفوائد الرجبیّه فیما یتعلّق بالشهور العربیّه، اولین تألیف ایشان.

35 - الفصول العلیه فی المناقب المُرتَضَویّه.

36 - فوائد الرضویه فی احوال علماء المذهب الجعفریه.

37 - فیض العَلاّم فیما یتعلّق بالشّهور و الأیّام.

38 - فیض القدیر فیما یتعلّق بحدیث الغدیر. تلخیص دو جلد بزرگ از «عبقات الانوار» مرحوم میر حامد حسین نیشابوری هندی.

39 - فوائد الطوسیه (کشکول).

ق:

40 - قُرّهُ الباصره فی تاریخ الحُجَج الطاهرهعلیهم السلام.

ک:

41 - الکُنی و الألقاب - سه جلد عربی.

42 - الکُنی و الألقاب - مختصر و کوچک.

43 - کلمات لطیفه.

44 - کُحل البصر فی سیره سید البشر.

1- 44. غایه المرام فی تلخیص دارالسلام در حرف {م} شماره 57 خواهد آمد.

گ:

45 - گناهان کبیره و صغیره.

ل:

46 - اللّئالی المنثوره فی الأحراز و الأذکار المأثوره.

م:

47 - مختصر الأبواب فی السنن و الآداب - تلخیص «حلیه المتقین» از مرحوم علامه مجلسی.

48 - مفاتیح الجنان، در دعا و زیارات؛ این کتاب یکی از مشهورترین و پُر تیراژترین کتاب های آن مرحوم است که به زبان های عربی و اردو هم چاپ شده و در کنار قرآن مجید، در حرم ها و مساجد و تکیه ها و منازل مورد استفاده می باشد. درود خدا بر مؤلف با اخلاص آن باد.

49 - منازل الآخره و المطالب الفاخره در احوال برزخ و قیامت. - کتاب حاضر که در پیش رو دارید -.

50 - مقامات علیّه، مختصرِ «معراج السعاده» مرحوم ملاّ احمد نراقی.

51 - منتهی الآمال فی ذکر مصائب النبی و الآل علیهم السلام، در دو جلد، به زبان فارسی، این کتاب هم یکی از مشهورترین کتب ایشان پس از مفاتیح الجنان است که خواص و عوام از آن بهره مند می شوند که به عربی هم ترجمه شده است.

52 - مقالید الفلاح فی عمل الیوم و اللیله.

53 - مقلاد النّجاح مختصر کتاب قبلی.

54 - مختصر جلد یازدهم «بحارالانوار»، علامه مجلسی رحمه الله.

55 - مختصر کتاب «الشمائل» از ترمذی.

ص:52

56 - مُسلّی المصاب بفقد الاخوه و الأحباب.

57 - مختصر «دارالسلام» مرحوم حاجی نوری رحمه الله بنام: غایه المرام فی تلخیص «دارالسلام».

ن:

58 - نَفَس المهموم. در مقتل و شهادت حضرت سیدالشهداءعلیه السلام.

59 - نَفثَهُ المصدور؛ در مقتل.

60 - نزهه النواظر فی ترجمه «معدن الجواهر».

61 - نقد الوسائل فی الباب الوسائل.

ه:

62 - هدیه الزائرین و بهجه الناظرین.

63 - هدیه الأحباب فی المعروفین بالکُنی و الألقاب.

64 - هدایه الأنام الی وقایع الایام، مختصر کتاب «فیض العلاّم»، از تألیفات خودشان.

و سرانجام...

محدّث جلیل، حاج شیخ عباس قمی رحمه الله در سالهای آخر عمر، مقیم «نجف اشرف» بود، ولی تابستان ها - به جهت کسالت مزاجی و تنگی نفس و جهت تجدید قُوا - به شهر خوش آب و هوای «بَعْلَبَک» از شهرهای کشور لبنان، سفر کرده و سالی سه ماه آنجا بسر برده و با علمای بزرگ آنجا نظیر مرحوم سید شرف الدین و مرحوم سید محسن امین و... ملاقات داشت. ولی در سال 1359 هجری قمری که به جهت تیرگی روابط عراق و سوریه، طبق معمول، نتوانست تابستان به سوریه و لبنان

برود، ناگزیر در هوای گرم نجف بسر بُرد و بسیار به ایشان سخت گذشت.

بعد از تابستان آن سال، بیماری شدیدی به نام «اِستِسقاء»(1) پیدا کرد، و رفته رفته حالش رو به وخامت گذارد، بطوری که سه ماه بستری بود.

از مغرب شب آخر عمرش حالش غیر عادی بود و پی در پی، اسامی ائمه اطهارعلیهم السلام را تکرار می کرد، مخصوصاً وقتی به اسم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می رسید، بیشتر عرض ادب و اظهار ارادت می کرد، و مکرر می گفت: «روحی له الفداء».

آن شب بیشتر نمازها را نشسته خواند چون قادر نبود بایستد و تعادل خود را حفظ کند، زیرا او کسالتی طولانی را پشت سر گذاشته بود(2).

مرحوم محدث قمی آن شب - شب سه شنبه 22 ذی الحجه(3) سال 1359 ه ق (حدود 1316 شمسی) در سنّ 65 سالگی در نجف اشرف شب را به همانگونه که گفتیم گذراند تا در نیمه های شب - پس از عمری پر برکت و تلاش و کوشش خستگی ناپذیر در خدمت مذهب و تبلیغ دین و بر جای گذاشتن ثمرات و تألیفات گرانسنگ(4)، روح پر فتوحش از قفس

1- 45. بیماری که سبب عطش شدید می شود و با نوشیدن آب سیراب نمی شود.
2- 46. روزی که حادثه مسجد گوهرشاد در مشهد مقدس و قتل عام مردم مسلمان روی داد، وی در همدان بود و شاید علت بیماری نسبتاً طولانی وی، همین قضایا و امثال آن بود که باعث شد آن بزرگوار به جوار مرقد مطهر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شتافته و تا آخر عمر در نجف اشرف اقامت نماید.
3- 47. در نوشته مرحوم محدث زاده - فرزند ارشد مرحوم محدث قمی رحمه الله - در پاورقی فوائد الرضویه صفحه 222، بیست و سوم ذی الحجه آمده است.
4- 48. که حاصل تلاش های وی حدود 70 عنوان کتاب در 74 جلد یا بیشتر که به صورت تألیف و تحقیق در اختیار خواستاران علم و دانش قرار گرفت.

تن آزاد گردید و به عالم ملکوت شتافت.

مرحوم آیه اللّٰه حاج سید ابوالحسن اصفهانی قدس سره مرجع بزرگ عالم تشیع بر جنازه ایشان نماز خواند و پیکر شریفش پس از تشییع، در صحن مطهر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام - ایوان کتابخانه - در جوار استادش مرحوم محدث نوری رحمه الله به خاک سپرده شد.

تشییع جنازه مرحوم محدث قمی رحمه الله بسیار مفصّل و با شکوه بود و حوزه علمیّه نجف اشرف، همه در مراسم تشییع شرکت کرده بودند.

عموم بزرگان و مراجع و محصلین و طلاب و عامه مردم از عرب و عجم دنبال جنازه او به راه افتاده و کسانی مانند مرحوم «آقا شیخ علی قمی» زاهد و پارسای مشهور، سینه می زدند و اشک می ریختند.

پروردگارا ! روح مقدس این عالم ربانی را در ملکوت، هم نشین ارواح انبیاء و اوصیاءعلیهم السلام بفرما و گردی از اخلاص و فضیلت این بزرگمرد بر اعمال و کردار ما نصیب فرما.

پیرامون کتاب حاضر

مرگ، پدیده ای است عجیب و سؤال برانگیز، که از دیر زمان، فکر و اندیشه بشر را در ابعاد و جهات مختلف به خود مشغول کرده است، و درباره آن گفتنی های بسیار بیان شده و نوشتنی های فراوان به تحریر آمده است.

دین مقدس اسلام نیز از آنجا که فرجام همه موجودات زنده و مخصوصاً انسان را «مرگ»(1) و رجوع به سوی خالق(2) و قادر مطلق جهان

1- 49. قرآن کریم، آل عمران، آیه 185: «کُلُّ نفسٍ ذائقهُ المَوت...»
2- 50. انّا للّٰه و انّا الیه راجعون»، نهج البلاغه، کلماتٌ قصار، حکمت 95، از شرح فیض الاسلام. و خطبه 193 و آخر نامه 53 از همان شرح.

می داند، بر این مسأله تأکید بسیار داشته و آیات و روایات متعددی را به موضوعات مختلف و زیر مجموعه های متنوّع آن اختصاص داده است.

برخی عناوین و موضوعاتی که درس آموز است و عبرت انگیز، و زنگ بیدار باش را برای انسانِ غوطه ور در دنیا و مادیات، به صدا درمی آورد، عبارتند از:

فرجام همگانی، شناخت مرگ، کیفیت مرگِ مؤمن و کافر و فاسق، فرشته قابض ارواح، یاد کرد مرگ و آثار آن، آمادگی و استعداد روانی برای مرگ، توشه گیری برای سفر طولانی آخرت، آرزومندان مرگ، سکرات مرگ، و آنچه مربوط به آن است، علل و عوامل ترس و کراهت و گریز عمومی از مرگ، آنچه مُحْتَضَر می بیند، وقایع و جریانات بعد از مرگ، مسائل غسل و کفن و تشییع جنازه و دفن؛ قبر و سؤال نکیر و منکر، برزخ، حسابرسی، میزان و صراط، نامه های اعمال و پرونده ها، دادگاه عدل الهی و بالاخره بهشت و دوزخ و اعراف، با موضوعات و زیر مجموعه های فراوان آنها.

آنچه مهم است اینکه انسان در عین اشتغال به زندگانی دنیوی که مقدمه و مزرعه و تجارتخانه آخرت است. از یاد مردن و آنچه در پی آن است غافل نباشد، چرا که یاد مرگ از بسیاری انحرافات عقیدتی و اخلاقی جلوگیری می کند و قدرتی عجیب در بازدارندگی نفسِ سرکش و لذت جوی انسان از طیّ مسیر شقاوت و بی دینی و دنیا گرایی و آخرت گریزی دارد.

ص:56

و توصیه روایات دینی بر یاد کرد مداوم از مرگ(1)، رفتن به قبرستان و تفکّر در احوال مردگان، تشییع جنازه مؤمنان(2)، و... همه با همین انگیزه بوده است.

از همین جهت است که انسان باید پیوسته بر یاد مرگ مداومت داشته باشد تا از لجام گسیختگی و سرکشیِ نفسِ حیوانی جلوگیری نماید و راه پر مخاطره آخرت را بر خود هموار سازد؛ مضافاً بر آنکه بایستی نسبت به منزلگاه ها و توقف گاه های پس از مرگ آگاهی کامل داشته باشد تا به اقتضای آن توشه برگیرد و مهیا شود.

مطالعه کتبی که درباره مرگ و آخرت تألیف شده است، مثل کتاب حاضر از راهکارهای مؤثّر این امر مهم و حیاتی است.

این کتاب که نام اصلی آن «منازل الآخره و المطالب الفاخره» است، به گفته برخی از نویسندگان، برگرفته شده از جلسات احکام و اخلاق این محدّث بزرگوار، در شبهای پنجشنبه و جمعه در مشهد مقدس در مدرسه علمیه میرزا جعفر - که در آن زمان از شلوغ ترین درس اخلاق ها بوده است - می باشد.

این کتاب شریف که اثری است نفیس و مختصر، در رابطه با مرگ و امور مربوط به آن، به طوری نزد همگان شهرت یافته که نیازی به توضیح زیاد و معرفی نیست.

مرحوم حاج شیخ آقا بزرگ تهرانی درباره این کتاب چنین می نویسد:

1- 51. نهج البلاغه، خطبه 98، شرح فیض الاسلام.
2- 52. فروع کافی، ج 3، ص 172.

«منازل الآخره و المطالب الفاخره» اثر حاج شیخ عباس قمی - که از علمای معاصر است - می باشد و موضوع آن، عواملِ حُسنِ عاقبت انسان و آنچه موجب نجات از نگرانی ها و توقف گاه های پس از مرگ تا قیامت می شود، است. در این کتاب به توضیح و معرّفی و شرح منزلگاه های این مسیر که عبارتند از مرگ، قبر، برزخ، قیامت، حسابرسی، میزان، صراط و... پرداخته شده است.

مؤلف محترم، این کتاب را در سال 1347 ه ق تألیف کرده که در همان سال نیز به چاپ رسیده است»(1).

محدث قمی رحمه الله که هدفش نشر تعالیم عالیه اسلام و معارف قرآن کریم بوده است، در ضمن تألیفات خود، اقدام به تالیف کتاب های کوچک و مختصری نمود که بتواند در تقویت اعتقادات عامه مردم فارسی زبان، و آشنا نمودن آنان با احادیث و روایات اسلامی گام مؤثری را بردارد، از آن جمله کتاب: «منازل الآخره» است.

چند تذکر

1 - پاورقی هایی که با امضای: «مِنْهُ» - به معنای: «از او» یعنی از مؤلّف - است، از خودِ مرحوم محدّث قمی رحمه الله اضافه شده است ولی پاورقی هایی

1- 53. الذریعه الی تصانیف الشیعه ج 22 ص 245، این چاپ از منازل الآخره را {که همان چاپ اول است} می توانید در کتابخانه حرم مطهر حضرت معصومه علیها السلام بخش کتب سنگی به شماره 2157 ببینید.

که بدون امضاء است یا در چاپ اول کتاب بوده و یا توسط اینجانب - نویسنده مقدمّه - و یا توسط ناشر آورده شده است.

2 - کلماتی که - جهت توضیح یا تکمیل عبارت - در متن کتاب آوردنش ضروری به نظر رسیده، داخل قُلاّب:] [آورده شده است تا از متن کتاب جدا شده و رعایت امانت در نقل شده باشد.

3 - در اعراب گذاری متون عربی و کلمات مشکل و نامأنوس تلاش زیاد شده است تا برای خوانندگان عزیز روانتر و بهتر قابل استفاده باشد.

4 - عبارت های عربی و کلمات دشوار که در متن کتاب آمده، در پاورقی به فارسی سلیس و روان ترجمه شده است.

5 - ملاک ما در مقابله و تصحیح متن، اولین چاپ آن به چاپ سنگی در سال - 1347 ه ق - درست همان سال تألیف کتاب، می باشد که توسط شخص خیرخواهی به نام حاج محمد ابراهیم توتونی - تاجر - و به خط آقای محمد حسین نجف آبادی اصفهانی، در قطع جیبی در 320 صفحه به چاپ رسیده است، مگر بعضی از پاورقی هایی که بعداً مؤلّف با رمز «مِنهُ» اضافه فرموده اند که در چاپ های بعد دیده شده است، اگر چه بعضی هم در چاپ اول به چشم خورده است.

6 - ناشر برخی از کلمات را برای رعایت دستور زبان فارسی، عقب و جلو نموده است، که این کار بیشتر در مبتدا و خبر انجام شده است و یا بعضی کلمات تکراری را حذف نموده، مثل کلمه «یعنی» هنگام ترجمه متون عربی و یا مثل کلمه «که» هر گاه تکرار شده باشد. که بدیهی است مسئولیت این کار با خود ناشر است.

ص:59

چاپ های مختلف «منازل الاخره»

این کتاب شریف، ابتدا در همان سال تألیف - 1347 ه ق - یعنی حدود 12 سال قبل از فوت مؤلّف، توسّط شخص خیرخواهی به نام آقای حاج محمد ابراهیم توتونی - تاجر(1) - و به خطّ آقای محمد حسین نجف آبادی اصفهانی به چاپ رسید، مشخصات آن به قطع جیبی و چاپ سنگی، به خط نسخ قرآنی در 320 صفحه، که در کتابخانه حرم مطهر حضرت معصومه علیها السلام در قم به شماره 2157 «بخش کتاب های سنگی» ثبت شده است که مقابله و تصحیح ما از روی همین نسخه است که نزدیک تر به زمان مرحوم مؤلّف می باشد و با نوع نسخه های موجود در بسیاری جای ها تفاوت هایی دارد.

چاپ های بعدی که ما به آن برخورده ایم این چنین است:

چاپ دوّم: چاپ سنگی، جیبی، در اصفهان به سال 1375 ه ق به خط نسخ، نام کاتب علی مُسَمّی پرست، کتابخانه حرم مطهر حضرت معصومه علیها السلام به شماره 1984.

چاپ سوّم: چاپ علمیه اسلامیه تهران، چاپ گراوری، جیبی، به سال - 1367 ه ق - به خط محمد صانعی، به طریق نستعلیق. کتابخانه حرم مطهر حضرت معصومه علیها السلام در قم، به شماره 12092.

چاپ چهارم: چاپ کتابفروشی اسلامیه تهران به قطع جیبی، و خط نستعلیق.

ص:60

1- 54. همچنانکه چاپ «مفاتیح الجنان» را نیز اخوی این شخص نیکوکار به نام آقای حاج غلامحسین توتونی رحمه الله هزینه نموده اند.

چاپ پنجم: چاپ آقای محمد حسن علمی - تهران.

چاپ ششم: توسط انتشارات شهاب - علمی سابق - آقای حاج هادی صحفی، قم در قطع جیبی با مقدّمه آقای سید محمد صحفی.

چاپ هفتم: توسط انتشارات در راه حق، قم.

چاپ هشتم: توسط انتشارات دارالفکر، قم، با مقدمه آقای سید مهدی شمس الدین.

چاپ نهم: ترجمه کتاب، به زبان عربی، توسط دکتر عبد المهدی یادگاری، انتشارات رضی - قم.

چاپ دهم: ترجمه عربی، توسط آقای حسین کورانی، انتشارات دار الکتاب الاسلامی - قم.

چاپ یازدهم: توسط انتشارات طلا، با مقدمه آقای ولی فاطمی.

ولی همانگونه که یادآور شدیم، چاپ های یاد شده در موارد متعدّد، با چاپ اول تفاوت هایی دارد که در برخی آنها تغییر دهنده معنا است.

منابع و مصادر کتاب «منازل الآخره»

1 - الإرشاد فی معرفه حجج اللَّه علی العباد: شیخ مفیدرحمه الله، مؤسسه آل البیت علیهم السلام قم، 2 جلد.

2 - ارشاد القلوب: مرحوم دیلمی، دار الاسوه ایران، 2 جلد.

3 - اقبال الاعمال: سید بن طاووس قدس سره، دفتر تبلیغات قم، 3 جلد.

4 - امالی الصّدوق: مرحوم شیخ صدوق رحمه الله، مؤسسه بعثت.

5 - بحارالانوار: علامه مجلسی رحمه الله، مکتبه الاسلامیه تهران، جهت تحقیق به 21 جلد از این کتاب ارزشمند مراجعه شده است.

ص:61

6 - تفسیر ابو الفتوح رازی: شیخ ابو الفتوح رازی رحمه الله کتابفروشی اسلامیه.

7 - ثواب الاعمال و عقاب الاعمال: شیخ صدوق رحمه الله، مکتبه الصدوق تهران، با تحقیق علی اکبر غفاری.

8 - جامع الأخبار: شیخ محمّد بن محمّد سبزواری رحمه الله، مؤسسه آل البیت علیهم السلام، قم.

9 - حق الیقین: علاّمه مجلسی رحمه الله، انتشارات علمیه اسلامیه تهران.

10 - دارالسلام: محدّث نوری رحمه الله، علمیه قم، 4 جلد.

11 - روضه المتقین(1): مجلسی اول، مولی محمّد تقی رحمه الله، علمیه قم، نشر بنیاد فرهنگ اسلامی کوشانپور.

12 - زاد المعاد: علامه مجلسی رحمه الله.

13 - سفینه البحار: محدّث قمی رحمه الله، چاپ دار الاسوه، 8 جلد.

14 - عین الحیاه: علامه مجلسی رحمه الله، چاپ کتابفروشی اسلامیه.

15 - غرر الحِکَم و دُرَرُ الْکَلِم: مرحوم آمُدی، چاپ دانشگاه تهران، 7 جلد.

16 - فوائد الرّضویّه: محدث قمی رحمه الله، کتابخانه مرکزی، سال 1327 ش.

17 - کافی: شیخ کلینی رحمه الله، دار الکتب الاسلامیه تهران، تحقیق علی اکبر غفاری.

1- 55. شرح عربی بر «مَنْ لا یَحْضُرُهُ الفَقیه» از کتب اربعه شیعه، اثر محدث جلیل شیخ صدوق رحمه الله.

18 - کشکول: شیخ بهایی رحمه الله، چاپ فراهانی، 3 جلد.

19 - کنز العمّال: چاپ مؤسسه ألرّساله، بیروت.

20 - مجمع البیان: شیخ طبرسی رحمه الله، 10 جلد.

21 - مستدرک الوسائل: مرحوم محدّث نوری رحمه الله، مؤسسه آل البیت علیهم السلام قم.

22 - مصباح المتهجّد: شیخ طوسی رحمه الله، چاپ افست از نسخه مخطوط، ناشر آقای انصاری زنجانی، قم

23 - معانی الأخبار: شیخ صدوق رحمه الله، چاپ دار المعرفه، بیروت، تحقیق آقای علی اکبر غفاری.

24 - معجم البلدان: حُمَوی (عامّه).

25 - مفاتیح الجنان: محدّث قمی رحمه الله، خط طاهر خوشنویس، کتابفروشی اسلامیه تهران.

26 - ألمُقنعه: شیخ مفیدرحمه الله، چاپ دفتر نشر اسلامی، قم

27 - مَنْ لا یَحْضُرُهُ الفقیه: شیخ صدوق رحمه الله.

27 - نهج البلاغه: سید رضی رحمه الله، ترجمه و چاپ فیض الاسلام رحمه الله.

28 - وسائل الشیعه: شیخ حرّ عاملی رحمه الله، مؤسسه آل البیت علیهم السلام قم، 30 جلد.

و برخی کتاب های دیگر.

منابع زندگی نامه

کتاب هایی که در شرح حال مرحوم محدث قمی از آنها استفاده نموده ایم:

1 - طبقات اعلام الشیعه، که نام دیگرش «نُقَباء البشر فی القرن الرابع عشر»، عالم جلیل مرحوم حاج شیخ آقا بزرگ تهرانی.

2 - الذریعه الی تصانیف الشیعه، از همان مؤلف.

3 - فوائد الرضویه، از مرحوم محدث قمی، مؤلف همین کتاب.

4 - حاج شیخ عباس قمی مرد تقوا و فضیلت، آقای علی دوانی.

5 - پاورقی های فرزند ارشد مؤلف، مرحوم حاج میرزا علی محدث زاده بر کتاب «فوائد الرضویه» چاپ اول.

6 - مقدمه آقای محمود شهابی بر چاپ اول کتاب «فوائد الرضویّه».

7 - مقدمه های آقای سید محمد صحفی و آقای سید مهدی شمس الدین و آقای ولی فاطمی بر کتاب «منازل الآخره» که به ترتیب انتشارات شهاب و دارالفکر و طلا - در قم - به چاپ رسانده اند.

8 - مقدمه آقای محسن جندقی - جنتی - بر «هدایه الانام الی وقایع الایام» تألیف محدث قمی، که نشر ظفر، قم، آن را به نام «تقویم تاریخ» انتشار داده است.

کتب شرح حال مؤلف

نام برخی از کتاب ها و نوشته هایی که شرح حال مرحوم محدث قمی را آورده اند و ما به علت اختصار، چیزی از آنها نقل نکرده ایم:

1 - کتاب «علماء معاصرین»، ص 183، تألیف مرحوم ملا علی واعظ خیابانی.

2 - مقدمه چاپ دوم «مفاتیح الجنان»، نوشته مرحوم حاج میرزا علی اکبر نوقانی.

3 - «ریحانه الادب» ج 3، ص 318، تألیف مرحوم میرزا محمد علی مدرس تبریزی.

4 - «مختار البلاد» یا «تاریخ قم»، صفحه 274، تألیف مرحوم شیخ محمد حسین ناصر الشریعه قمی.

5 - «وَفَیات معاصرین» در شماره 8، سال 5، مجله «یادگار»، صفحه 66، اثر مرحوم محمد قزوینی.

6 - «مُصَفّی المقال فی علم الرجال» صفحه 215، تألیف مرحوم حاج شیخ آقا بزرگ تهرانی رحمه الله.

7 - «مقدمه مفاتیح الجنان» ص 15، چاپ فراهانی، نوشته مرحوم آیه اللّٰه نجفی مرعشی.

شهر مقدّس قم

4 / شهریور / 1377

3 / جمادی الاولی / 1419

محمد صادق امیدواری خراسانی

نمونه ای از خط زیبای مرحوم محدث قمی رحمه الله

[از کتاب تتمیم «بدایه الهدایه» یا «فصل و وصل»]

ص:69

در سال 1347 ه ق

موجود در کتابخانه آستانه مقدسه حضرت فاطمه معصومه علیها السلام

به شماره 2175

ص:70

صفحه آخر از چاپ اول «منازل الآخره»

در سال 1347 ه ق

ص:71

قال رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم:

... وَ اعْلَمُوا أَنَّکُمْ

عَنْ قَلیلٍ راحِلُونَ وَ اِلَی اللَّهِ

صائِرُونَ وَ لا یُغْنی عَنْکُمْ هُنا لِکَ

اِلاَّ صالِحُ عَمَلٍ قَدَّمْتُمُوهُ، وَ حُسْنُ

ثَوابٍ أحْرَزْتُمُوهُ، اِنَّکُمْ اِنَّما تُقْدِمُونَ

عَلی ما قَدَّمْتُمْ وَ تُجازَوْنَ عَلی ما

أَسْلَفْتُمْ فَلا تَخْدَعَنَّکُمْ زَخارِفُ

دُنْیا دَنِیَّهٍ عَنْ مَراتِبِ

جَنَّاتٍ عَلِیَّه...(1)

ص:72

1- 56. این حدیث مبارک در چاپ اول این کتاب - منازل الآخره - به سال 1347 ه ق روی صفحه اول و نیز در برخی از چاپ های سنگی و گراوُری چاپ شده است که می توانید حدیث مذکور را به طور کامل در بحارالانوار، ج 77، ص 184، به نقل از اعلام الدین دیلمی {چاپ آل البیت علیهم السلام قم، ص 340 } ببینید.

به نام خداوند بخشنده مهربان

رسول خدا - که درود حقّ بر او و آلش باد - فرمود:

... و بدانید که شما به زودی کوچ خواهید نمود و به سوی خدا خواهید رفت، و در آنجا چیزی دست شما را نخواهد گرفت جز عمل شایسته ای که جلو فرستاده باشید، یا ثوابِ نیکی که به دنبال گذاشته باشید، شما جز این نیست که بر آنچه پیش فرستاده اید روی خواهید نمود، و بر آنچه انجام داده اید جزا داده خواهید شد، پس زینت های دنیایِ پست شما را گول نزند و از مراتب بهشت های برین باز ندارد!

قیامت که بازار مینو نهند

منازل به اعمال نیکو دهند(1)

بضاعت به چندانکه آری، بری

وگر مُفلسی، شرمساری بری

ص:73

1- 57. این شعر نیز در چاپ های سابق کتاب، به چاپ رسیده است.

هذا کتاب منازل الآخره و المطالب الفاخره

الحمدُ للّٰه رَبّ العالَمین

وَ الصّلاه [والسّلام عَلی مُحمّدٍ

وَ آلِهِ الطّاهِرین

و بعد:

چنین گوید این فقیر بی بضاعت و متمسّک به احادیث اهل بیت رسالت علیهم السلام عباس بن محمد رضا القمّی - خَتَمَ اللّٰهُ لَهُ بِالحُسنی وَ السَّعادَه - که:

عقل و نقل حکم می کند، شخصی که عزم سفری نمود بایست زاد و توشه برای سفر خود مُهَیّا کند، به قدری که در آن سفر به کار است، آن وقت سفر کند.

بنابر این سفر آخرت که ما را در پیش است و به هیچ وجه چاره و گریزی از آن نیست سزاوارتر است به زاد و توشه.

چنانکه روایت شده وقتی حضرت ابوذر غفاری رضی الله عنه به مکّه مُعَظّمَه مشرّف شده، پس ایستاد نزد دَرِ کعبه و ندا کرد مردمی را که برای حجّ از

اطراف عالم آمده بودند و در مسجد الحرام جمع گشته بودند، فرمود:

ایّها النّاس! منم جُندَبِ بن سَکَن غفاری، منم خیرخواه شما و مهربان بر شما، به سوی من آیید.

مردم از اطراف دور او جمع گشتند، [آنگاه فرمود:

ای مردم! هرگاه یکی از شما اراده کند سفری برود، هرآینه از زاد و توشه برای خود برگیرد به حدّی که در آن سفر لازم دارد و چاره ای از آن ندارد، پس هرگاه چنین است، سفر آخرت سزاوارتر است به زاد و توشه برای آن، پس مردی برخاست و گفت:

پس ما را راهنمایی کن ای ابوذر! [ابوذر] فرمود:

«حُجَّ حِجَّةً لِعَظائِمِ الْاُمُورِ، وَ صُمْ یَوْماً لِزَجْرَهِ النُّشُورِ وَ صَلِّ رَکعَتَینِ فی سَوادِ اللَّیلِ لِوَحْشَهِ الْقُبُورِ...» الخبر.(1)

[«حجّی برای امور مهمّه بجای آور، روزی را برای سختی قیامت روزه بدار، و در تاریکی شب دو رکعت نماز برای - نجات - از وحشت قبر بگذار».]

و حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام در مَرَض ارتحال خود، جُناده بن أبی امیّه را که موعظه فرمود اول چیزی که به او فرمود این بود:

«إِستَعِدَّ لِسَفَرِکَ وَ حَصِّل زادَکَ قَبلَ حُلُولِ اَجَلِک...»(2)

«مُهَیّای سفر آخرت شو و توشه آن سفر را پیش از رسیدن اجل

1- 58. بحارالانوار، ج 96، ص 258.
2- 59. بحارالانوار، ج 44، ص 139.

تحصیل نما».

بلکه چون سفر آخرت سفریست بعید و هولناک و منزل های سخت و عَقَبات شدیده و جاهای دشوار دارد، محتاج است به زاد و توشه بسیار که باید آنی از آن غفلت ننمود و شب و روز در فکر آن بود.

چنانکه روایت شده که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در هر شب هنگامی که مردم به خواب گاه خود می رفتند، صدای نازنینش بلند می شد به حدّی که می شنیدند صدای آن حضرت را تمام اهل مسجد و کسانی که همسایه مسجد بودند؛ می فرمود:

«تَجَهَّزُوا(1) - رَحِمَكُمُ اللَّهُ - فَقَد نُودِیَ فیکُم بِالرَّحیلِ...»(2)

«آماده شوید و اسباب سفر خود را مهیا کنید، خدا شما را رحمت کند، همانا منادی مرگ ندای «اَلرَّحیل» در میان شما درداده و کم کنید توقف خود را بر دنیا، و بیرون روید از دنیا در حالی که با خود داشته باشید زاد و توشه از اعمال صالحه، پس به درستی که در جلو شما عَقَبِه های کَئُود، یعنی جاهای بسیار دشوار و منزل های هولناک است که باید از آن جاها عبور کنید و چاره ای نیست از آن».

اینک ما به بعضی از آن عَقَبِه های سخت و منزل های هولناک اشاره می کنیم و بعضی از چیزها [یی که نافع است برای سختی، و هَوْلِ آن محلّ

ص:77

1- 60. مرحوم مؤلف، در حاشیه، لفظ «تَزَوَّدُوا» را هم آورده ولی در نهج البلاغه اضافه ای ندارد.
2- 61. نهج البلاغه فیض الاسلام ص 654، کلام 195.

به کمال اختصار در ضمن چند فصل ذکر می کنیم.

و اگر حق تعالی مرا توفیق داد و مهلتی در اجل حاصل شد شاید اِنْشاءَ اللّه کتابی مُفَصَّل در این باب تصنیف کنم و اگرچه در این زمان نمی بینم اشخاصی را که از روی جِدّ و حقیقت طالب این نحو مطالب باشند و به همین ملاحظه این مختصر را نیز با حال افسردگی و کم رغبتی نوشتم و از حق تعالی مسئلت می نمایم تأیید و توفیق خود را، «اِنّه قَریبٌ مُجیبٌ».

ص:78

فصل اول: مرگ

اشاره

اوّل منزل این سفر، مرگ است

و این منزل عَقَبات کَئُودَه و جاهای دشوار دارد، اینک ما به ذکر دو عقبه از آن اشاره می کنیم:

عَقَبه اوّل: سَکَراتِ مَوْت و شدّتِ جان کندن است

« وَ جاءَتْ سَکْرَهُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذلِکَ ما کُنْتَ مِنهُ تَحیدُ »(1)

و این عقبه ای است بسیار دشوار زیرا که شدائد و سختی ها از هر طرف به مُحْتَضَر رو می کند؛ از طرفی شدّت مرض و درد و بسته شدن

1- 62. سوره ق، آیه 19. [یعنی: و حقیقتاً که بی هوشی مرگ، آمد! این همانست که از آن روی گردان بوده ای.]

زبان و رفتن قُوا از اندام، از طرف دیگر گریستن اهل و عِیال و وداع آن ها با او، و غم یتیمی و بی کس شدن بچه های خود، از طرف دیگر غم جدا شدن از مال و منزل و املاک و اندوخته ها و چیزهای نفیس خود که عمر عزیز خود را صرف آن ها کرده و به وسیله های زیاد آن ها را تحصیل نموده، بلکه بسا شده که بسیاری از آن ها مال مردم بوده و به ظلم و غصب، آن ها را مالک شده و آنکه چقدر حقوق بر اموال او تعلّق گرفته و نداده، حالا ملتفت خرابی های کار خود شده که کار گذشته و راه اصلاح آنها بسته شده؛

فَکانَ کَما قالَ اَمیرُ المُؤمنین علیه السلام

«یَتَذَکَّرُ اَموالاً جَمَعَها اَغْمَضَ فی مَطالِبِها وَ اَخَذَها مِنْ مُصَرَّحاتِها وَ مُشْتَبِهاتِها قَد لَزِمَتْهُ تَبِعاتُ جَمْعِها وَ اَشْرَفَ عَلی فِراقِها تَبْقی لِمَنْ وَرائَهُ یَنْعَمُونَ فیها(1) وَ یَتَمَتَّعُونَ بِها فَیَکُونُ المَهْنَأُ(2) لِغَیْرِهِ وَ اِلْعِبْ ءُ عَلی ظَهْرِه .(3)

1- 63. در چاپ اول: یُنْعَمُونَ بِها، چاپ شده، ولی در غالب نسخه های نهج البلاغه همان است که در متن آوردیم، مانند لفظ: اَلْمَهْنَأ، که در چاپ اول، اَلْمُهَنَّا آمده است.
2- 64. پیشین.
3- 65. پس همانند گفته حضرت علی علیه السلام خواهد بود که فرمود: «به یاد می آورد اموالی را که آن ها را جمع کرده و در راه پیدا کردن آن ها - از حلال و حرام - چشم پوشیده، و از جاهایی که [حلال و حرامش واضح و یا مُشْتَبَه بود به دست آورد، تَبِعات و پی آمدهای جمع کردن مال ها همراه و ملازم اوست و مُشْرِفِ بر جدایی و فراق از آن ها گشته است. اموال برای بعدی ها می ماند و از آن ها بهره و لذت، می گیرند؛ گوارایی و لذّت مال غیر است و وبال و سنگینی بر پشت او مانده است». نهج البلاغه فیض الاسلام، ص 331، ادامه خطبه 108.

و از طرفی هَوْلِ ورود به نَشْأِه ای که غیر از این نَشْأه است و چشمش می بیند چیزهایی را که پیش از این نمی دید؛

«... فَکَشَفْنا عَنْکَ غِطائَکَ فَبَصَرُکَ الْیَوْمَ حَدید»(1).

می بیند حضرت رسول و اهل بیت طهارت - صلوات اللّه علیهم - و ملائکه رحمت و ملائکه غضب را حاضر شده اند تا درباره او چه حکم شود و چه سفارش نمایند؟ و از طرف دیگر ابلیس و اعوان او برای آنکه او را به شکّ اندازند جمع شده اند و می خواهند کاری کنند که ایمان او از او گرفته شود و بی ایمان از دنیا بیرون رود، و از طرفی هَوْلِ آمدنِ مَلَکُ الْمَوْت که آیا به چه هیئت خواهد بود و به چه نحو جان او را قبض خواهد نمود؛ الی غیر ذلک.

«قالَ اَمیرُالْمُؤمِنینَ علیه السلام: فَاجْتَمَعَتْ عَلَیْهِ سَکَراتُ الْمَوْتِ فَغَیرُ مَوْصُوفٍ ما نَزَلَ بِه (2).

شیخ کلینی رحمه الله روایت کرده از حضرت صادق علیه السلام که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را درد چشمی عارض شد، حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم به عیادت آن حضرت تشریف برد، دید او را که صیحه و فریاد می کشد.

فرمود که: آیا این صیحه از جزع و بی تابی است یا از شدّت درد است؟

1- 66. سوره ق، آیه 22. «...ما پرده را از تو برداشتیم و امروز چشم تو تیز {بین} است».
2- 67. نهج البلاغه فیض الاسلام، ص 331، ادامه خطبه 108، عبارت چنین است: «فغیر موصوف ما نزل بهم، اجتمعت علیهم سکره الموت و حسره الفوت».

اميرالمؤمنين عليه السلام عرض كرد: يا رسول اللَّه! من هنوز دردى نكشيدم كه سخت تر از اين درد باشد.

فرمود: يا على! چون مَلَكُ الْمَوْت نازل شود به جهت قبض روح كافر با خود بياورد سيخى از آتش، پس بيرون كشد روح او را با آن سيخ! پس صيحه كشد جهنم!

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام چون اين را شنيد برخاست و نشست و گفت: يا رسول اللَّه! اعاده فرما بر من اين حديث را، زيرا كه دردِ مرا فراموشى داد.

پس گفت: آيا از امت شما كسى به اين نحو قبض روح مى شود؟

فرمود: بلى حاكمى كه جَوْر كند، و كسى كه مال يتيم را به ظلم و ستم بخورد، و كسى كه شهادت دروغ دهد(1).

و اما چيزهايى كه باعث آسانى سَكَرات موت است:

از جمله: شيخ صدوق از حضرت صادق عليه السلام روايت كرده كه فرمود:

هر كه خواهد كه حق تعالى بر او آسان كند سَكَرات مرگ را، پس بايد كه صله ارحام و خويشان خود كند و به پدر و مادر خود نيكى و احسان نمايد، پس هرگاه چنين كند خداوند بر او آسان كند دشوارى هاى مرگ را، و در حيات خود فقر به او نرسد هرگز(2).

1- 68. بحارالانوار، ج 6، ص 170.
2- 69. بحارالانوار، ج 74، ص 66، ح 33.

و روایت شده که حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم حاضر شد نزد جوانی در وقت وفات او.

پس به او فرمود: بگو: «لا اله الاّ اللَّه».

پس بسته شد زبان آن جوان و نتوانست بگوید و هر چه حضرت مُکَرَّر کرد او نتوانست بگوید.

پس حضرت فرمود به آن زنی که نزد سر آن جوان بود که آیا این جوان مادر دارد؟

عرض کرد: بلی من مادر او می باشم.

فرمود: آیا تو خشمناکی بر او؟

گفت: بلی و الآن شش سال است که با او تکلّم نکرده ام.

حضرت فرمود: راضی شو از او.

آن زن گفت: «رَضِیَ اللَّهُ عَنهُ بِرِضاکَ یا رَسوُلَ اللَّهِ».(1)

و چون این کلمه را - که مُشْعِر بر رضایتِ او از پسرش بود - گفت، زبان آن جوان باز شد.

حضرت به او فرمود: بگو: لا اله الاّ اللَّه، گفت: لا اله الاّ اللَّه.

حضرت فرمود: چه می بینی؟ عرض کرد: می بینم مرد سیاهی قبیح الْمَنْظَرْ، با جامه های چرک و بوی گندیده و بد که نزد من آمده و گلو و راه نَفَس مرا گرفته.

حضرت فرمود: بگو:

1- 70. خدا به رضایت تو از او خشنود و راضی باشد ای رسول خدا.

«یا مَنْ یَقْبَلُ الْیَسیرَ وَ یَعفُو عَنِ الکَثیر، اِقْبَلْ مِنّی الْیَسیرَ وَ اعفُ عَنّی الکَثیرَ اِنَّکَ اَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحیمُ».

[«ای کسی که - عبادت و عمل - کم را می پذیری و از - معصیت - زیاد می گذری، - اطاعت - کم را از من بپذیر و از - گناه - زیادم درگذر همانا تو آمرزنده و مهربانی».]

آن جوان این کلمات را گفت.

آن وقت حضرت به او فرمود: نگاه کن چه می بینی؟

گفت: می بینم مردی سفید رنگ، نیکو صورت، خوش بو با جامه های خوب نزد من آمد و آن سیاه، پشت کرده و می خواهد برود.

حضرت فرمود: این کلمات را اعاده کن، اعاده کرد.

حضرت فرمود: چه می بینی؟

گفت: دیگر آن سیاه را نمی بینم و آن شخص سفید نزد من است.

پس در آن حال آن جوان وفات کرد(1).

مؤلف گوید: خوب در این حدیث تأمل کن ببین اثر عقوق چه اندازه است که این جوان با آنکه از صحابه شمرده می شود و مثل پیغمبر رحمت - صلوات اللّٰه علیه و آله - به عیادت او آمده و به بالین او نشسته و خود آن جناب کلمه شهادت تلقین او فرموده نتوانست به آن کلمه تلفظ کند مگر وقتی که مادرش از او راضی شد، آن وقت زبانش باز شد و کلمه شهادت گفت.

1- 71. بحارالانوار، ج 74، ص 75، ح 67.

و دیگر از حضرت صادق علیه السلام مَرْوِیّ است که هر که بپوشاند برادر خود را جامه زمستانی یا تابستانی، حق است بر خداوند تعالی که او را بپوشاند از جامه های بهشت و آنکه آسان کند بر او [از] سکرات مرگ را و گشاد کند بر او قبر او را...(1)

و از حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم منقول است که هر که بخوراند برادر خود را حلوایی، حق تعالی برطرف کند از او تلخی مرگ را(2).

و دیگر از چیزهایی که برای تعجیل راحت مُحْتَضَر نافع است خواندن سوره «یس» و «وَالصَّافّات» و «کلمات فَرَج» است(3) نزد او(4).

و شیخ صدوق از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که هر که یک روز از آخر ماه رجب روزه بگیرد، حق تعالی او را ایمن گرداند از شدّت سکرات مرگ، و از هَوْلِ بعد از مرگ، و از عذاب قبر(5).

و بدان که از برای روزه گرفتن بیست و چهار روز از رجب ثواب زیادی رسیده؛ از جمله آنکه مَلَکُ الْمَوْت به صورت جوانی اَمْرَدْ با لباس خوبی با قَدَحی از شراب بهشت، وقت قبض روح او حاضر شود، و آن شراب را به او بیاشاماند تا سکرات مرگ بر او آسان شود(6).

1- 72. بحارالانوار، ج 74، ص 379 ح 83.
2- 73. بحارالانوار، ج 75، ص 456، ح 33.
3- 74. کلمات فَرَج: «لا اله الاّ اللّه الحلیم الکریم...» تا آخر. که در قنوتِ نمازها خوانده می شود. {مِنْه}
4- 75. بحارالانوار، ج 81، ص 238 - 240.
5- 76. بحارالانوار، ج 97، ص 32، ح 6.
6- 77. امالی صدوق، مجلس 80، ح 1.

و از حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم مَرویّ است که: «هر که در شب هفتم رجب چهار رکعت نماز کند، در هر رکعت بخواند حمد یک مرتبه، و توحید سه مرتبه و فَلَق و ناس، و بعد از فراغ، ده مرتبه صلوات بفرستد و ده مرتبه تسبیح اربع بخواند، حق تعالی او را در سایه عرش جای دهد، و عطا کند به او ثواب روزه دار ماه رمضان، و استغفار کند برای او ملائکه تا فارغ شود از این نماز، و آسان کند بر او جان دادن و فشار قبر را، و از دنیا بیرون نرود تا جای خود را در بهشت ببیند، و ایمن گرداند او را حق تعالی از فَزَعِ اکبر».

و شیخ کفعمی از حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده است که هر که هر روز ده مرتبه این دعا بخواند، حق تعالی چهار هزار گناه کبیره او را بیامرزد و او را از سکرات مرگ و فشار قبر و صد هزار هَوْلِ قیامت نجات دهد، و از شرّ شیطان و لشگرهای او محفوظ گردد و قرضش ادا شود، و غمّ و همّش زایل گردد و دعا این است:

«اَعْدَدْتُ لِكُلِّ هَوْلٍ: لا اِلهَ اِلاَّ اللَّهُ، وَ لِكُلِّ هَمٍّ وَ غَمٍّ: ماشاءَ اللَّهُ، وَ لِكُلِّ نِعمَهٍ: اَلْحَمدُ للَّهِ، وَ لِكُلِّ رَخاءٍ: اَلشُّكرُ للَّهِ، وَ لِكُلِّ اُعجُوبَهٍ: سُبحانَ اللَّهِ، وَ لِكُلِّ ذَنْبٍ: اَسْتَغْفِرُ اللَّهَ، وَ لِكُلِّ مُصيبَهٍ: اِنّا للَّهِ وَ اِنّا اِلَيهِ راجِعُونَ، وَ لِكُلِّ ضيقٍ: حَسْبِىَ اللَّهُ وَ لِكُلِّ قَضاءٍ وَ قَدَرٍ: تَوَكَّلتُ عَلَى اللَّهِ، وَ لِكُلِّ عَدُوٍّ: اعْتَصَمْتُ بِاللَّهِ، وَ لِكُلِّ طاعَهٍ وَ مَعصِيَهٍ: لا حَولَ وَ لا قُوَّهَ اِلاَّ بِاللَّهِ العَلِىِّ العَظيمِ».(1)

و بدان نیز که از برای این ذکر شریف، هفتاد مرتبه فضل عظیم است،

1- 78. بحارالانوار، ج 87، ص 5.

از جمله آنکه وقت مردن، او را مژده و بشارت دهند و آن ذکر این است:

«یا اَسْمَعَ السَّامِعینَ وَ یا اَبصَرَ الْمُبْصِرینَ[(1)] وَ یا اَسرَعَ الحاسِبینَ وَ یا اَحْکَمَ الحاکِمینَ»[(2)].

شیخ کلینی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: ملول نشوید از قرائت «اِذا زُلْزِلَتِ الْاَرْضُ زِلْزالَها» زیرا که هر که این سوره را در نوافل خود بخواند، نرساند حق تعالی به او زلزله ابداً، و نمیرد به زلزله و نه به صاعقه و نه به آفتی از آفات دنیا تا بمیرد، و در وقت مردن او مَلَکی کریم از نزد حق تعالی بر او نازل شود و بنشیند نزد سر او و بگوید:

ای مَلَکُ الْمَوْت ! رِفْق و مُدارا کن به ولیّ اللَّه؛ زیرا که او مرا بسیار یاد می کرد[(3)].

عَقَبه دوّم: عَدیله عِندَ المَوت است

یعنی عدول کردن از حق به باطل در وقت مردن، و آن، چنانست که شیطان نزد مُحتَضَر حاضر شود و وَسوَسه کند و او را در تشکیک اندازد، تا او را از ایمان بیرون کند و از این جهت است که در دعاها اِستِعاذِه از آن شده.

و جناب فَخرُ المُحَقِّقین رحمه الله فرموده: هر که خواهد از آن سالم بماند، اِستِحضار کند ادلّه ایمان و اصول خمسه را با ادلّه قطعیّه و صفای خاطر، و

1- 79. النّاظرین، خ، ذ.
2- 80. سفینه البحار، ج 8، ص 130، ماده «موت».
3- 81. اصول کافی، ج 2، ص 626، ح 24.

بسپرد آن را به حق تعالی که در وقت حضور موت به او رد فرماید به این طریق که بگوید بعد از عقایدِ حقّه:

«اَللَّهُمَّ یا اَرْحَمَ الرَّاحِمینَ اِنّي قَد اَوْدَعْتُکَ یَقینی هذا وَ ثَباتَ دینی وَ اَنْتَ خَیْرُ مُسْتَوْدَعٍ وَ قَدْ اَمَرْتَنا بِحِفْظِ الْوَدائِعِ فَرُدَّهُ عَلَیَّ وَقْتَ حُضُورِ مَوْتی .

پس بر حسب فرمایش آن بزرگوار، خواندن دعای عدیله معروف و اِستِحضارِ معنیِ آن در خاطر برای سلامت جُستن از خطرِ عدیله عِنْدَ الْمَوت نافع است(1).

و شیخ طوسی رحمه الله از محمد بن سلیمان دِیْلَمی روایت کرده است که به خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کرده که شیعیان تو می گویند: ایمان بر دو قسم است: یکی مُسْتَقَرّ و ثابت و دیگر آنکه به امانت سپرده شده است و زایل می گردد، پس بیاموز دعایی را که هرگاه آن را بخوانم ایمان من کامل گردد و زایل نشود.

فرمود که: بگو بعد از هر نماز واجب:

«رَضیتُ بِاللَّهِ رَبّاً وَ بِمُحَمَّدٍ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِه نَبِیّاً وَ بِالْاِسلامِ دیناً وَ بِالْقُرآنِ کِتَاباً وَ بِالکَعْبَهِ قِبلَهً وَ بِعَلِیٍّ وَلِیّاً وَ اِماماً وَ بِالحَسَنِ وَ الحُسَینِ وَ عَلِیِّ بنِ الحُسَینِ وَ مُحَمَّدِ بنِ عَلِیٍّ وَ جَعفَرِ بنِ مُحَمَّدٍ وَ مُوسَی بنِ جَعفَرٍ وَ عَلِیّ بنِ مُوسی وَ مُحَمَّدِ بنِ عَلِیٍّ وَ عَلِیّ بنِ مُحَمَّدٍ وَ الحَسَنِ بنِ عَلِیٍّ وَ الحُجَّهِ بنِ

1- 82. مفاتیح الجنان، پس از دعای عدیله.

الحَسَنِ صَلَواتُ اللَّهِ عَلَيهِم اَئِمَّةً، اَللّٰهُمَّ اِنّی رَضیتُ بِهِم اَئِمَّةً فَارْضَنی لَهُم اِنَّکَ عَلی كُلِّ شَی ءٍ قَديرٌ»(1).

و از چیزهایی که نافع است برای این عقبه مواظبت به اوقات نمازهای فریضه است.

و در جزء حدیثی است که در مشرق و مغرب عالم اهل بیتی نیست مگر آنکه مَلَکُ الْمَوت در هر شبانه روز در اوقات نماز - پنج مرتبه - به ایشان نظر می کند، پس هرگاه کسی را که می خواهد قبض روح کند از کسانی باشد که مواظبت داشته به نماز و نمازها را در اوقات خود بجا آورده، مَلَکُ الْمَوْت تلقین کند او را شَهادَتَیْن و دور کند از او ابلیس ملعون را(2).

و روایت شده که حضرت صادق علیه السلام نوشت برای شخصی، که اگر خواسته باشی که ختم شود به خوبی، عمل تو، تا آنکه قبض روح تو شود در حالی که تو در افضل اعمال بوده باشی، پس بزرگ شمار حق خدا را از آنکه صرف کنی نعمت های خدا را در معصیت های خدا، و آنکه مغرور شوی به حلم خدا از تو، و گرامی دار هر که را که یافتی که ما را ذکر می کند یا ادّعا می کند مودّت و دوستی ما را، پس باکی نیست بر تو در گرامی داشتن او را خواه راست گوید یا دروغ، همانا به تو نفع می رساند نیّتِ تو و به او می رسد ضرر دروغ او(3).

1- 83. مفاتیح الجنان، پس از دعای عدیله.
2- 84. بحارالانوار، ج 6، ص 169، ح 44.
3- 85. بحارالانوار، ج 74، ص 303، ح 44.

فقیر گوید: که برای عاقبت به خیر شدن و از شقاوت به سعادت رسیدن نافع است:

خواندن دعای یازدهم صحیفه کامله: «یا مَن ذِکْرُهُ شَرَفٌ لِلذّاکِرینَ...» [تا آخر].

و خواندن دعای تمجید که در کافی و غیره نقل شده و حقیر در کتاب باقیات الصالحات بعد از ادعیه ساعات آنرا نقل کرده ام.

و خواندن نمازی که وارد شده در یکشنبه ذِی القَعده.

و مداومت به این ذکر شریف:

«رَبَّنا لا تُزِغْ قُلُوبَنا بَعْدَ اِذ هَدَیْتَنا وَ هَبْ لَنا مِنْ لَّدُنکَ رَحمَةً اِنَّکَ اَنتَ الوَهَّابُ»(1).

و مداومت به تسبیح حضرت زهرا علیها السلام.

و در انگشت کردن انگشتر عقیق، خصوص اگر عقیق سرخ باشد و خصوص اگر بر آن نقش باشد «محمدٌ نبیّ اللّه و علیٌّ ولیّ اللّه».

و خواندن سوره «قَد اَفْلَحَ المُؤمِنُون»(2) در هر جمعه.

و خواندن هفت مرتبه بعد از نماز صبح و نماز مغرب:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحمنِ الرَّحیمِ، لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ اِلاَّ بِاللَّهِ الْعَلِیِّ الْعَظیمِ».

و آنکه در شب بیست و دوم رجب، هشت رکعت نماز گزارد، در هر

1- 86. سوره آل عمران، آیه 8. یعنی: پروردگارا قلب های ما را به باطل مگردان، بعد از آنکه هدایت کردی ما را و از نزد خود رحمت بخش به ما، همانا تو بسیار بخشنده ای».
2- 87. سوره 23.

رکعت حمد یک مرتبه و «قُلْ یا اَیُّهَا الْکافِرُون» هفت مرتبه بخواند و بعد از فراغ، ده مرتبه صلوات بفرستد و ده مرتبه استغفار کند(1).

و سید بن طاووس از حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده که هر که در شب ششم شعبان چهار رکعت نماز گزارد و در هر رکعت حمد یک مرتبه و پنجاه مرتبه توحید بخواند، حق تعالی قبض فرماید روح او را بر سعادت، و گشاد گرداند قبر او را و بیرون شود از قبر خود در حالی که صورتش مثل ماه باشد. و بگوید:

«اَشْهَدُ اَن لا اِلهَ اِلاَّ اللَّهُ وَ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ»(2).

مؤلف گوید: که این نماز بِعَینِه نماز حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است که فضیلت بسیار دارد و من در این مقام شایسته و مناسب دیدم دو حکایت ذکر کنم:

حکایت اول

نقل است که فُضَیل بن عیاض که یکی از رجال طریقت است، شاگردی داشت که اَعلَمِ شاگردان او محسوب می شده، وقتی ناخوش شد، هنگام اِحتِضار، فُضَیل به بالین او آمد و نزد سر او نشست و شروع کرد به خواندن «یس».

آن شاگردِ مُحتَضَر گفت: مخوان این سوره را ای استاد! پس فُضَیل ساکت شد و به او گفت: بگو: لا اله الاّ اللّه، گفت: نمی گویم آن را به جهت

1- 88. اقبال الاعمال، ج 3، ص 259.
2- 89. پیشین، ج 3، ص 306.

آنکه - اَلْعِیاذُ بِاللَّهِ - من بیزارم از آن، پس به این حال مُرد.

فُضَیل از مشاهده این حال بسی دَرهم شد، و به منزل خود رفت و بیرون نیامد.

پس او را در خواب دید که او را به سوی جهنم می کشند.

فُضَیل از او پرسید که تو أعلمِ شاگردان من بودی چه شد که خداوند معرفت را از تو گرفت و به عاقبتِ بد مُردی؟

گفت: برای سه چیز که در من بود:

اول: نمّامی و سخن چینی کردن.

دوم: حَسَد بردن.

سوم: آنکه من علّتی داشتم و به طبیبی عرضه کرده بودم، او به من گفته بود که در هر سال یک قَدَح شراب بخور که اگر نخوری این عِلّت در تو خواهد ماند. پس من بر حسب قول آن طبیب شراب می خوردم، به این سه چیز که در من بود عاقبت من بد شد و به آن حال مُردم.

مؤلف گوید: که در ذیل این حکایت مناسب دیدم این خبر را ذکر کنم:

شیخ کلینی از ابو بصیر روایت کرده که گفت: داخل شد اُمِ خالِدِ معبدیّه(1) بر حضرت صادق علیه السلام و من در خدمت آن حضرت بودم.

عرض کرد: فدای تو شوم همانا مرا فرو می گیرد قرقره و صداها در شکم و معالجه کردند طبیب های عراق مرا به آشامیدن نَبیذ - که یک قسم

1- 90. در نسخه کافی، ج 6، ص 413 و وسائل الشیعه ج 17، ص 275، «ام خالد عبدیّه» ضبط شده است.

از شراب است - یا قاووت، و من از خوردن آن توقّف کردم و دانستم کراهت شما را از آن، پس دوست دارم که از خودتان سؤال کنم از بابتِ آن.

آن حضرت فرمود: چه مانع شد تو را از خوردن آن؟

گفت: من در دین خود قِلاده طاعت تو را به گردن افکنده ام، تا روز قیامت بگویم: جعفر بن محمد علیه السلام مرا امر کرد و مرا نهی کرد.

حضرت رو کرد به ابی بصیر و فرمود: ای ابو محمد! آیا گوش نمی دهی به حرف این زن و مسائل او؟

پس فرمود به آن زن: نه به خدا اذن نمی دهم تو را در خوردن یک قطره از آن، [و نچش از آن قطره ای همانا پشیمان خواهی شد از خوردن آن وقتی که برسد جانت به اینجا - و اشاره کرد به حنجره اش - و سه دفعه فرمود این را، پس فرمود: آیا فهمیدی چه گفتم؟...(1)

حکایت دیگر [دوم

شیخ بهائی - عَطَّرَ اللّٰهُ مَرْقَدَه - در کشکول ذکر نموده که شخصی از ارباب نعمت و ناز را مرگ در رسید، در حال اِحتِضار او را به کلمه شهادتین تلقین کردند.

او در عوض، این شعر را می خواند:

یا رُبَّ قائِلَهٍ یَوماً وَ قَد تَعِبَت

اَیْنَ الطَّریقُ اِلی حَمّامِ مَنجابٍ(2)

و سبب خواندن او این شعر را - عَوَضِ کلمه شهادت - آن بوده که:

ص:93

1- 91. کافی، ج 6، ص 413.
2- 92. حاصل مضمون شعر آن است که: کجا شد آن زن که خسته شده بود از راه رفتن و می پرسید که کجاست راه حمام منجاب؟ «منه».

روزی زن عفیفه خوش صورتی از منزل خود درآمد که برود به حمّامِ - معروف به حمام «مَنْجاب» -.

پس راه حمّام را پیدا نکرد، و از راه رفتن خسته شد، این مرد را بر دَرِ منزلی دید، از او پرسید که: حمام مَنْجاب کجا است؟

او اشاره کرد به منزل خود و گفت: حمّام این است، آن زن به خیال حمام، داخل خانه آن مرد شد.

آن مرد فوراً در را بر روی او بست و عزم کرد که با او زنا کند.

آن زن بیچاره دانست که گرفتار شده و چاره ای ندارد جز آنکه به تدبیر، خود را از چنگ او خلاص کند.

لا جَرَم اظهار کرد کمال رغبت و سرور خود را به این کار، و آنکه من چون بدنم کثیف و بدبو است که می خواستم به جهت آن به حمّام بروم، خوب است که یک مقدار عطر و بوی خوش برای من بگیری که من خود را برای تو خوشبو کنم و قدری هم طعام حاضر کنی که با هم طعامی بخوریم، و زود بیایی که من مشتاق توأم.

آن مرد چون کثرتِ رغبتِ آن زن را به خود دید مطمئن شده، او را در خانه گذاشت و بیرون شد برای گرفتن عطر و طعام.

چون آن مرد پا از خانه بیرون گذاشت، آن زن از خانه بیرون رفت و خود را خلاص کرد.

چون مرد برگشت زن را ندید و بجز حسرت چیزی عاید او نشد؛ الحال که آن مرد در حال اِحْتِضار است در فکر آن زن افتاده و قصه آن روز

را در شعر، عوض کلمه شهادت می خواند(1).

ای برادر تأمل کن در این حکایت! ببین [اراده یک گناه از این مرد چگونه او را منع کرد از اقرار به شهادت، وقت مردن، با آنکه از او چیزی صادر نشده، جز آنکه آن زن را داخل خانه نمود و قصد زنا کرد بدون آنکه زنا از او صادر شود و از این نحو حکایات بسیار است.

و بدانکه شیخ کلینی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: هر که منع کند و ندهد یک قیراط از زکات را، پس وقت مردن می خواهد به مذهب یهود بمیرد یا به مذهب نصارا(2).

فقیر گوید: قیراط بیست یک دینار است.(3) و قریب به همین مضمون وارد شده در حق کسی که مُستَطیع باشد و حجّ نرود تا وفات کند(4).

لطیفه

نقل است از بعض عارفین که نزد مُحتَضَری حاضر شد.

حاضرین از او استدعا کردند که آن مُحتَضَر را تلقین کند. او این رباعی را تلقینِ او کرد:

1- 93. کشکول شیخ بهایی - 2 جلدی، ج 1، ص 232.
2- 94. مَن مَنَعَ قیراطاً مِنَ الزَّکاهِ فَلیَمُت اِن شاءَ یَهُودِیّاً اَو نَصرانِیّاً». کافی، ج 3، ص 505، ح 14 باب منع الزکاه.
3- 95. قیراط، 14 از 16 دینار و یا نصف 110 و 15 گرم و... اقوال دیگر که همه حاکی از کمترین جزء می باشد و برای چیز کم مثال زده می شود و بنا بر این آنچه در متن آمده صحیحش بیستْ یکِ دینار است یعنی 120 از دینار، نه 21 دینار. همچنانکه در غالب چاپ ها آمده است.
4- 96. کافی، ج 4، ص 268 «باب من سوّف الحجّ و هو مستطیع» ح 1 و5.

گر من گُنَهِ جمله جهان کَردَستَم

لطف تو امید است که گیرد دستم

گویی که به وقت عجز دستت گیرم

عاجزتر از این مخواه که اکنون هستم

ص:96

فصل دوم: قبر

توضیح

یکی از منزل های هولناکِ سفرِ آخرت، قبر است

که در هر روز می گوید:

«اَنَا بَیْتُ الغُرْبَهِ، اَنَا بَیْتُ الْوَحْشَهِ، اَنَا بَیْتُ الدُّودِ».(1)

و این منزل عَقَباتِ بسیار سخت، و جاهای دشوار و هولناک دارد و ما در این جا به چند عقبه از آن اشاره می کنیم:

عقبه اول: وحشت قبر است

در کتاب «من لا یحضره الفقیه» است که چون میّت را به نزدیک قبر آورند به ناگاه او را داخل قبر نکنند، بدرستی که از برای قبر هول های بزرگ است، و پناه بَرَد حامل آن به خداوندِ تعالی از هَولِ مُطَّلَعْ و بگذارد

1- 97. منم خانه غُربَت، منم خانه وحشت، منم خانه کِرم»؛ بحارالانوار، ج 6، ص 267، ح 115.

میّت را نزدیک قبر، و اندکی صبر کند تا استعداد دخول را بگیرد؛ پس اندکی او را پیشتر بَرَد و اندکی صبر کند، آن گاه او را به کنار قبر برد(1).

مجلسی اول رحمه الله در شرح آن فرموده: هر چند روح از بدن مفارقت کرده است و روح حیوانی مرده است، اما نفس ناطقه زنده است و تعلّقِ او از بدن بِالْکُلِّیّه زایل نشده است، و خَوفِ ضَغطِهِ قبر و سؤال مُنکَر و نکیر و رومان، - فتّانِ قبور - و عذابِ برزخ هست، با آنکه از جهت دیگران عبرت است که تفکر کنند چنین واقعه ای در پیش دارند.

و در حدیث حسن از یونس منقول است که گفت: حدیثی از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام شنیده ام که در هر خانه [ای که به خاطرم می رسد، آن خانه با وسعتش بر من تنگ می شود، و آنست که(2) فرمودند: چون میّت را به کنار قبر بری ساعتی او را مهلت دِه، تا استعداد سؤالِ مُنکر و نَکیر بکند. اِنتَهی ..(3)

و روایت شده از بُراءِ بنِ عازِب - که یکی از معروفینِ صحابه است - که ما در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم بودیم که نظرش افتاد به جماعتی که در محلّی جمع گشته بودند.

پرسید: بر چه این مردم اجتماع کرده اند؟

گفتند: جمع شده اند قبر می کَنَند.

براء گفت: چون حضرت اسم قبر شنید شتاب کرد در رفتن به سوی

1- 98. من لا یحضره الفقیه، ج 1، ص 170.
2- 99. در اصل کتاب، چنین است: «و آن، آنست که».
3- 100. لوامع صاحبقرانی، ج 2، ص 400.

آن، تا خود را به قبر رسانید، پس به زانو کنار قبر نشست.

من رفتم به طرف دیگر مقابل روی آن حضرت، تا تماشا کنم که آن حضرت چه می کند؟ دیدم گریست به حدّی که خاک را از اشک چشم خود تَر کرد.

پس از آن رو کرد به ما و فرمود:

«اِخوانی لِمِثلِ هذا فَاَعِدُّوا».

«برادران من! از برای مثل این مکان تهیه ببینید و آماده شوید».(1).

شیخ بهایی نقل کرده که بعضی از حکما را دیدند که در وقت مرگ خود دریغ و حسرت می خورد.

بِدو گفتند که: این چه حالی است که از تو مشاهده می شود؟

گفت: چه گمان می برید به کسیکه می رود به سفر طولانی بدون توشه و زاد، و ساکن می شود در قبر وحشتناکی بدون مونسی، و وارد می شود بر حاکم عدلی، بدون حُجّتی؟

و قطب راوندی روایت کرده که: حضرت عیسی علیه السلام صدا زد مادر خود حضرت مریم علیها السلام را بعد از مردنش و گفت:

ای مادر! با من تکلم کن؛ آیا می خواهی به دنیا برگردی؟

گفت: بلی! برای آنکه نماز گزارم برای خدا در شب بسیار سرد، و روزه بگیرم در روز بسیار گرم. ای پسر جان من! این راه بیمناک است.

و روایت شده که حضرت فاطمه - صلوات اللّٰه علیها - در وصیت خود

1- 101. مستدرک الوسائل، ج 2، ص 465، باب 74، حدیث 15.

به امیرالمؤمنین - صلوات اللَّه علیه - گفت:

چون من وفات کردم، شما مرا غسل بده و تجهیز کن و بر من نماز گزار و مرا داخل در قبر کن و در لحد بسپار و خاک بر روی من بریز و نزد سر من مقابل صورتم بنشین، و قرآن و دعا برای من بسیار بخوان؛ زیرا که آن ساعت، ساعتی است که مرده به انس گرفتن با زنده ها محتاج است(1).

و سید بن طاووس رحمه الله از حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده که فرمود:

نمی گذرد بر میت ساعتی سخت تر از شب اول قبر، پس مردگان خود را به صدقه رحم نمایید، و اگر نیافتی چیزی که صدقه بدهی پس یکی از شماها دو رکعت نماز کند، بخواند در رکعت اول فاتحه الکتاب یک مرتبه، و قُل هو اللّٰه احد دو مرتبه، و در رکعت دوم فاتحه یک مرتبه، و اَلهیکُم التّکاثر ده مرتبه و سلام دهد و بگوید:

«اَللَّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ ابْعَثْ ثَوابَها اِلی قَبرِ ذلِکَ المَیِّتِ فُلانِ بنِ فُلان».

پس حق تعالی می فرستد همان ساعت هزار مَلَک به سوی قبر آن میّت با هر مَلَکی جامه [ای و حُلّه [ای ، و تنگی قبر او را وسعت دهد تا روز نفخ صور و عطا کند به نماز کننده بعدد آن چه آفتاب بر آن طلوع می کند حسنات، و برای او چهل درجه بالا برده شود(2).

1- 102. بحارالانوار، ج 82، ص 27، ح 13.
2- 103. بحارالانوار، ج 91، ص 219، ولی در مدرک یاد شده، «ثَوابَهُما» آمده است.

نماز دیگر

برای رفع وحشت شب اول قبر دو رکعت گزارد در رکعت اول حمد و آیه الکرسی یکمرتبه و در رکعت دوم حمد و ده مرتبه انا انزلناه بخواند و چون سلام دهد بگوید:

«اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلی مُحمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ ابْعَثْ ثَوابَها اِلی قَبرِ فُلانٍ».

به جای فلان، نام میت را بگوید(1).

حکایت

شیخ ما ثقه الإسلام نوری - نَوَّرَ اللّٰهُ مَرقَدَه - در «دار السلام» از شیخ خود معدن الفضایل و المعالی، مولانا الحاج ملاّ فتحعلی سلطان آبادی - عَطَّر اللّٰهُ مَضْجَعَه - نقل کرده که فرمود:

عادت و طریقه من بر آن بود که هر کس از دوستان اهل بیت را که خبر فوتش را می شنیدم دو رکعت نماز در شب دفن او برای او می گزاردم، خواه آن میّت را بشناسم یا نشناسم، و هیچ کس بر این طریقه من مطّلع نبود، تا آنکه روزی یکی از دوستان، مرا در راهی ملاقات کرد.

گفت: دیشب خواب دیدم فلان شخص را که در این ایام وفات کرده. و پرسیدم از حال او و از آنچه بر او گذشته بعد از مردن؟

گفت: من در سختی و بلا بودم و مَآل کارم به عِقاب بود، الاّ آنکه دو رکعت نمازی که فلانی خواند - و اسم شما را برد - آن دو رکعت نماز مرا از

1- 104. بحارالانوار، ج 91، ص 219، و در این کتاب «ثَوابَهُما» آمده است.

عذاب نجات داد؛ خدا رحمت کند پدرش را به این احسانی که از او به من رسید.

مرحوم حاج ملاّ فتحعلی فرموده: آنگاه آن شخص از من پرسید که آن نماز چه نمازی بوده؟ پس من او را خبر دادم به طریقه مستمرّه خودم برای اموات(1).

و نیز از چیزهایی که نافع است برای وحشت قبر آنکه رکوع نماز را کامل و تمام کند، چنانکه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مروی است که کسی که تمام کند رکوع خود را داخل نشود او را وحشتی در قبرش(2).

و نیز آنکه در هر روزی صد مرتبه بگوید:

«لا اِلهَ اِلاَّ اللَّهُ الْمَلِکُ الْحَقُّ الْمُبین».

تا بوده باشد برای او امانی از فقر، و از وحشت قبر، و بِکِشَد به سوی خود توانگری را، و گشوده شود برای او درهای بهشت، چنانکه در خبر وارد شده است(3).

و نیز آنکه بخواند سوره «یس» را پیش از آنکه بخوابد(4)، و آنکه بخواند نماز «لَیْلَةُ الرَّغائِب» را؛ و من آن نماز را با بعضی از فضایل آن در «مفاتیح الجنان» در اعمال ماه رجب ذکر کردم.

و روایت شده که هر که دوازده روز از ماه شعبان روزه بگیرد، زیارت

1- 105. دار السلام، نوری، ج 2، ص 315.
2- 106. بحارالانوار، ج 6، ص 244.
3- 107. بحارالانوار، ج 87، ص 4.
4- 108. بحارالانوار، ج 92، ص 289.

کنند او را در قبر او هر روزی هفتاد هزار [هزار] مَلَک تا وقت دمیدن در صور(1).

و هر که عیادت کند مریضی را حق تعالی موکّل فرماید به او مَلَکی که عیادت کند او را در قبرش تا وقتی که وارد محشر شود(2).

و از ابو سعید خُدْری منقول است که گفت: شنیدم که حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم به علی علیه السلام می فرمود:

یا علی! شاد شو و مژده بده که نیست برای شیعه تو حسرتی وقت مردن، و نه وحشتی در قبور، و نه اندوهی در روزِ نُشُور(3).

عَقَبه دوم: ضَغطه و فشار قبر

و این عَقَبه ای است بسیار دشوار که تصوّرش دنیا را بر انسان تنگ می کند.

«قالَ اَمیرُالْمُؤْمِنینَ علیه السلام: یا عِبادَ اللَّهِ ما بَعْدَ الْمَوتِ - لِمَنْ لا یُغْفَرُ لَهُ - اَشَدُّ مِنَ الْمَوتِ، الْقَبْرَ فَاحْذَرُوا ضیقَهُ وَ ضَنْکَهُ وَ ظُلْمَتَهُ وَ غُرْبَتَهُ؛ اِنَّ الْقَبْرَ یَقولُ کُلَّ یَوْمٍ اَنَا بَیْتُ الْغُرْبَهِ [اَنَا بَیْتُ التَّرابِ] اَنَا بَیْتُ الْوَحْشَهِ اَنَا بَیْتُ الدُّودِ [وَ الْهَوامّ ، وَالْقَبْرُ رَوْضَهٌ مِنْ رِیاضِ الْجَنَّهِ اَوْ حُفْرَهٌ مِنْ حُفَرِ النَّارِ - اِلی اَنْ قالَ - وَ اِنَّ [الْ] مَعیشَهَ الضَّنْکِ الَّتی حَذَّرَ اللَّهُ مِنْها عَدُوَّهُ عَذابُ الْقَبْرِ؛ اِنَّهُ

1- 109. ثواب الاعمال، ص 87.
2- 110. ثواب الاعمال، ص 231.
3- 111. بحارالانوار، ج 7، ص 198.

يُسَلِّطُ عَلَى الْكافِرِ فى قَبْرِهِ تِسْعَةً وَ تِسْعينَ تِنّيناً فَيَنْهَشْنَ لَحْمَهُ وَ يَكْسِرْنَ عَظْمَهُ يَتَرَدَّدْنَ عَلَيْهِ كَذلِكَ اِلى يَوْمِ يُبْعَثُ؛ لَوْ اَنَّ تِنّيناً مِنْها نَفَخَ فِى الْاَرْضِ لَمْ تُنْبِتْ زَرْعاً. يا عِبادَ اللّهِ اِنَّ اَنْفُسَكُمُ الضَّعيفَةَ وَ اَجْسادَكُمُ النّاعِمَةَ الرَّقيقَةَ الّتى يَكْفيهَا الْيَسيرُ، تَضْعُفُ عَنْ هذا...»(1)

و روایت شده است که حضرت صادق علیه السلام در آخر شب که از خوابِ برمی خواست صدا را بلند می نمود به حدّی که اهل خانه بشنوند و می گفت:

«اَللّهُمَّ اَعِنّی عَلی هَوْلِ الْمُطَّلَعِ وَ وَسِّعْ عَلَیَّ ضیقَ الْمَضْجَعِ وَ ارْزُقْنی خَیْرَ ما قَبْلَ الْمَوْتِ وَارْزُقْنی خَیْرَ ما بَعْدَ الْمَوْتِ».(2)(3)

1- 112. بحارالانوار، ج 6، ص 218، قسمتی از نامه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به محمّد بن ابی بکر: حضرت علی علیه السلام فرمود: «ای بندگان خدا! بعد از مرگ برای کسی که آمرزیده نشود شدیدتر از مرگ است، از قبر و تنگی و تاریکی و غربت آن بر حذر باشید، همانا قبر در هر روز می گوید: من خانه غربتم، من خانه وحشتم، من خانه کِرم هستم. قبر یا باغی از باغ های بهشت و یا گودالی از گودالهای آتش است - تا اینکه فرمود - همانا «زندگی و معیشت سخت» که خدا دشمن خود را از آن ترسانده، عذاب قبر است. همانا در قبر نود و نُه مار بزرگ بر کافر مسلّط می شوند، گوشت او را نیش می کشند و استخوانش را می شکنند و تا روز رستاخیز تکرار می کنند. اگر یکی از آن مارها در زمین بدمد زراعتی نخواهد رویاند. ای بندگان خدا نَفْس های ضعیف و بدن های نرم و نازک شما که کمی از اینها برایش کافی است از این - عذاب -، ضعیف و ناتوان است»

2- 113. اصول کافی، ج 2، ص 538، ح 13.

3- 114. در مصباح کفعمی است که کسی که «ألبارِی ء» را - که اسم خداوند تعالی است - بسیار بگوید باقی بماند تازه در قبرش. منه.

و از دعاهای آن حضرت است:

«اَللَّهُمَّ بارِکْ لی فِی الْمَوْتِ، اَللَّهُمَّ اَعِنّی عَلی سَکَراتِ الْمَوْتِ، اَللَّهُمَّ اَعِنّی عَلی غَمِّ اَلْقَبْرِ، اَللهُمَّ اَعِنّی عَلی ضیقِ الْقَبْرِ، اَللهُمَّ اَعِنّی عَلی ظُلْمَهِ الْقَبْرِ اَللَّهُمَّ اَعِنّی عَلَی وَحْشَهِ الْقَبْرِ، اَللَّهُمَّ زَوِّجْنی مِنَ الْحوُرِ العینِ».(1)

بدانکه عمده عذاب قبر از عدم احتراز از بول و استخفاف به آن، یعنی سهل شمردن آن، و از نمّامی و سخن چینی کردن و غیبت نمودن و دور شدن مرد است از اهل خود(2). و از روایت «سعد بن معاذ» مُستَفاد می شود که بدخُلقی مرد با اهل خود، و درشت گویی به اهلِ خود نیز سبب فشار قبر می شود(3).

و به روایتی از حضرت صادق علیه السلام مَرویست که هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه از برای او فشار قبر است(4). و در روایت دیگر است که آن [فشار قبر] کفاره آن چیزی است(5) که مؤمن تضییع کرده(6).

و شیخ صدوق؛ از حضرت صادق 7 روایت کرده که مردی از اَحْبار(7) را

ص:105

1- 115. بحارالانوار، ج 98، ص 135.
2- 116. بحارالانوار، ج 6، ص 222.
3- 117. بحارالانوار، ج 6، ص 217 و 220.
4- 118. بحارالانوار، ج 6، ص 221 ح 19.
5- 119. نعمتی است. خ د
6- 120. بحارالانوار، ج 6، ص 221، ح 16.
7- 121. احبار» جمع حَبْر، یعنی «عالم یهود» و محتمل است که اخیار، با خاء مُعْجَمه [یعنی با نقطه و یاءِ مُثَنَّاه [دو نقطه بوده باشد. «مِنْه»

در قبرش نشاندند و گفتند: ما صد تازیانه به تو می زنیم از عذاب خدا، گفت: من طاقت ندارم. پس کم کردند تا رساندند به یکی و گفتند چاره ای از یک تازیانه نیست. گفت: به چه سبب مرا می زنید؟ گفتند به سبب آنکه نماز خواندی روزی به غیر وضو، و گذشتی بر ضعیفی پس او را یاری نکردی. پس او را یک تازیانه از عذاب اللّٰه زدند که قبرش مَمْلوّ از آتش شد(1).

و نیز از آن حضرت روایت کرده که هر مؤمنی که برادر مؤمن او از او حاجتی بخواهد و او توانایی داشته باشد که آن حاجت را برآورد و برنیاورد، حق تعالی مُسَلّط فرماید بر او در قبر او مار عظیمی که او را «شجاع» گویند که پیوسته بگزد انگشتان او را(2)؛ و در روایت دیگر است که بگزد انگشتِ نر (شَست) او را تا روز قیامت، خواه آمرزیده باشد یا مُعَذّب باشد(3).

[چیزهایی که باعث نجات از فشار قبر است:]

و اما چیزهایی که باعث نجات از فشار قبر و عذاب آن است پس بسیار است و ما در اینجا اکتفا می کنیم به ذکر چند چیز(4):

اول: از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که هر که در هر جمعه

1- 122. بحارالانوار، ج 6، ص 221.
2- 123. بحارالانوار، ج 74، ص 319.
3- 124. بحارالانوار، ج 74، ص 325، به نقل از اصول کافی، ج 2، ص 194، ح 5.
4- 125. مخفی نماند که برای نجات از عذاب قبر غیر از آنچه ذکر می شود چیزهای دیگر نیز وارد شده مانند خواندن دعای معروف به: «صحیفه» و دعای «مستجاب کاظمی علیه السلام» که هر دو در بلد الامین است و سه دفعه خواندن دعای یَسْتَشیر و... غیر ذلک و گذاشتن دعای «حمید» در کفن برای کفایت از نکیر و منکر نافع است.

سوره «نساء» بخواند از فشار قبر ایمن شود(1).

دوم: روایت شده که هر که مداومت کند به خواندن سوره «زُخرُف» حق تعالی او را در قبرش از جانوران زمین و از فشار قبر ایمن گرداند(2).

سوم: روایت شده که هر که سوره «ن وَ القَلَم» را در فریضه یا نافله بخواند حق تعالی او را از فشار قبر پناه دهد(3).

چهارم: از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که بمیرد ما بین زوال روز پنج شنبه تا زوال روز جمعه، حق تعالی او را از فشار قبر پناه دهد(4).

پنجم: از حضرت امام رضاعلیه السلام منقول است که فرمود: بر شما باد به نماز شب، نیست بنده ای که برخیزد آخر شب و بجا آورد هشت رکعت نماز شب و دو رکعت نمازِ شَفع و یک رکعت وَتر و استغفار کند در قنوتِ وَتر هفتاد مرتبه، مگر آنکه پناه داده شود از عذاب قبر و از عذاب جهنم و طولانی شود عمرش، و معیشتش گشاده شود(5).

ششم: از حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم مرویست که هر که بخواند [سوره] «أَلْهیکُمُ التَّکاثُر» را در وقت خواب، نگاه داشته شود از عذاب قبر(6).

هفتم: آنکه بخواند در هر روزی ده مرتبه «اَعدَدْتُ لِکُلِّ هَوْلٍ لا اِلهَ اِلاّ

ص:107

1- 126. بحارالانوار، ج 92، ص 273.
2- 127. بحارالانوار، ج ص 92، ص 299.
3- 128. بحارالانوار، ج 92، ص 316.
4- 129. بحارالانوار، ج 6، ص 221.
5- 130. بحارالانوار، ج 87، ص 161.
6- 131. مستدرک الوسائل، ج 5، ص 50.

اللَّهُ» تا آخر و این دعا در عقبه سکرات موت گذشت(1).

هشتم: آنکه دفن شود در نجف اشرف، زیرا که از خواصِّ آن تربت شریف آنست که عذاب قبر و حسابِ مُنکَر و نَکیر از کسیکه در آن مدفون شود ساقط می شود(2).

نهم: از چیزهایی که نافع است برای رفع عذاب قبر، گذاشتنِ «جَریدَتَین» یعنی دو چوب تر است با میّت. و روایت شده که برطرف می شود عذاب از مَیّت مادامیکه آن چوب، تر است(3). و نیز روایت شده که حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم گذشتند بر قبری که عذاب می کردند صاحب آن قبر را. پس حضرت طلبیدند «جریده» - یعنی شاخ [ه] درختی که برگش را کنده بودند - و به دو نصف کرد، نصفی را نزد سر مَیّت فرو کرد بقبر و نصف دیگر را بنزد پاها فرو کرد.(4) و نیز نافع است آب پاشیدن بر قبر چه آنکه وارد شده عذاب برداشته می شود از میت، مادامیکه نم و تری در خاک قبر باشد(5).

دهم: آنکه روز اول رجب ده رکعت نمازکند، درهر رکعت یک مرتبه حمد و سه مرتبه توحید بخواند تا از فتنه قبر و عذاب روز قیامت محفوظ بماند(6).

1- 132. بحارالانوار، ج 87، ص 5، به صفحه 86 همین کتاب رجوع شود.
2- 133. بحارالانوار، ج 100، ص 232.
3- 134. بحارالانوار، ج 6، ص 215.
4- 135. بحارالانوار، ج 81، ص 338، ح 38.
5- 136. بحارالانوار، ج 82، ص 23، ح 10.
6- 137. اقبال الاعمال، ج 3، ص 198.

و در شب اول رجب بعد از نماز مغرب بیست رکعت به حمد و توحید خواندن برای رفع عذاب قبر نافع است(1).

یازدهم: آنکه چهار روز از ماه رجب روزه بگیرد(2)، و همچنین است روزه گرفتن دوازده روز از شعبان(3).

دوازدهم: از چیزهایی که باعث نجات است از عذاب قبر خواندن سوره «تَبارَکَ الْمُلْک» است بالای قبر میت؛ چنانکه «قُطبِ راوندی» از «اِبنِ عبّاس» نقل کرده که مردی خیمه زد بر روی قبری و ندانست که آن، قبر است؛ پس خواند سوره «تَبارَکَ الَّذی بِیَدِهِ الْمُلک» را. پس شنید صیحه زننده [ای که گفت: این سوره، مُنْجِیه است. پس این مطلب را به حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم عرض کرد. آن حضرت فرمود: آن سوره نجات دهنده است از «عذاب قبر!»(4).

و شیخ کلینی از حضرت امام محمد باقرعلیه السلام روایت کرده که فرمود: سوره «مُلْک» مانعه است، از «عذاب قبر» منع می کند(5).

سیزدهم: از دَعَوات راوندی نقل شده که حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: هر که نزد قبر میّتی وقتیکه دفن شود، سه مرتبه بگوید: «اَللّهُمَّ اِنّی اَسْاَلُکَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آل مِحَمَّدٍ اَنْ لا تُعَذِّبَ هذَا الْمَیِّتْ» حق تعالی تا روزی که

1- 138. اقبال الاعمال، ج 3، ص 178.
2- 139. اقبال الاعمال، ج 3، ص 222.
3- 140. اقبال الاعمال، ج 3، ص 310.
4- 141. مستدرک الوسائل،ج 4، ص 305.
5- 142. اصول کافی، ج 2، ص 633.

دمیده شود در صور عذاب را از او بردارد(1).

چهاردهم: شیخ طوسی در «مِصباح مُتَهجِّد» روایت کرده از حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم که هر که در شب جمعه دو رکعت نماز کند، بخواند در هر رکعت حمد و پانزده مرتبه «اِذا زُلزِلَت» حق تعالی او را از عذاب قبر و از هولهای روز قیامت ایمن گرداند(2).

پانزدهم: و نیز از برای رفع عذاب قبر نافع است، سی رکعت نماز کردن در شب نیمه رجب، در هر رکعت «حمد» یک مرتبه و «توحید» ده مرتبه(3)؛ و همچنین است در شب شانزدهم و شب هفدهم رجب(4)؛ و آنکه در شب اول شعبان صد رکعت نماز کند به «حمد» و «توحید» و چون از نماز فارغ شود پنجاه مرتبه «حمد» بخواند(5)؛ و آنکه در شب بیست و چهارم شعبان دو رکعت نماز کند، بخواند در هر رکعت «حمد» یک مرتبه و «اِذا جاءَ نَصْرُ اللّهِ» ده مرتبه(6)؛ و برای روز نیمه رجب پنجاه رکعتی به «حمد» و «توحید» و «فَلَق» و «ناس» وارد است که برای رفع عذاب قبر نیز نافع است(7). مانند صد رکعت نماز شب عاشورا(8).

1- 143. بحارالانوار، ج 82، ص 54.
2- 144. مصباح المتهجد، ص 228.
3- 145. اقبال الاعمال، ج 3، ص 234.
4- 146. اقبال الاعمال، ج 3، ص 254 و 255.
5- 147. اقبال الاعمال، ج 3، ص 289.
6- 148. اقبال الاعمال، ج 3، 361.
7- 149. اقبال الاعمال، ج 3، ص 239.
8- 150. اقبال الاعمال، ج 3، ص 46.

عَقَبه سوّم: سؤالِ مُنکر و نکیر در قبر

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: نیست از شیعه ما هر که انکار کند سه چیز را: معراج و سؤال در قبر و شفاعت(1).

و روایت شده که آن دو مَلَک به هیئت هولناکی می آیند، صدای ایشان مثل رعد غرّنده و چشمهایشان مثل برق خیره کننده. سؤال کنند که پروردگارت کیست؟ و پیغمبرت کیست؟ و دینت چیست؟ و نیز سؤال کنند از ولی و امام او(2).

پس در آن حال چون جواب دادن سخت است بر میت، و محتاج است به اعانت، لاجَرَم برای مرده دو جا تلقین ذکر کرده اند. یکی وقتی که او را در قبر گذارند و بهتر آنست که به دست راست، دوش راست او را، و به دست چپ، دوش چپ او را بگیرند و حرکت دهند و تلقین کنند، و دیگر وقتی که او را دفن کردند.

سُنّت است که ولیّ میّت - یعنی اقرب خویشان او - بعد از آن که مردم از سر قبر او برگردند نزد سر میّت نشیند و به صدای بلند او را تلقین کند(3)، و خوب است که دو کف دست را روی قبر گذارد و دهان را نزدیک قبر بَرَد، و اگر دیگری را نائب کند نیز خوب است.

و وارد شده است که چون این تلقین را بکند مُنکَر به نکیر می گوید: بیا برویم، تلقین حُجَّتَش کردند احتیاج به پرسیدن نیست، پس برمی گردند و

1- 151. بحارالانوار، ج 6، ص 223.
2- 152. بحارالانوار، ج 6، ص 261 تا 263.
3- 153. مستدرک الوسائل، ج 2، ص 320 و 321 و 343.

سؤال نمی کنند(1).

و در کتاب «مَن لا یَحْضُرُهُ الفَقیهِ» است که «چون «ذَرّ» پسر جناب ابوذرّرضی الله عنه وفات کرد، ابوذر بر قبر او ایستاد و دست بر قبر مالید و گفت: «رحمت کند خدا تو را ای ذرّ! به خدا سوگند که تو نسبت به من نیکوکار بودی و شرط فرزندی را بجا می آوردی، و ألحال که تو را از من گرفته اند من از تو خشنودم. به خدا قسم! که از رفتن تو باکی نیست بر من و نقصانی به من نرسید، و

«مالی الی احدٍ سوی اللَّه مِن حاجهٍ»؛

«از برای من به غیر از حق تعالی به احدی حاجت نیست»

و اگر نبود هول مُطَّلع - یعنی جاهای هولناک آن عالَم که بعد از مرگ دیده می شود - هر آینه مسرور می شدم که من به جای تو رفته باشم، و لکن می خواهم چند روزی تلافیِ مافات کنم و تهیّه آن عالَم را ببینم، و به تحقیق که اندوه از برای تو مرا مشغول ساخته است از اندوه بر تو، یعنی همگی [همیشه در غم آنم که عبادات و طاعاتی که از برای تو نافع است بکنم، و این معنا مرا بازداشته است از آنکه غم مردن و جدایی تو را از خود، بخورم.

و اللَّه که گریه نکردم از جهت تو که مرده ای و از من جدا شده ای و لیکن گریه بر تو کردم که حال تو چون خواهد بود و چون بگذرد؟

«فَلَیْتَ شَعْری ما قُلْتَ وَ ما قیلَ لَکَ؟»؛

1- 154. روضه المتقین، ج 1، ص 458 و وسائل الشیعه، ج 3، ص 200 تا 202.

«پس کاش می دانستم که تو چه گفتی و به تو چه گفتند؟»

خداوندا ! به او بخشیدم حقوقی را که بر او واجب کرده بودی از برای من، پس تو همِ ببخش حقوق خود را که بر او واجب گردانیده بودی، چه آنکه تو به جود و کَرَم از من سزاوارتری»(1).

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که چون مؤمن را داخل در قبر کنند نماز در طرف راست او واقع شود، زکات در طرف چپ او، و بِرّ یعنی نیکویی و احسانِ او و مُشْرفِ بر او شود، و صبر او در ناحیه ای قرار گیرد، پس وقتی که دو مَلَکِ سؤال بیایند، صبر به نماز و زَکات و بِرّ گوید: شما صاحب خود را دریابید یعنی میّت را نگاهداری کنید، پس هرگاه عاجز شدید از آن، من هستم نزد آن(2).

علامه مجلسی رحمه الله فرموده: در محاسن [احمد بن محمد بن خالد برقی به سند صحیح از آن حضرت - یعنی حضرت صادق یا حضرت باقرعلیهما السلام - روایت کرده است که چون مؤمن می میرد، با او در قبرش شش صورت داخل می شود، که یکی از آنها خوشروتر و خوشبوتر و پاکیزه تر از باقی صورت ها است.

پس یکی از جانب راست می ایستد و یکی در جانب چپ و یکی در پیش رو و یکی در پشت سر و یکی در پائین پا، و آنکه خوش صورت تر است در بالای سر؛

1- 155. من لا یحضره الفقیه، ج 1، ص 185، ح 558.
2- 156. بحارالانوار، ج 6، ص 230، ح 35.

پس سؤال یا عذاب از هر جهت که می آید آنکه در آن جهت ایستاده است مانع می شود، پس آنکه از همه خوش صورت تر است به سایر صورت ها می گوید: شما کیستید؟ خدا شما را از جانب من جزای خیر دهد. صاحب جانب راست گوید: من نمازم؛ صاحب جانب چپ گوید: من زکاتم؛ آنکه در پیش رو است گوید: من روزه ام؛ آنکه در عَقَبِ سر است گوید: من حَجّم و عمره ام؛ و آنکه در پایین پا است گوید: من بِرّ و احسان به برادران مؤمنم؛ پس آنها به او گویند، تو کیستی که از همه ما بهتر و خوشروتر و خوشبوتری؟ گوید: من ولایت آل محمّدم - صَلَواتُ اللّٰهِ عَلَیهِم اَجمَعین -(1).

و شیخ صدوق رحمه الله در فضیلت روزه شعبان روایت کرده که هر که نُه روز از آن را روزه دارد منکر و نکیر بر او وقت سؤال از او مهربان شوند(2).

و از حضرت باقرعلیه السلام فضیلت بسیار وارد شده برای کسی که احیا دارد شب بیست و سوم ماه رمضان را و صد رکعت نماز در آن گزارد، از جمله آنکه حق تعالی رفع کند از او هَوْلِ مُنْکَر و نکیر را، و بیرون بیاید از قبرش نوری که روشنی دهد برای اهل جمع(3).

و از حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم روایت شده که در خضاب چهارده خصلت است، و یکی از آنها را این شمرده که نکیر و منکر از او حیا می کنند(4).

1- 157. بحارالانوار، ج 6، ص 234.
2- 158. ثواب الاعمال، ص 87.
3- 159. اقبال الاعمال، ج 1، ص 386.
4- 160. ثواب الاعمال، ص 38، ح 3.

و دانستی قبل از این، که از خواصّ تربت پاک نجف آن است که حساب منکر و نکیر ساقط است از کسی که در آن مدفون است، ألحال به جهت تأیید آن [چند حکایت] می گوییم:

حکایت

علامه مجلسی رحمه الله در تحفه از «ارشاد القلوب» و «فَرحَهُ الغَرِیّ» نقل کرده که مرد صالحی از اهل کوفه گفت: من در شب بارانی در مسجد کوفه بودم. ناگاه دری را که در جانب قبر مسلم [علیه السلام است کوبیدند. چون در را گشودند جنازه ای را داخل کردند و در صُفّه ای که در برابرِ قبر مسلم است گذاشتند. یکی از ایشان را خواب برد. در خواب دید که دو شخص نزد جنازه حاضر شدند، و یکی به دیگری گفت که ببین ما را با او حسابی هست تا از او بگیریم پیش از آنکه از رُصافه(1) بگذرد که بعد از آن ما به نزدیک او نمی توانیم رفت. پس بیدار شد و خواب را برای رفیقان خود نقل کرد و در همان ساعت آن جنازه را برداشتند و داخل نجف کردند که از حساب و عذاب نجات یابد.

قُلْتُ وَ للَّهِ دَرُّ مَنْ قال:

اِذا مِتُّ فَادْفِنّی اِلی جَنْبِ حَیْدَرٍ

اَبی شُبَّرٍ - اَکْرِم بِه - وَ شُبَیرٍ

فَلَسْتُ اَخافُ النَّارَ عِنْدَ جَوارِه

وَ لاَ اَتَّقی مِنْ مُنْکَرٍ وَ نَکیرٍ

1- 161. رُصافه کوفه» بنائی بوده که منصور در کوفه بنا کرده بوده. منه.

فَعارٌ عَلی حامِی الْحِمی - وَ هُوَ فِی الْحِمی -

اِذا ضَلَّ فِی الْبَیْداءِ عِقالُ بَعیرٍ(1)

حکایت

از استاد اکبر، «مُحقّق بهبهانی رحمه الله» نقل است که فرموده: در خواب دیدم حضرت ابو عبد اللّٰه الحسین علیه السلام را، پس گفتم ای سید و مولای من! آیا سؤال می کنند از کسی که دفن شده در جوار شما؟ فرمود: کدام مَلَک است که او را آن جرأت باشد که از او سؤال کند.

مؤلف گوید: که در أمثالِ عرب است که می گویند «اَحْمی مِنْ مُجیرِ الْجَرادِ» یعنی فلانی حمایت کردنش از کسی که در پناه او است، بیشتر است از پناه دهنده ملخها؛ و قصّه آن چنان است که مردی بادیه نشین از قبیله «طیّ» که نامش «مُدلِجِ بنِ سُوَید» بود، روزی در خیمه خود نشسته بود، دید جماعتی از طایفه طیّ آمدند و جوال و ظرفهایی با خود دارند، پرسید چه خبر است؟ گفتند: ملخهای بسیار در اطراف خیمه شما فرود آمده اند. آمده ایم آنها را بگیریم.

«مُدْلِج» که این را شنید برخاست، سوار بر اسب خود شد. نیزه خود را بر دست گرفت و گفت: به خدا سوگند است که هر کس مُتَعرّضِ این ملخها شود من او را خواهم کشت.

«اَیَکُونُ الْجَرادُ فی جِواری، ثُمَّ تُریدُونَ اَخْذَهُ؟»؛

«آیا این ملخها در جوار و پناه من باشند و شما آنها را بگیرید؟

1- 162. ارشاد القلوب، ج 2، ص 347.

چنین چیزی نخواهد شد».

و پیوسته از آنها حمایت کرد تا آفتاب گرم شد، ملخها پریدند و رفتند.

آن وقت گفت: این هنگام ملخها از جوار من منتقل شدند دیگر خود دانید با آنها(1).

حکایت

از کتاب «حَبلُ المَتین» نقل است که «میر مُعین الدّین اشرف» که یکی از صُلَحاء خُدّام روضه رضویّه - عَلی ساکِنِها آلافُ السَّلامِ وَ التَّحِیَّهِ - بوده نقل کرده که در خواب دیدم که در دارُ الحُفّاظ یا کِشیک خانه مبارکه هستم و بیرون آمدم از روضه مُتَبَرّکه به جهت تجدید وضوء، پس چون به صُفّه میر علی شیر رسیدم، جماعت بسیاری را که داخل در صحن مطهر شدند دیدم و در جلو آنها شخص نورانی، خوش صورت، عظیم الشأنی بود، و در دست جماعتی از آن اشخاص که پشت سر او بودند کلنگها بود، پس همینکه به وسط صحن مقدس رسیدند آن بزرگ که در جلو آن جماعت بود به آنها فرمود که بشکافید این قبر را، و بیرون بیاورید این خبیث را - و اشاره کرد به قبر مخصوصی - پس چون شروع کردند به کندن قبرش، از شخصی پرسیدم که این شخص بزرگوار - که امر می فرماید - کیست؟ گفت: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است.

پس در این حال دیدم که امام ثامنِ ضامن، حضرت امام رضاعلیه السلام از روضه مبارکه بیرون آمد و خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رسید و سلام

1- 163. سفینه البحار ج 1، ص 570.

کرد. آن حضرت ردّ سلام نمود.

پس امام رضاعلیه السلام عرض کرد که ای جَدّاه! از شما مسئلت و خواهش می کنم که عفو بفرمایید از این شخصی که در اینجا مدفون است و به من تقصیر او را ببخشید. فرمود: که می دانی این فاسقِ فاجر، شُربِ خمر می کرد؟ عرض کرد: بلی لکن وصیّت کرد در وقت مرگ خویش که او را در جوار من دفن کنند. پس ما امیدواریم از شما که عفو بفرمایید از او. فرمود: به تو بخشیدم تقصیرات او را.

پس تشریف برد آن حضرت و من از وحشت بیدار شدم و بیدار کردم بعض خدّام آستانه مبارکه را و آمدیم به همان موضع که در خواب دیدم؛ دیدیم که قبر تازه ای است و بیرون ریخته شده است قدری از خاک آن. پس پرسیدم که صاحب این قبر کیست؟ گفتند مردی از اتراک است که دیروز در اینجا دفن شده است(1).

فقیر گوید که در حکایت تشرّف حاج علی بغدادی به خدمت امام عصر - ارواحناه فداه - و سؤالات او از آن حضرت نقل شده که گفت: گفتم به آن حضرت، سیّدنا! صحیح است که می گویند: هر کس زیارت کند حضرت حسین علیه السلام را در شب جمعه، پس برای او امان است؟ فرمود: آری واللّه! و اشک از چشمان مبارکش جاری شد و گریست. گفتم: سیّدنا! مسألهٌ؟ فرمود: بپرس؛ گفتم: سنه {1269} حضرت امام رضاعلیه السلام را زیارت کردیم و در ورود، یکی از عربهای شروقیّه را - که از بادیه نشینان طرف

1- 164. دارالسلام، ج 1 ص 267 و 268.

شرقی نجف اشرفند - ملاقات کردیم، و او را ضیافت کردیم و از او پرسیدیم که چگونه است ولایت رضاعلیه السلام؟ گفت: بهشت است؛ امروز پانزده روز است که من از مال مولای خود حضرت رضاعلیه السلام خورده ام چه حدّ [حقّ دارد مُنکَر و نَکیر که در قبر، نزد من بیایند؛ گوشت و خون من از طعام آن حضرت روییده در مهمانخانه آن جناب. آیا این صحیح است، علیّ بن موسی الرّضاعلیه السلام می آید او را از منکر و نکیر خلاص می کند؟ فرمود: آری واللّٰه! جدّ من ضامن است(1).

ص:119

1- 165. مفاتیح الجنان، حکایت حاج علی بغدادی؛ بحارالانوار ج 53، ص 312.

فصل سوم برزخ

اشاره

و از منازل مَهُوله(1) برزخ است که حق تعالی ذکر آن فرموده در سوره مؤمنون:

«... وَ مِنْ وَرائِهِمْ بَرْزَخٌ اِلی یَوْمِ یُبْعَثُونَ»(2)

[... از پشت سرشان برزخی است تا روزی که برانگیخته شوند(3)] .

و حضرت صادق علیه السلام در جزء حدیثی فرمود: «... و لکن به خدا سوگند که من می ترسم بر شما از برزخ. راوی گفت: گفتم: چیست برزخ؟ فرمود: قبر است از زمان مردن تا روز قیامت»(4).

از «لُبُّ اللُّبابِ» قُطب راوندی نقل شده که «در خبر است که مردگان

1- 166. هولناک.
2- 167. هولناک.
3- 168. سوره مؤمنون، آیه 100.
4- 169. بحارالانوار، ج 6، ص 267.

می آیند در هر شب جمعه از ماه رمضان، پس می ایستند، پس فریاد می کنند هر یک از ایشان به آواز حزینِ گریان، که ای اهل من! ای فرزندان من! ای خویشان من! مهربانی کنید به ما به چیزی، خدا رحمت کند شما را، ما را به خاطر بیاورید، فراموش مکنید ما را، رحم کنید بر ما و بر غربت ما، پس بدرستیکه ما ماندیم در زندان تنگی و اندوه و زاری و غمی [طولانی و سختی، پس رحم کنید بر ما و بخل نکنید به دعا و صدقه برای ما، شاید خدا رحم کند ما را پیش از آنکه شما مانند ما شوید.

ای دریغ! که ما توانا بودیم مانند شما، ای بندگان خدا! بشنوید سخن ما را و فراموش نکنید ما را به درستیکه این زیادی های معاش که در دست شما است در دست ما بود، ما خرج نکردیم آنها را در راه خدا و منع کردیم حق را، پس گردید آنها وبال برای ما و منفعت برای دیگران.

مهربانی کنید به ما به یک دِرْهَم یا قُرصِ نانی یا پاره ای از چیزی، پس فریاد می کنند: چقدر نزدیک است که گریه کنید بر نفس ها [ی] خود و نفع ندهد چنانکه ما گریه می کنیم و نفع نمی دهد ما را؛ پس کوشش کنید پیش از آنکه مثل ما شوید»(1).

و در جامع الاخبار نقل شده که «بعضی از صحابه حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم از آن حضرت نقل کرده که فرمودند: هدیه بفرستید برای مردگان خود؛ پس گفتیم که چیست هدیه مرده ها؟ فرمود: صدقه و دعا. و فرمود: ارواح مؤمنین هر جمعه ای به آسمان دنیا مقابل خانه ها و منزل های

1- 170. سفینه البحار، ج 8 ص 132.

خود می آیند و هر یک از ایشان به آواز حزین با گریه فریاد می کنند، ای اهل من، و اولاد من ! ای پدر من، و مادر من، و خویشان من ! مهربانی کنید بر ما - خدا رحمت کند شما را - به آنچه بود در دست ما، و عذاب و حساب او بر ما است و نفعش برای غیر ما. و هر یک فریاد می کنند خویشان خود را که مهربانی کنید بر ما به درهمی یا به قُرصِ نانی یا به جامه ای؛ که خداوند بپوشاند شما را از جامه بهشت.

پس گریست رسول خدا [صلی الله علیه وآله وسلم و گریه کردیم ما، و آن جناب از زیادی گریستن قدرت بر سخن گفتن نداشت. پس فرمود: اینها برادران دینی شمایند که خاکِ پوسیده شدند بعد از سرور و نعمت، پس ندا می کنند به عذاب و هلاکت بر جانهای خود و می گویند: وای بر ما ! اگر انفاق می کردیم آنچه را که در دست ما بود در طاعت و رضای خداوند، محتاج نبودیم به سوی شما.

پس برمی گردند به آن حسرت و پشیمانی و فریاد می کنند: زود بفرستید صدقه مردگان را»(1).

و نیز در آن کتاب از آنحضرت مَرویست که فرمود: «هر صدقه ای که برای میّتی بدهی می گیرد آن را مَلَکی در طبقی نور که درخشان است، شعاع آن می رسد به هفت آسمان؛ پس می ایستد بر لب قبر، پس فریاد می کند: «اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ یا اَهْلَ الْقُبُورِ»، اهل شما فرستادند این هدیه را به سوی شما. پس میّت می گیرد آنرا و داخل در قبر خود می کند و بدان

1- 171. جامع الاخبار، ص 482.

خوابگاهش فراخ می شود.

پس فرمود صلی الله علیه وآله وسلم: آگاه شوید! هر کس مهربانی کند مرده ای را به صدقه، پس برای او است نزد خداوند از اجر مانند [کوه] اُحُد، و می باشد روز قیامت در سایه عرش خداوندی که نیست سایه ای جز سایه عرش خدا، و زنده و مرده به این صدقه نجات می یابند(1).

و حکایت شده که امیر خراسان را در خواب دیدند که می گفت: «بفرستید برای من آنچه را که می اندازید برای سگان خود که من محتاجم به آن»(2).

علامه مجلسی رحمه الله در زاد المعاد فرموده: «و باید که مردگان را فراموش نکنند زیرا که دست ایشان از اعمال خیر کوتاه گردیده و از جانب فرزندان و خویشان و برادران مؤمن امیدوارند و احسان ایشان را چشم به راهند خصوصاً در دعا کردن در نماز شب و بعد از نمازهای فریضه و در مشاهدِ مُشَرّفه پدر و مادر را زیاده از دیگران باید دعا کرد و اعمال خیر برای ایشان بعمل آورد.

و در خبر است که بسا فرزندی که در حال حیات پدر و مادر عاق ایشان باشد و بعد از فوت ایشان نیکوکار گردد به سبب اعمال خیری که برای ایشان بعمل آورد، و بسا فرزندی که در حال حیات پدر و مادر نیکوکار باشد و بعد از فوت ایشان عاق گردد به سبب آنکه اعمال خیری

1- 172. پیشین.
2- 173. سفینه البحار، ج 8 ص 133.

که باید از برای ایشان بعمل آرد کم به عمل آورد، و عمده خیرات برای پدر و مادر و سایر خویشان، آنست که قرض(1) ایشان را ادا کند، و ایشان را از حقوق خدا و خلق بری گرداند، و حجّ و سایر عباداتی که از ایشان فوت شده باشد سعی کند به استیجار یا به تبرّع بجا آورد.

و در حدیث صحیح منقول است که امام صادق علیه السلام در هر شب برای فرزند خود و در هر روز برای پدر و مادر خود دو رکعت نماز می کردند و در رکعت اول «اِنّا اَنْزَلْناه» و در رکعت دوم «اِنّا اَعطَیناک» می خواندند.

و به سند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: بسا باشد که میّت در تنگی و شدّتی بوده باشد و حق تعالی به او وسعت دهد و تنگی را از او بردارد، پس به او گویند که این فَرَح که تو را روی داد به سبب نمازی است که فلان برادر مؤمن برای تو کرد؛ راوی پرسید: دو میّت را در دو رکعت نماز شریک می توانم کرد؟ فرمود: بلی.

و فرمود که: میّت شاد می شود و فَرَح می یابد به دعا و استغفاری که برای او کنند، چنانکه زنده شاد می شود به هدیه ای که برای او بَرَند.

و فرمود که: بر میّت داخل می شود در قبرش نماز و روزه و حج و تصدّق و سایر اعمال خیر و دعا، و ثواب آن اعمال برای کسی که کرده و برای مرده، هر دو نوشته می شود.

و در حدیث دیگر فرمود که: هر که از مسلمانان برای میّتی عمل صالحی بکند، خدا ثواب او را مُضاعَف می گرداند و میّت به آن عمل

1- 174. قروض.

مُنتَفَع می گردد.

و در روایتی وارد شده است که هرگاه شخصی به نیّت میّتی تَصَدُّقی بکند، حق تعالی جبرئیل را امر می نماید که با هفتاد هزار ملک به نزد قبر او می روند و هر یک طبقی در دست دارند از نعمتهای اِلهِیَّه و هر یک به او می گویند: السلام علیک ای دوست خدا! این هدیه فلان مؤمن است برای تو، پس قبر او روشن می شود، و حق تعالی هزار شهر در بهشت به او کرامت می فرماید، و هزار حوری به او تزویج می نماید، و هزار حُلِّه به او می پوشاند، و هزار حاجت او را روا می کند»(1).

مؤلف گوید: که شایسته است من در اینجا نقل کنم چند حکایت نافعه از منامات صادقه، و مبادا که اعتنایی ننمایی به آنها و خیال کنی که آنها خوابی است از خوابهای پریشان یا افسانه ای است که از برای صِبیان نقل می کنند، بلکه خوب تأمّل کن در آنها که تأمّل در آنها هوش از سر رباید و خواب از چشمان.

فسانه ها همه خواب آورد، فسانه من

ز چشم، خواب رباید فسانه عَجَبی است

حکایت

شیخ ما ثقه الاسلام نوری - عَطَّرَ اللَّهُ مَرْقَدَه - در «دارُ السَّلام» نقل فرموده که حدیث کرد مرا سید فاضل مُؤَیّد، [فاضلِ ارشدِ ورعِ عالمِ تقی، امیر سید علی بن عالِم جلیل و فقیه نبیل، قدوه ارباب تحقیق، وَ مَنْ یُشَدُّ

1- 175. زاد المعاد، ص 573 و 574.

الرَّواحِلُ اِلَیْهِ مِنْ کُلِّ فَجٍّ عَمیقٍ، اَلْمُبَرَّءُ مِنْ کُلِ شَیْنٍ وَ دَرَنٍ، الامیر سید حسن الحسینی الاصفهانی - اَلْبَسَهُ اللّهُ حُلَلَ الْاَمانِ وَ حَشَرَهُ مَعَ ساداتِ الْجِنانِ -، گفت که چون علاّمه والدم وفات کرد من در نجف اشرف مقیم بودم و اشتغال به تحصیل علوم داشتم و امور آن مرحوم به دست بعض [ی] از اِخوانِ من بود، و من به تفصیل، علم به آن نداشتم، و چون هفت ماه از وفات آن بزرگوار گذشت والده ام بر رحمت الهی پیوست. جنازه آن مرحومه را به نجف آوردند دفن کردند.

در یکی از روزها در خواب دیدم که گویا نشسته ام در اطاق سُکنای خودم که ناگاه مرحوم والدم وارد شد. من برخاستم و سلام کردم بر او، پس نشست در صدر مجلس و نوازش کرد مرا در سؤال از من، و بر من معلوم شد در آن وقت که او مرده است.

پس گفتم به او که شما در اصفهان وفات کردید چگونه شد که شما را در اینجا می بینم؟ فرمود: بلی، لکن ما را بعد از وفات، در نجف اشرف منزل دادند، و مکان ما الآن در نجف است. گفتم: که والده نزد شما است؟ فرمود: نه.

وحشت کردم از آنکه گفت نه. فرمود: او نیز در نجف است لکن در مکان دیگر است. آنوقت فهمیدم وَجهَش آنست که پدرم عالِم است و محلّ عالِم بالاتر است از محلّ جاهل؛

پس سؤال کردم از حال آن مرحوم. فرمود: من در ضیق و تنگی بودم و الان الحمد للّه حالم خوب است، و از آن تنگی و شدّت، گشایش و فَرَجی برای من حاصل شده.

من از روی تعجب گفتم که آیا شما هم در ضیق و شدّت واقع شدید؟ فرمود: «بلی، حاج رضا پسر آقا بابا مشهور به نعلبند، از من طلبی داشت، از جهت طلب او حال من به بدی کشید».

پس تعجب من زیاد شد و از خواب بیدار شدم با حال ترس و تعجّب، و نوشتم صورت خواب را برای برادرم که وصیّ آن مرحوم بود، و از او درخواست نمودم که بنویسد برای من که آیا حاج رضای مذکور طلب دارد از مرحوم والد یا نه؟

برادرم برای من نوشت که من در دفتری که اسامی طلبکاران بود مراجعه کردم هر چه تفحص کردم اسم این مرد در آنجا نبود.

من ثانیاً نوشتم که از خود آن شخص سؤال کند. برادرم بعد از آن برای من نوشت که من سؤال کردم از او، گفت: بلی من هیجده تومان از آن مرحوم طلبکارم و غیر از خدا هیچکس مطّلع نیست بر آن، و بعد از فوت ایشان از شما پرسیدم که اسم من در دفتر طلبکاران آن مرحوم هست؟ شما گفتید: نه. پس من با خود گفتم که اگر ادّعای طلب خود کنم قدرت بر اثبات آن ندارم؛ چون حجّت و بیّنه نداشتم و اعتمادم به آن مرحوم بود که در سیاهه [دفتر] خود ثبت می کند. معلوم شد که مسامحه نموده. پس من مأیوس از وصول طلب خود شدم و اظهار نکردم. پس من صورت خواب شما را برای او نقل کردم و خواستم که وجه او را بدهم، گفت: من اِبراء کردم ذمّه او را به جهت خبر دادنش از طلب من(1).

1- 176. دارالسلام، ج 2 ص 165.

حکایت

و نیز شیخ أجلّ، محدّثِ متبحّر، ثقه الاسلام نوری - نَوَّرَ اللّهُ مَرقَدَه - در دارالسّلام نقل کرده از عالم فاضل، صالحِ وَرِع تَقِیّ، حاج ملا ابوالحسن مازندرانی که گفت: من دوستی داشتم از اهل فضل و تقوا، مُسمّی به ملا جعفر ابن عالم صالح ملا محمد حسین طبرستانی از اهل قریه ای که آن را «تیلَک» گویند، وقتی که طاعون عظیم آمد که تمام بلاد را گرفت، اتفاق افتاد که جماعت بسیاری پیش از او وفات کردند در حالی که او را وصیّ خود قرار داده بودند و او بر حسب وصیّت آنها اموال ایشان را جمع نموده و هنوز به محل و مصرف نرسانده، او نیز به طاعون هلاک شد و آن مالها ضایع شد و به مصارفی که باید برسد نرسید.

و چون حق تعالی بر من منت نهاد و روزی فرمود مرا زیارت عتبات عالیات و مجاورت قبر ابو عبد اللّه الحسین علیه السلام، شبی در کربلا در خواب دیدم که مردی در گردنش زنجیریست که آتش از آن شعله می کشد و دو طرف آن به دست دو نفر است و آن شخصی که زنجیر به گردنش است زبانش بلند است و آویخته شده تا سینه اش. چون مرا دید به قصد من نزدیک آمد چون نزدیک رسید دیدم رفیقم ملا جعفر است. تعجب کردم از حال او. خواست با من تکلم کند و اِستِغاثه نماید که آن دو شخص زنجیرش را کشیدند و او را از عقب برگردانیدند و نگذاشتند که تکم کند. ثانیاً ملا جعفر نزدیک من آمد و خواست حرف بزند، او را کشیدند و نگذاشتند، تا سه دفعه.

من از مشاهده آن حال و آن صورت هولناک سخت ترسیدم و صیحه

عظیمی کشیدم و بیدار شدم و از صیحه من بیدار شد یک نفر از علماء که در نزدیک من خوابیده بود.

پس من قصه خواب را برای او نقل کردم. و اتفاقاً این وقتی را که من از خواب برخاستم وقت باز کردن درهای صحن مطهر و حرم شریف بود، پس من به رفیقم گفتم: خوب است مُشَرَّف شویم به حرم و زیارت کنیم و استغفار کنیم برای ملا جعفر، شاید حق تعالی بر او تَرَحُّم فرماید - اگر این خواب رؤیای صادقه باشد -.

پس حرم مشرّف شدیم و آنچه را که قصد داشتیم به عمل آوردیم و گذشت از این مطلب قریب بیست سال و برای من معلوم نشد از حال ملا جعفر چیزی، و من به گمان خود چنان فهمیدم که این عذاب برای او به سبب تقصیر او شد در اموال مردم.

و بالجمله چون منّت نهاد حق تعالی بر من به زیارت خانه اش و از اعمال حج فارغ شدیم، و مراجعت را به مدینه مشرفه موفق شدیم. مرا مرضی عارض شد سخت، به حدّی که مرا بازداشت از حرکت و راه رفتن. پس من به رفقای خود التماس کردم که مرا شُست و شو دهید و لباسهایم را عوض کنید و مرا دوش گیرید و به روضه مطّهره حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم ببرید پیش از آنکه مرگ مرا دریابد.

پس رفقا به جا آوردند آنچه گفته بودم و چون داخل روضه مطهره شدم بیهوش افتادم و رفقا مرا گذاشتند و پی شغل خود رفتند.

چون به هوش آمدم، مرا دوش گرفتند و بردند نزدیک شبکه ضریح مقدس تا زیارت کردم، آنگاه مرا بردند به طرف پشت، نزدیک بیت

حضرت فاطمه زهرا - صلوات اللَّه علیها - که محل زیارت آن مظلومه است، پس نشستم و زیارت کردم آن حضرت را، و طلب شفا برای خود نمودم و به آن بی بی خطاب کردم که به ما رسیده از اخبار، کثرت محبّت شما به فرزندت امام حسین علیه السلام و من مجاور قبر شریف آن حضرتم، پس به حق آن بزرگوار شفای مرا از خداوند تعالی بخواهید.

پس به جانب حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم توجه کردم و آنچه حاجت داشتم عرض کردم، از جمله طلب کردم شفاعت آن حضرت را برای جماعتی از رفقایم که وفات کرده بودند و اسمهای آنها را یک یک ذکر می کردم تا رسیدم به اسم ملا جعفر، در این حال یادم آمد خوابی که از او دیده بودم، حالم مُنقَلِب شد، پس اِلحاح کردم در طلب مغفرت و سؤال شفاعت برای او، و عرض کردم که من بیست سال پیش از این او را به حال بد دیدم و نمی دانم خوابم راست بوده یا از اضغاث احلام و خوابهای پریشان بوده، به هر جهت آنچه ممکنم بود از تضرّع و دعا در حقّ او به جا آوردم.

پس در حال خود خِفَّتی دیدم، برخاستم تنها بدون اعانت رفیق به منزل آمدم و مرضم به برکت حضرت زهرا - صلوات اللّه علیها - برطرف شد و چون خواستیم از مدینه حرکت کنیم در اُحُد منزل کردیم، و چون وارد اُحُد شدیم و زیارت کردیم شهداءِ آنجا را، خوابیدم.

در خواب دیدم ملا جعفر رفیق خود را به هیئت خوبی، جامه های بسیار سفید در تن دارد و عمامه ای با حَنَک بر سر دارد و عصایی در دست گرفته نزد من آمد و بر من سلام کرد و گفت: «مَرحَباً بِالاُخُوَّهِ وَ الصَّداقه» شایسته است که رفیق با رفیق خود چنین کند که تو با من کردی. من در این

مدت در تنگی و بلا و شدت و محنت بودم، پس تو از روضه مُطَهَّره بیرون نیامدی مگر آنکه خلاص کردی مرا از آن گرفتاریها و الان دو روز یا سه روز است که مرا فرستادند به حمام، و پاکیزه کردند مرا از قذارات و کثافات، و حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم این جامه ها را برای من فرستاده، و حضرت صدیقه - صلوات اللّٰه علیها - این عبا را برای من مرحمت فرموده، و امر من - بِحَمدِ اللَّه - به خوبی و عافیت مُنجَر شد، و من آمدم برای مشایعت تو و آنکه بشارت دهم تو را، پس خوشحال باش که به سلامت برمی گردی به سوی اهل خود و آنها هم سالم می باشند. پس بیدار شدم شکر گویان و خوشحال(1).

شیخِ مرحوم فرموده که شایسته است برای شخص زیرکِ خبیر، که تأمل کند در دقائق این رؤیا. زیرا که آن مشتمل است بر چیزهایی که بر طرف می کند کوری دل را و خاشاکِ در چشم را.

حکایت

و نیز در دارالسّلام است که شیخ أجلِّ أورع، آقای حاج ملا علی از والد ماجدش جناب حاج میرزا خلیل تهرانی رحمه الله نقل فرموده که من در کربلای مُعَلّی بودم و مادرم در تهران.

پس شبی در خواب دیدم که مادرم نزد من آمد و گفت ای پسر! من مُردم و مرا آوردند به سوی تو و بینی مرا شکستند. پس من ترسان از خواب برخاستم و از این خواب چندی گذشت که کاغذی آمد از بعضی

1- 177. دار السلام، ج 2 ص 153.

اِخوان که نوشته بود: «والده ات وفات کرد، جنازه اش را به نزد شما فرستادیم».

چون جنازه کِشها آمدند گفتند: جنازه والده شما را در کاروانسرای نزدیک ذِی الکِفل گذاشتیم، چون گمان کردیم که شما در نجف اشرف می باشید. پس من صِدقِ خواب را فهمیدم و لکن مُتَحیّر ماندم در معنای کلام آن مرحومه که گفته بود: بینی ام را شکستند! تا اینکه جنازه اش را آوردند.

کفن را از روی او گشودم دیدم بینی او شکسته شده، سبب آن را از حاملین آن پرسیدم، گفتند: ما سببش را نمی دانیم جز آنکه در یکی از کاروانسراها تابوت آن مرحومه را روی تابوتهای دیگر گذاشته بودیم، مالها با هم لگدکاری کردند، لگد زدند و جنازه را افکندند به زمین، شاید در آن وقت این آسیب به آن مرحومه رسیده، دیگر غیر از این ما سببی برای آن نمی دانیم.

پس من جنازه مادرم را آوردم حرم جناب ابوالفضل علیه السلام و مقابل آن جناب گذاشتم و عرض کردم، ای ابوالفضل! مادر من نماز و روزه اش را نیکو به جا نیاورده، ألحال دخیل تو است پس برطرف کن از او اذیّت و عذاب را، و بر من است به ضمانت تو ای سیّد من، که پنجاه سال برای او روزه و نماز بدهم.

پس او را دفن کردم و در دادن نماز و روزه برای او مسامحه شد. و مدتی گذشت که شبی در خواب دیدم که شور و غوغائی بر در خانه من است. از خانه بیرون شدم ببینم چیست؟ دیدم مادرم را بر درختی بسته اند

و تازیانه بر او می زنند. گفتم: برای چه او را می زنید، چه گناهی کرده؟ گفتند: ما از جانب حضرت ابوالفضل مأموریم که او را بزنیم تا فلان مبلغ پول بدهد. من داخل خانه شدم و آن پولی که طلب می کردند آوردم، به ایشان دادم و مادرم را از درخت باز کردم و به منزل بردم و مشغول به خدمت او شدم.

پس چون بیدار شدم حساب کردم آن مقدار پولی را که در خواب از من گرفتند موافق بود با پول پنجاه سال عبادت، پس من آن مبلغ را برداشتم و بردم خدمت سیّدِ أجَلّ آمیرزا سید علی، صاحب کتاب «ریاض» - رضوان اللّه [تعالی علیه - و گفتم: این پولِ پنجاه سال عبادت است، مُستَدعِیَم لطف فرموده برای مادرم بدهید(1).

قالَ شَیخُنَا الاَجَلّ، صاحِبُ دارِ السَّلامِ - اَحَلَّهُ اللَّهُ دارَ السَّلامِ -: وَ فی هذِهِ الرُّؤْیا - مِنْ عِظَمِ الْاَمْرِ وَ خَطَرِ الْعاقِبَهِ وَ عَدَمِ جَوازِ التَّهاوُنِ بِما عاهَدَ اللَّهَ عَلی نَفْسِهِ وَ عُلُوِّ مَقامِ اَوْلِیائِهِ الْمخْبِتینَ - ما لاَ یَخْفی عَلی مَنْ تَاَمَّلَها بِعَیْنِ الْبَصیرَهِ وَ نَظَرِ الْاِعْتِبار.

حکایت

و نیز آن بزرگوار از والد صالح خود نقل فرموده که در تهران، در یکی از حمام ها، در سر حمّام آن خادمی بود - که او را پادو می گوییم - و او نماز و روزه به جا نمی آورد. روزی آمد نزدِ یکی از معمارها و گفت می خواهم

1- 178. پیشین، ج 2 ص 245.

برای من حمامی بنا کنی. معمار گفت تو از کجا پول می آوری؟ گفت تو چه کار داری پول بگیر و حمام بساز، پس آن معمار حمامی برای او ساخت معروف به اسم او - و اسمش علی طالب بود -.

مرحوم حاج ملا خلیل می گوید که من وقتی در نجف اشرف بودم که خواب دیدم علی طالب آمد به نجف اشرف در وادی السلام، پس من تعجب کردم و گفتم: تو چگونه به این مکانِ شریف آمدی و حال آنکه تو نه نماز می کردی و نه روزه می گرفتی؟ گفت: ای فلان! من مُردم و مرا گرفتند با غُل و زنجیرها که ببرند به سوی عذاب، که حاج ملا محمد کرمانشاهی - جَزاهُ اللَّهُ خَیْراً - فلانی را نائب گرفت برای من که حج بجا آورد، و فلانی را اجیر کرد برای روزه و نماز من، و از برای من زکاه و مظالم داد به فلانی و فلان، و چیزی بر ذمه من نگذاشت مگر آنکه ادا کرد و مرا از عذاب خلاص نمود. خداوندِ تعالی جزایِ خیر به او دهد.

پس من ترسان از خواب بیدار شدم و تعجّب داشتم از آن خواب، تا آنکه بعد از مدّتی جماعتی از تهران آمدند احوال علی طالب را از ایشان پرسیدم، پس مرا خبر دادند به همان نحو که در خواب دیده بودم حتّی اشخاصی که نائب شده بودند برای حج و نماز و روزه او مطابق بودند با آنچه در خواب به من گفته بود و نام برده بود. پس من تعجب کردم از صِدقِ رؤیای خود و مطابق بودنش با واقع![1].

مخفی نماند که این خواب تصدیق می کند اخباری را که وارد شده که

1- 179. پیشین، ج 2، ص 244.

ثواب روزه و نماز و حجّ و سایر خیرات به میّت می رسد، و آنکه گاهی که مرده در تنگی و شدّت است به واسطه آن اعمال فَرَجی برای او حاصل می شود. و نیز تصدیق می کند اخباری را که فرمودند: هیچ مؤمنی نیست که در شرق و غرب عالم بمیرد مگر آنکه روحش را به وادی السّلام می برند(1). و در بعض اخبار است که گویا می بینیم ایشان را که حلقه حلقه نشسته اند و با هم حدیث می گویند،(2) و حاج ملا محمد کرمانشاهیِ مذکور از علمایِ اخیار و صلحا [ی ابرار تهران بوده.

حکایت

از «أربَعینیّاتِ» عالم فاضل و عارف کامل، قاضی سعید قمّی رحمه الله نقل شده که فرموده: به ما رسیده از کسی که ثِقه و محلِّ اعتماد است از استاد اساتیدِ ما، شیخ بهاء المِلّه و الدّین العامِلی قدس سره، که روزی رفت به زیارت بعض [ی ارباب حال که در مقبره ای از مقابر اصفهان مَأوی گُزیده بود. آن شخص عارف به شیخ گفت: من در این قبرستان قبل از این روز امر غریبی مشاهده کردم، و آن امر این است که دیدم جماعتی جنازه ای را آوردند در این قبرستان دفن کردند در فلان موضع و رفتند. پس چون ساعتی گذشت بوی خوشی شنیدم که از بوهای این نَشأه نبود. مُتحیّر ماندم. به راست و چپ خود نظر کردم تا بدانم که این بوی خوش از کجا آمد که ناگاه دیدم جوانِ خوش صورتی در لباس ملوک است می رود نزد آن قبر، پس رفت تا

1- 180. بحارالانوار، ج 6 ص 268، ح 118.
2- 181. همان مدرک.

رسید به آن قبر.

من تعجب بسیار کردم از آمدن او نزد آن قبر، پس چون نشست نزد آن قبر، دیدم مفقود شد، گویا داخل در قبر شد.

پس از این واقعه زمانی نگذشت که ناگاه بوی خبیثی شنیدم که از هر بوی بدی پلیدتر بود، پس نگاه کردم دیدم سگی می رود بر اثر آن جوان، تا رسید به آن قبر و پنهان شد.

پس من در تعجّب شدم و در حال تعجب بودم که ناگاه آن جوان بیرون آمد بد حال و بد هیئت، با بدن مجروح و از همان راهی که آمده بود برگشت.

من عقب او رفتم واز او خواهش کردم که حقیقت حال را برای من بگوید. گفت: من عمل صالح این میّت بودم و مأمور بودم که در قبر با او باشم، که ناگاه این سگی که دیدی آمد و او عمل غیر صالح او بود. من خواستم او را از قبر بیرون کنم تا وفا کنم به حقِّ صُحبت او، آن سگ مرا دندان گرفت و گوشت مرا کند و مرا مجروح کرد چنانچه می بینی، و مرا نگذاشت که با او باشم، دیگر نتوانستم در قبر او بمانم، بیرون آمدم و او را گذاشتم.

چون عارفِ مُکاشِف، این حکایت را برای شیخ نقل کرد شیخ فرمود: راست گفتی،

«فَنَحْنُ قائِلُونَ بِتجَسُّدِ الْاَعْمالِ و تَصَوُّرِها بِالصُّورهِ الْمُناسَبَهِ بِحَسَبِ الْاَحْوال»

[«ما به تجسّم اعمال و صورت یافتن آن به صورت مناسب با حالات معتقد و قائلیم».]

ص:137

مؤلف گوید که تصدیق می کند این حکایت را، این خبر که «شیخ صدوق» در اول «اَمالی» روایات کرده و مُلَخّصَش آنست که «قِیْس بن عاصم مِنقَری» با جماعتی از بنی تمیم خدمت حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم رسیدند و از آن حضرت موعظه نافعه خواستند، آن حضرت ایشان را موعظه فرمود به کلمات خویش، از جمله فرمود: ای قیس چاره ای نیست از برای تو از قرینی که دفن شود با تو، و او زنده است و دفن می شوی تو با او و تو مرده ای، پس اگر او کریم باشد گرامی خواهد داشت تو را، و اگر لئیم باشد وا خواهد گذاشت تو را، و محشور نخواهی شد مگر با او، و مبعوث نشوی مگر با او، و سؤال کرده نخواهی شد مگر از او، پس قرار مده آن را مگر صالح، زیرا که اگر صالح باشد اُنس خواهی گرفت با او و اگر فاسد باشد وحشت نخواهی نمود مگر از او، و او عملِ تو است.

قیس عرض کرد: یا نَبِیَّ اللَّه ! دوست داشتم که این موعظه به نظم آورده شود تا ما افتخار کنیم به آن بر هر که نزدیک ماست از عرب و هم آن را ذخیره می کردیم. آن جناب فرستاد حسّان بن ثابت - شاعر - را حاضر کنند که به نظم آورد آن را. صَلصالِ بنِ دَلهَمس حاضر بود و به نظم درآورد آن را، پیش از آنکه حَسّان بیاید و گفت:

تَخَیَّرْ خَلیطاً مِنْ فِعالِکَ اِنَّما

قَرینُ الْفَتی فِی الْقَبْرِ ما کانَ یَفْعَلُ

وَ لابُدَّ بَعدَ الْمَوتِ مِنْ اَنْ تُعِدَّهُ

لِیَوْمٍ یُنادَی الْمَرْءُ فیهِ فَیُقْبِلُ

فاِن کنتَ مشغُولاً بِشَئْ ءٍ فَلا تَکُنْ

بِغَیْرِ الَّذی یَرْضی بِهِ اللّهُ تَشْغَلُ

فَلَنْ یَصْحَبَ الْاِنْسانَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِه

وَ مِنْ قَبْلِه اِلاَّ الّذی کانَ یَعْمَلُ

اَلا اِنَّمَا الاِنْسانُ ضَیفٌ لِاَهْلِه

یُقیمُ قَلیلاً بَیْنَهُمْ ثُمَّ یَرْحَلُ

[از کارهای خود، دوستی انتخاب کن. همانا همنشین شخص در قبر عمل اوست و چاره ای نیست پس از مرگ از اینکه آماده کنی آن را برای روزی که انسان را ندا می کنند و او می آید. اگر به کاری مشغول هستی جز به آنچه خشنودی خدا در آن است مشغول نباش. هرگز پس از مرگ و قبل از آن جز عملِ انسان، مُصاحِبِ او نخواهد بود، آگاه باش انسان مهمان خویشان خود است و مدتی کم بین آنها مانده سپس کوچ می کند(1).]

شیخ صدوق رحمه الله از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: حضرت عیسی بن مریم علیه السلام گذشت به قبری که صاحب آن قبر را عذاب می کردند، پس از یکسال، دیگر باره حضرت عیسی از آنجا عبور کرد، دید عذاب از صاحب آن قبر برداشته شده. پس گفت: ای پروردگار من! من گذشتم به این قبر در سال گذشته، دیدم صاحبش در عذاب بود و امسال که بر او گذشتم می بینم عذاب از او برداشته شده؟ پس وحی رسید به عیسی علیه السلام که یا روح اللّه! از برای

1- 182. امالی شیخ صدوق، مجلس اول، ص 50، ح 4.

صاحب این قبر فرزند صالحی بود که به حدّ بلوغ رسید، پس راهی را اصلاح و درست کرد و یتیمی را پناه و جای داد، پس من آمرزیدم او را به سبب این عمل که فرزندش بجا آورد.(1)

1- 183. امالی شیخ صدوق، مجلس 77، ص 603، ح 8.

یکی از منازل هولناک آخرت، قیامت است که هَولش عظیم، بلکه از هر هَولی، اعظم و فَزَعش فَزَع اکبر است و حق تعالی در وصف آن فرموده:

«... ثَقُلَتْ فِی السَّمواتِ وَ الْاَرْضِ لا تَأتیکُمْ اِلاّ بَغتَةً...»(1)؛

«... سنگین و گران و عظیم است قیامت از حِیثِ شدائد و هَولهای او در آسمانها و زمین، یعنی بر اهل آنها از ملائکه و جِنّ و اِنس، نیاید شما را مگر ناگهان...»

قُطبِ راوندی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت عیسی علیه السلام از جبرئیل علیه السلام پرسید: کِی قیامت برپا خواهد شد؟ جبرئیل چون اسم قیامت شنید لرزه گرفت او را، به حدّی که افتاد [و] غَشّ کرد. پس

1- 184. سوره اعراف، آیه 187.

چون به حال آمد گفت یا رُوحَ اللَّه، نیست مسئولِ به امرِ قیامت، اعلمِ از سائل، پس آیه شریفه را که ذکر شد خواند(1).

و شیخ جلیل علی بن ابراهیم قمّی رحمه الله از حضرت امام محمد باقرعلیه السلام روایت کرده که وقتی حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم نشسته بود و جبرئیل علیه السلام نزد آن حضرت بود که ناگاه نظر جبرئیل علیه السلام به جانب آسمان افتاد، پس رنگش تغییر کرد از ترس به حدّی که مانند زعفران شد. پس خود را چسبانید به رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم و به آن حضرت پناه برد.

پس حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم نظر افکند به آنجا که جبرئیل نظرش افتاده بود، دید مَلَکی را که پرکرده مشرق و مغرب را که گویا قاب زمین است. پس آن مَلَک رو کرد به پیغمبرصلی الله علیه وآله وسلم و گفت یا محمدصلی الله علیه وآله وسلم، من رسول خدایم به سوی تو که تو را مُخَیَّر سازم که پادشاه باشی و رسول، بهتر است به سوی تو؛ یابنده باشی و رسول؟

پس حضرت التفات کرد به سوی جبرئیل، دید رنگش به حال اول برگشته و به حال آمده.

جبرئیل عرض کرد: بلکه اختیار کنید که بنده و رسول باشید.

پس پیغمبرصلی الله علیه وآله وسلم گفت: می خواهم بنده و رسول باشم. پس آن مَلَک پای راست را بلند کرد و گذاشت در میان آسمان دنیا و پای چپ را بلند کرد و گذاشت در آسمان دوم، بعد از آن پای راست را گذاشت در آسمان سوم. به همین نحو رفت تا آسمان هفتم. هر آسمانی را یک گام خود کرد،

1- 185. بحارالانوار، ج 6، ص 312.

و هر چه بالا رفت کوچک شد تا آنکه به اندازه مرغ کوچکی شد.

پس حضرت رو به جبرئیل کرد و فرمود: همانا من مشاهده کردم از تو ترس شدیدی و ندیدم چیزی را که مرا بیشتر ترسانیده باشد از تغییر کردن رنگ تو! جبرئیل گفت: یا رسول اللّه! مرا ملامت مفرما. آیا دانستید که این مَلَک کی بود؟ این اسرافیل «حاجِبُ الرّبّ» بود و از زمانیکه حق تعالی آسمان ها و زمین را خلق فرموده از مکان خود پایین نیامده(1). چون من او را دیدم که به سوی زمین می آید، گمان کردم که آمده است برای برپا کردن قیامت، پس از ترس قیامت رنگم چنان تغییر کرد که مشاهده فرمودید.

پس چون دیدم که برای امر قیامت نیامده، بلکه حق تعالی چون شما را برگزیده به جهت بزرگی شما، او را به نزد شما فرستاده، رنگم به حال اوّل آمد و نَفَسم به سوی من برگشت. - الخبر - (2).

و در روایتی است که نیست مَلَکِ مُقَرّبی و نه آسمانی و نه زمینی و نه بادی و نه کوهی و نه صحرایی و نه دریایی مگر آنکه بترسند از روز جمعه برای آنکه قیامت برپا می شود در آن(3).

فقیر گوید شاید ترسیدن آسمان و زمین و سایر اشیاء که ذکر شد، ترسیدن اهل آنها و مُوَکّلینِ آنها باشد، چنانکه مفسّرین در معنی آیه «ثَقُلَتْ

1- 186. شاید مراد آن باشد که یک نفری تنها و بی خبر پائین نیامده مثل این نحوی که اینجا آمده، تا منافات نداشته باشد با پائین آمدن او با جبرئیل و میکائیل برای اهلاکِ قومِ لوط، یا نحوِ آن واللّه العالم. منه.

2- 187. بحارالانوار، ج 16، ص 292.

3- 188. بحارالانوار، ج 7، ص 58، ح 1.

فِی السَّماواتِ وَالْاَرْضِ»(1) گفته اند.

و روایت شده که چون حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم قیامت را ذکر می نمود، شدید می شد صوت آن حضرت، و سرخ می شد رخسار آن جناب(2).

و «شیخ مفید» در «ارشاد» نقل کرده که چون حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم از غَزوِه «تبوک» به مدینه مراجعت فرمود، رسید به خدمت آن حضرت «عَمرو بنِ مَعدیکَرَب»، حضرت به او فرمود: اسلام بیاور ای عمرو! تا خدا تو را ایمن گرداند از فَزَعِ اکبر، یعنی ترسی که بزرگترین ترسهاست. عمرو گفت: ای محمدصلی الله علیه وآله وسلم فَزَعِ اکبر کدام است؟ من کسی هستم که ترس بر من وارد نمی شود.

مؤلف گوید که از این کلام معلوم می شود دلیری و قوّت قلب عمرو. نقل شده که او از شَجْعان نامی روزگار بوده و فُتوح عَجَم، بسیاری از آن بر دست او واقع شده، و شمشیر او «صَمْصامه» معروف بود، و وقتی با او [شمشیر] به یک ضربت، تمام قوائم شتر را از هم جدا کرد(3). و عمر بن الخطّاب در زمان خلافت خود از او خواهش کرد که آن شمشیر را نشان او دهد، عمرو آنرا حاضر کرد. عمر آنرا کشید و بر محلّی زد که تیزی او را امتحان کند ابداً اثر نکرد. عمر او را دور افکند و گفت: این چیزی نیست. عمرو گفت: ای امیر! شما از من شمشیر طلبیدید نه بازویی که آن شمشیر

1- 189. سوره اعراف، آیه 187.
2- 190. بحارالانوار، ج 2، ص 301، ح 31.
3- 191. سفینه البحار، ج 6، ص 482.

را می زد(1). عمر از سخن عمرو بَدَش آمد و او را عتاب کرد و به قولی او را بزد(2).

و بِالْجُمله چون عمرو گفت من از فَزَعِ اکبر نمی ترسم، حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: ای عمرو! چنین نیست که گمان کرده ای. همانا صیحه ای زده شود بر مردم یک صیحه ای که باقی نماند میّتی مگر آنکه زنده شود و نماند زنده [ای] مگر آنکه بمیرد، مگر آنهائی که خدا خواسته نمیرند. پس یک صیحه دیگر برایشان زده شود که تمامی زنده شوند و صف بکشند، و آسمان شکافته شود و کوهها متلاشی و پراکنده شود، و پاره ها از آتش جهنم جدا شود مانند کوهها و افکنده شود. پس نماند صاحب روحی مگر آنکه دلش کنده شود و گناهش را یاد کند و مشغول به خود شود مگر کسانی که خدا خواسته باشد. پس کجایی تو ای عمرو از این؟ عمرو گفت: همانا من می شنوم امری را که عظیم و بزرگ است(3).

پس ایمان آورد به خدا و رسول [صلی الله علیه وآله وسلم با قوم خود.

و بالجمله روایات در این باب بسیار است که از همگی استفاده میشود که هول قیامت هول بسیار بزرگست و به حدّی قیامت هولناک است که اموات و مردگان در عالم برزخ و قبر نیز هَوْل و وحشت آن را دارند به نحوی که بعضی از مردگان که به دعای اولیاء خدا زنده شدند دیده شدند که موهای شان تمام سفید بوده. سبب سپیدی موی آنها را پرسیدند،

ص:145

1- 192. وَ عادَةُ السَّیْفِ اَنْ یَزْهُو بِجَوْهَرِه وَ لَیْسَ یَعْمَلُ اِلاَّ فی یَدَیْ بَطَلٍ
2- 193. سفینه البحار، ج 4، ص 399.
3- 194. الارشاد، ج 1، ص 158.

گفتند: ما را وقتی که امر کردند به زنده شدن، گمان کردیم که قیامت برپا شده و از وحشت و هَولِ قیامت تمامی موهای ما سپید شد.

اینک ما در اینجا ذکر می کنیم بعض [ی چیزهایی را که سبب تَخَلُّص از شدائدِ قیامت و ایمنی از فَزَعِ اکبر خواهد بود و آنها ده امر است:

اول: روایت شده که هر که بخواند سوره «یوسف علیه السلام» را در هر روز یا در هر شب، روز قیامت که مبعوث شود جمالش مانند جمال یوسف علیه السلام باشد، و نرسد به او فَزَع و ترسی [در] روز قیامت(1).

و از حضرت امام محمد باقرعلیه السلام مرویست که هر که بخواند سوره «دُخان» را در نمازهای فریضه و نافله، حق تعالی او را مبعوث فرماید در جمله آنهایی که ایمن و بی ترسند(2).

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مَرْوِی است که هر که بخواند سوره «اَحقاف» را در هر شب یا در هر جمعه، نرسد به او ترسی در دنیا، و ایمن گرداند حق تعالی او را از ترس روز قیامت(3).

و نیز از آن حضرت منقول است که هر که بخواند سوره «وَالعَصر» را در نمازهای نافله خود، مبعوث شود روز قیامت با صورت سفید و روشن، و دهانش به خنده گشوده باشد و چشمش روشن باشد تا داخل بهشت شود(4).

دوم: شیخ کلینی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده که

1- 195. بحارالانوار ج 7، ص 293.
2- 196. پیشین، ص 295.
3- 197. پیشین.
4- 198. پیشین، ص 298.

حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: هر که احترام و تعظیم کند کسی را که در اسلام موی خود را سپید کرده باشد، ایمن گرداند حق تعالی او را از فَزَع و ترس روز قیامت(1).

سوم: و نیز از آن حضرت روایت کرده که فرمود: هر که بمیرد در راه مکه خواه در وقت رفتن باشد یا در وقت برگشتن، ایمن و بی ترس گردد از فَزَعِ اکبر، یعنی ترس بزرگ روز قیامت(2).

و شیخ صدوق از آن حضرت روایت کرده که فرمود: هر که بمیرد در یکی از دو حَرَم، یعنی حرم مکّه و حرم مدینه - زادَهُمَا اللّٰهُ شَرَفاً وَ تَعْظیماً - خداوند مبعوث فرماید او را از جمله آنهایی که ایمن و بی ترسند(3).

چهارم: شیخ کلینی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: هر که دفن شود در حرم - یعنی حرم مکه معظّمه - ایمن شود از فَزَعِ اکبر(4).

پنجم: شیخ صدوق از حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم نقل کرده که هر که پیش آید او را فاحشه(5) یا شهوتی، پس اجتناب کند از آن به جهت ترس از خداوند - عَزَّوَجَلّ - حق تَعالی حرام فرماید بر او آتش جهنّم را، و ایمن گرداند او را از ترس بزرگ روز قیامت(6).

ص:147

1- 199. پیشین، ص 302.
2- 200. پیشین.
3- 201. پیشین.
4- 202. پیشین.
5- 203. فاحشه یعنی زنا و هر بدی که از حد گذرد. منه.
6- 204. بحارالانوار، ج 7 ص 303.

ششم: و نیز از آن حضرت روایت کرده که فرمود: هر که دشمن گیرد نفس خود را - نه مردم را - ایمن گرداند حق تعالی او را از ترس روز قیامت(1).

هفتم: شیخ اجل علیّ بن ابراهیم قمّی از حضرت امام محمّد باقرعلیه السلام روایت کرده که هر که فرو خورد خشم خود را و حال آنکه ممکن باشد او را که جاری کند و روان گرداند آنرا، پر کند خداوند دل او را از امن و ایمان روز قیامت(2).

هشتم: حق تعالی در سوره نمل فرمود:

«مَنْ جاءَ بِالْحَسَنهِ فَلَهُ خَیْرٌ مِنْها وَ هُمْ مِنْ فَزَعٍ یَوْمَئِذٍ آمِنُونَ»؛

«هر که آورد در روز قیامت حسنه را پس از برای او است بهتر از آن و ایشان از فَزَع آن روز ایمنند»(3).

از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمود: «حَسَنه» در این آیه، معرفت و ولایت و محبّت ما اهل بیت است(4).

نهم: شیخ صدوق از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: هر که اعانت کند برادر مؤمن اندوهگین [تشنه را از توانایی خود، و آسایش دهد او را از غم و اندوهش، یا یاری کند او را بر قضاء حاجتش، برای او

1- 205. بحارالانوار، ج 7، ص 302.
2- 206. پیشین، ص 303.
3- 207. سوره نمل، آیه 89.
4- 208. بحارالانوار، ج 7 ص 305، {تتمّه حدیث}: و «سَیِّئَه» انکار ولایت و دشمنی ما اهل بیت است، سپس آیه یاد شده را قرائت فرمود.

باشد از حق تعالی هفتاد و دو رحمت که یکی از آنها را حق تعالی در دنیا به او مرحمت فرماید که اصلاح کند به او، أمر معاشش را، و ذخیره نماید هفتاد و یک رحمت دیگر را برای ترسها و هولهای روز قیامت او(1).

مؤلّف گوید که در خصوص قضاءِ حوائجِ برادران دینی روایات بسیار نقل شده. از جمله از حضرت امام محمّد باقرعلیه السلام مَرْوِی است که کسیکه برود پی حاجت برادر مسلمان خود، حق تعالی او را در سایه هفتاد و پنج هزار فرشته درآورد، و برندارد قدمی مگر آنکه بنویسد برای او حسنه ای، و محو فرماید از او سیّئه ای، و بالا بَرَد برای او درجه ای، و چون فارغ شود از حاجت او، بنویسد برای او اجر کسیکه حجّه و عمره ای بجا آورده باشد(2).

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که قضاء حاجت مرد مؤمنی افضل است از حَجِّه [یعنی یک حج و حجّه و حجّه و شمرد تا ده حج(3).

و روایت شده که در بنی اسرائیل هرگاه عابدی به نهایت عبادت می رسید اختیار می کرد از همه عبادات، کوشش و سعی کردن در حاجتهای مردم را(4).

و شیخ جلیل، «شاذان بن جبرئیل قمی» روایت کرده از حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم که در شب معراج این کلمات را دید که بر در دوم

1- 209. ثواب الاعمال، ص 179.
2- 210. کافی، ج 2، ص 197.
3- 211. ثواب الاعمال، ص 73، ح 13.
4- 212. کافی، ج 2، ص 199.

بهشت نوشته شده: «لا اِلهَ اِلاَّ اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسوُلُ اللَّهِ عَلِیٌّ وَلِیُّ اللَّهِ» از برای هر چیز حیله ایست(1) و حیله سرورِ در آخرت چهار خصلت است: دست مالیدن بر سر یتیمان، و مهربانی کردن بر بیوه زنان، و رفتن پیِ حاجتِ مؤمنان، و تعهّد و پرستاری از فقیران و مسکینان(2)... الی غَیرِ ذلِک.

لهذا علما و بزرگان دین خیلی اهتمام در قضاء حوائج مؤمنین داشتند و حکایاتی از ایشان در این باب نقل شده که جای نقلش نیست.

دهم: شیخ کلینی از حضرت امام رضاعلیه السلام نقل کرده که هر که بیاید نزد قبر برادر خود و بگذارد دست خود را بر قبر و بخواند: «اِنَّا اَنْزَلْناهُ فی لَیْلَهِ الْقَدْر» را هفت مرتبه، ایمن گردد روز فَزَعِ اکبر(3).

مؤلف گوید که در روایت دیگر است که رو به قبله کند و دست بگذارد روی قبر.

و این ایمن بودن از ترس بزرگ روز قیامت، ممکن است برای خواننده باشد چنانچه ظاهر خبر است، و مُحتَمَل است برای میّت باشد چنانچه از بعضی روایات ظاهر می شود.

و این فقیر دیدم در مجموعه ای که شیخ اجلّ افقه، ابو عبداللَّه محمّد بن مکّیِ عامِلی معروف به شیخ شهید، به زیارت قبر استاد خود شیخِ اجلِّ عالم، فَخرُ المُحَقِّقین، نَجلِ آیه اللَّه، علامه حلّی - رِضوانُ اللَّه عَلَیهِم اَجمَعین - آمد و گفت: نقل می کنم از صاحب این قبر و او نقل کرد از والدِ

1- 213. حِلْیه» خ د

2- 214. بحارالانوار، ج 8، ص 144.

3- 215. بحارالانوار، ج 7، ص 302 و کافی، ج 3، ص 229.

ماجدش به سند خود از امام رضاعلیه السلام که هرکه زیارت کند قبر برادر مؤمن خود را و بخواند نزد او سوره «قَدر» را و بگوید:

«اَللّهمَّ جافِ الْاَرْضَ عَنْ جُنُوبِهِمْ وَ صاعِدْ اِلَیْکَ اَرْواحَهُمْ وَ زِدْهُمْ مِنْکَ رِضْواناً وَ اَسْکِنْ اِلَیْهِمْ مِنْ رَحْمَتِکَ ما تَصِلُ بِهِ وَحْدَتَهُمْ وَ تُونِسُ وَحْشَتَهُمْ، اِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدیرٌ»

ایمن شود از فَزَعِ اکبر، خواننده و میّت(1).

مؤلف گوید که قبر فَخرُ المُحَقِّقین - بنابر آنچه از کلام مجلسیِ اول در شرح فقیه ظاهر می شود - در نجف اشرف است و شاید نزدیک قبر والدش علّامه رحمه الله در ایوان مطهر باشد.

ص:151

1- 216. می توان از روایات ج 102 بحارالانوار ص 295 و ص 300 استفاده نمود.

یکی از جاهای هولناک قیامت، ساعتی است که آدمی از قبر خود بیرون آید و این ساعت یکی از آن سه ساعت است که سخت ترین ساعات و وحشتناکترین آنها است بر فرزندان آدم(1). حق تعالی در سوره مَعارِج فرموده:

«فَذَرْهُمْ یَخُوضُوا وَ یَلْعَبُوا - الی آخِرِ السُّورَه -(2)»(3)

«بگذار ایشان را که وارد شوند در باطل خود و بازی کنند، تا ملاقات کنند روز خود را، آن روزی که موعود شده اند. روزی که بیرون آیند از قبرهای شان در حالی که شتاب کننده باشند که گویا

1- 217. بحارالانوار، ج 7، ص 105.
2- 218. بقیه الآیات: «حَتّی یُلاقُوا یَوْمَهُمُ الَّذی یُوعَدُونَ، یَوْمَ یَخْرُجُونَ مِنَ الْاَجْداثِ سِراعاً کَاَنَّهُمْ اِلی نُصُبٍ یُوفِضُونَ، خاشِعَةً اَبْصارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ ذلِکَ الْیَوْمُ الَّذی کانُوا یُوعَدُون».
3- 219. سوره معارج، آیه 42.

به سوی عَلَمی بر پا شده سرعت می کنند، چنانکه لشکر پراکنده که عَلَمِ خود را برپا ببینند به جانب آن شتاب کنان دوند، در حالیکه چشم های شان فرو افتاده که نمی توانند از هول نظر کنند، و فرو گرفته ایشان را خواری. این است آن روزی که وعده داده می شدند و به آن ترسیده می شدند».

از «ابن مسعود» روایت شده که گفت: «من نشسته بودم در خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که آن جناب فرمود: همانا در قیامت پنجاه موقف است هر موقفی هزار سال. اول، موقفِ بیرون آمدنِ از قبر است که حبس می شوند هزار سال با بدن برهنه و پای برهنه با حال گرسنگی و تشنگی، پس هر که بیرون آید از قبر خود در حالی که ایمان داشته باشد به خدا و به بهشت و دوزخ و به بعث و حساب و قیامت و مُقِرّ به خدا باشد و تصدیق کننده باشد پیغمبرش را و آنچه را که از جانب خدا آمده، نجات خواهد یافت از گرسنگی و تشنگی»(1).

و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه فرموده:

«وَ ذلِکَ یَوْمٌ یَجْمَعُ اللّٰهُ فیهِ الْاَوَّلینَ وَ الْآخِرینَ لِنِقاشِ الْحِسابِ وَ جَزاءِ الْاَعْمالِ، خُضُوعاً قِیاماً قَدْ اَلْجَمَهُمُ الْعَرَقُ وَ رَجَفَتْ بِهِمُ الْاَرْضُ، فَاَحْسَنُهُمْ حالاً مَنْ وَجَدَ لِقَدَمَیْهِ مَوْضِعاً وَ لِنَفَسِه مُتَّسَعاً».(2)

ص:154

1- 220. بحارالانوار، ج 7 ص 111.
2- 221. نهج البلاغه فیض الاسلام، خطبه 101 و در بعضی از نسخه ها «نَفْسِهِ» ضبط شده است.

وصف کرده آنحضرت روز قیامت را و بیرون آمدن مردم را از قبرها. فرموده که:

«آن روزی است که جمع می فرماید حق تعالی در آن، خلق اولین و آخرین را برای رسیدگی به حساب ایشان به دقّت و مناقشه و جزا دادن ایشان را موافق اعمالشان و حال مردم در آن روز به این نحو است که خاضع و فروتن ایستاده اند، و عَرَقِ ایشان تا دهنهای ایشان رسیده و زمین، ایشان را به سختی و شدّت می جنباند، و از همگیِ مردم، حال آن کسی بهتر است که برای قَدَم های او جایی باشد و به قدری که بخواهد نَفَس بکشد محلِ نَفَس داشته باشد».

و شیخ کلینی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که مَثَلِ مردم، روز قیامت در وقتی که ایستاده اند برای امر پروردگار عالمین، مانند تیر است در تَرکِش.(1) یعنی همچنانکه تیرها را دسته کرده در ترکش جای می دهند به حدّی که از تنگیِ جای تکان نمی خورند، همین طور جای آدمی نیز تنگ است در آن روز، به حدی که نیست از برای او مگر موضعِ قَدَمِ او و قدرت ندارد که از محلّ خود جدا شود.

و بالجمله این موقف، موقفی است عظیم و شایسته است در اینجا ذکر کنیم چند چیزی [خبری در حال بعض اشخاص در وقت بیرون آمدن ایشان از قبرشان.

اول: شیخ صدوق رحمه الله روایت کرده از ابن عبّاس از حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم

1- 222. بحارالانوار، ج 7، ص 111.

که آن حضرت فرمود: شک کننده در فضل علیّ بن ابی طالب علیهم السلام برانگیخته شود روز قیامت از قبر خود و در گردن او طَوقی باشد از آتش، که در آن سیصد شعبه باشد. که بر هر شعبه [ای] از آن شیطانی باشد که رو تُرش کند در روی او و آب دهن افکند در صورت او.(1)

دوم: شیخ کلینی از حضرت امام محمّد باقرعلیه السلام روایت کرده که خداوند تبارک و تعالی برانگیزاند روز قیامت مردمانی را از قبرهای شان که بسته شده باشد دست های شان به گردن های شان، به حدّی که قدرت نداشته باشند که بگیرند به دست های شان به اندازه یک سر انگشت، با ایشان ملائکه باشند که سرزنش کنند ایشان را سرزنش سختی، بگویند: این اشخاص کسانی هستند که منع کردند خیر کمی از خیر بسیار، اینها اشخاصی هستند که حق تعالی به ایشان عطا داده پس منع کردند ایشان حقّ خدا را که در اموال شان بود.(2)

سوم: شیخ صدوق روایت کرده از حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم در حدیثی طولانی که هر که نمّامی و سخن چینی کند ما بین دو نفر، مسلّط کند حق تعالی بر او در قبرش آتشی که بسوزاند او را تا روز قیامت. پس چون از قبر خود بیرون آید مسلط فرماید حق تعالی بر او مار سیاه بزرگی که گوشت او را به دندان بِکَند تا داخل جهنّم شود.(3)

چهارم: و نیز از آن حضرت روایت کرده که هر که پُر کند چشم خود را

1- 223. پیشین، 192.
2- 224. بحارالانوار، ج 7، ص 197.
3- 225. پیشین، ص 214.

از نگاه کردن به زن نامحرم، حق تعالی محشور فرماید او را روز قیامت در حالی که میخ دوز کرده باشند او را به میخ های آتشی، تا حق تعالی حکم فرماید ما بین مردم، پس امر شود که او را ببرند به [سوی] آتش.(1)

پنجم: و نیز از آنحضرت - صلوات اللّٰه علیه و آله - روایت کرده که فرمود: شارب الخمر محشور می شود روز قیامت در حالی که رویش سیاه، و چشمهایش کبود باشد، و مایل و کج شده باشد کُنج دهانش، و جاری باشد آب دهانش، و بیرون کرده باشد زبانش را از قفایش.(2)

و در علم الیقین محدّث فیض است که روایت شده در [حدیث] صحیح که شارب الخمر محشور می شود روز قیامت در حالیکه کوزه [ای] در گردنش است و قَدَح در دستش و بویش گندیده تر است از هر مرداری که بر روی زمین است، لعنت می کند او را هر که می گذرد بر او از خلایق.

ششم: شیخ صدوق از حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده که فرمود: روز قیامت شخص دو رو می آید در حالی که بیرون کرده زبانش را از قفای

1- 226. پیشین، ص 215. وَ لَنِعْمَ ما قیل؛ [و چه خوب سروده شده، که : منگر در بُتان که آخر کار نگریستن، گریستن آرد بار شاهد آنزمانه خورد و بزرگ دیده را یوسفند دل را گرگ جُعدِ مفتول* دل کسل باشد زلفِ مرغول*، غول دل باشد (مِنْه). * جُعد مفتول: موی پیچیده شده. * مرغول: پیچ و تاب.
2- 227. پیشین، ص 218.

خود، و یک زبان دیگر است برای او که بیرون آورده از پیش رو در حالی که شعله می کشند از آتش تا افروخته کند جسد او را. پس گفته شود این است آن کسی که در دنیا دو رو و دو زبان بوده و به این، روز قیامت شناخته می شود.(1)

و بدانکه چیزهایی که نافع است برای این موقف، بسیار است و ما به چند چیز از آن اشاره می کنیم.

اول: در حدیثی وارد شده که هر که تشییع کند جنازه [ای را، حق تعالی موکّل فرماید به او ملائکه ای که با ایشان باشد رایاتی [پرچم هایی ، تشییع کنند او را از قبرش تا محشرش.(2)

دوم: شیخ صدوق از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که هر که برطرف کند از مؤمنی اندوهی، حق تعالی برطرف کند از او اندوه های آخرت را و بیرون آید از قبر خود در حالی که دلش خنک و سرد باشد.(3)

سوم: شیخ کلینی و صدوق از سدیر صیرفی روایت کرده اند در خبری طولانی که گفت: حضرت صادق علیه السلام فرمود که چون حق تعالی مؤمن را از قبرش بیرون آورد، بیرون شود با او مثالی یعنی قالب و کالبدی که پیش روی او باشد، پس هر چه ببیند مؤمن، هَولی از هولهای روز قیامت، آن مثال به او گوید: اندوهناک مشو و مترس و مژده باد تو را به سرور و کرامت از حق تعالی و پیوسته او را بشارت دهد تا در مقام حساب. پس حق تعالی

1- 228. پیشین، ص 218.
2- 229. پیشین، ص 208.
3- 230. پیشین، ص 198.

حساب کشد او را حساب آسانی و امر فرماید او را به بهشت، و آن مثال در جلو او باشد. پس مؤمن به او گوید: خدا رحمت کند تو را، خوب رفیقی بودی برای من. بیرون آمدی با من از قبر من و پیوسته بشارت دادی مرا به سرور و کرامت از حق تعالی تا دیدم من آن را. پس تو کیستی؟ گوید: من آن سرور و شادی هستم که داخل کردی بر برادر مؤمن خود در دنیا. حق تعالی خلق فرموده مرا از آن تا تو را بشارت دهم.(1)

چهارم: و نیز شیخ کلینی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: هر که برادر مؤمن خود را لباس زمستانی یا تابستانی بپوشاند، حق است بر حق تعالی که او را از جامه های بهشت بپوشاند، و آنکه بر او سختی های مرگ را آسان کند، و بر او قبر او را گشاد کند و آنکه وقتی که از قبر خود بیرون آید ملائکه را به مژده ملاقات کند. یعنی ملائکه او را بشارت و مژده دهند و اشاره به همین است آیه شریفه:

«وَ تَلَقّیهُمُ الْمَلائِکَهُ هذا یَوْمُکُمْ الَّذی کُنْتُم تُوعَدون»(2)(3)

[«فرشتگان با آنها ملاقات کرده و می گویند این همان روزی است که به آن وعده داده می شدید».]

پنجم: سید [بن طاووس در کتاب اقبال روایت کرده از حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم که هر کسی که در ماه شعبان هزار مرتبه بگوید: «لا اِلهَ اِلاَّ اللَّهُ وَ لا نَعْبُدُ اِلاَّ اِیَّاهُ مُخْلِصینَ لَهُ الدّینَ وَ لَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ» بنویسد حق تعالی

1- 231. پیشین، ص 197.
2- 232. سوره انبیاء، آیه 103.
3- 233. بحارالانوار، ج 7، ص 198.

برای او عبادت هزار سال و محو کند از او گناه هزار سال، و بیرون بیاید از قبرش روز قیامت و رویش درخشان باشد مانند ماه شب چهارده و از صِدّیقین نوشته شود.(1)

ششم: خواندن دعای جوشن کبیر در اول شهر [ماه رمضان است.(2)

خَتْمٌ ذِکْرُهُ حَتْمٌ

شایسته است که ما در اینجا یک چیزی که مناسب مقام است نقل کنیم. و این فصل را به آن ختم کنیم:

شیخ اَجلّ امین الدّین طبرسی رحمه الله در مجمع البیان نقل کرده از «بُراءِ بن عازب» که گفت: نشسته بود معاذ بن جبل نزدیک حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم در منزل «اَبی اَیّوب اَنصاری»، پس مُعاذ گفت: یا رسول اللَّه خبر ده از قول حق تعالی:

«یَوْمَ یُنْفَخُ فِی الصُّورِ فَتَأْتُونَ اَفْواجاً(3) - [الی آخر] الآیات - »

«روزی که دمیده شود در صور پس بیایید شما فوج فوج»

حضرت فرمود: ای مُعاذ سؤال کردی از امر عظیمی! پس رها کرد چشمهای خود را.(4)

پس فرمود: محشور شوند ده صِنف از امّتِ من مُتَفرّق و پراکنده، که

1- 234. اقبال الاعمال، ج 3، ص 294.
2- 235. مفاتیح الجنان، دعای جوشن کبیر، بحارالانوار، ج 94، ص 384.
3- 236. سوره نباء، آیه 18.
4- 237. شاید مراد آن باشد که گریه کرد.

خداوند جدا کرده باشد ایشان را از مسلمانان، و تغییر داده باشد صورت شان را به این صورت ها:

اول: بعضی [به صورت بوزینه باشند.

دوم: بعضی بر صورت خوک ها [باشند] .

سوم: بعضی نگونسار باشند، به این طریق که پاهایشان از بالا و صورت هایشان از زیر و بکِشند ایشان را به صورت ها به محشر.

چهارم: بعضی کور باشند که رفت و آمد کنند.

پنجم: بعضی کَران و گُنگان باشند که چیز [ی فهم نکنند.

ششم: بعضی بمکند زبان های شان را، پس روان باشد چرک از دهان شان عوض آب دهان شان به نحوی که پلید شمرند ایشان را اشخاصی که در قیامت جمع شده اند.

هفتم: بعضی بریده باشد دستها و پاهایشان.

هشتم: بعضی آویخته باشند به تنه های درخت آتشی.

نهم: بعضی گندیده تر باشند از مردار.

دهم: بعضی پوشیده باشند جُبّه های تمام و دراز از قَطران(1) که تمام اندام ایشان را گرفته باشد و چسبیده باشد به پوستهای ایشان.

پس آنهایی که به صورت بوزینه اند ایشان اشخاصی هستند که سخن چینی و نمّامی می کنند.

و آنهایی که به صورت خوک ها باشند ایشانند اهل سُحْت، یعنی

1- 238. سرب گداخته.

کسب های حرام مثل رشوه.

و اما آنان که نگونسارند، پس خورندگان ربا می باشند.

و آنان که کورند، کسانی هستند که به جَوْر [و ظلم حکم می کنند.

و آنان که کر و گُنْگ می باشند، اشخاصی هستند که به عملهای خود عُجْب می کنند.

و آنان که می مکند زبان هایشان را، علما و قاضیانند که اعمال شان مخالف است با اقوال شان.

و آنان که دستها و پاهای شان بریده است، کسانی باشند که اذیّت می کنند همسایگان را.

و آنان که به دار آتشی آویخته شده اند، کسانی هستند که سعایت و سخن چینی می کنند برای مردم نزد سلطان.

و آنان که گندیده ترند از مردار، اشخاصی هستند که بهره می برند از شهوات و لذات، و منع می کنند حقِّ خدا را که در اموال شان است.

و آنان که پوشیده اند جُبِّه ها [ا] ی از قطران، پس ایشانند اهل فخر و کِبْر. (1)

ص:162

1- 239. مجمع البیان، ج 10، ص 423 در تفسیر سوره نبأ.

فصل ششم: میزان

توضیح

یکی از مواقف مهوله قیامت موقف میزان و سنجیدن اعمال است

قالَ اللَّهُ تَعالی فی اَوائِلِ سُورَهِ الْاَعْراف:

«وَ الْوَزْنُ یَومَئِذٍ اِلْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوازینُهُ فَاُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَ مَن خَفَّتْ مَوازینُهُ فَاُولئِکَ الَّذینَ خَسِرُوا اَنْفُسَهُم بِما کانُوا بِآیاتِنا یَظْلِمُونَ»(1)

«وزن و سنجیدن اعمال در روز قیامت حق است پس هر که سنگین باشد ترازوهای(2) او یعنی حسنات او، پس ایشانند رستگاران، و هر کس سبک باشد ترازوهای او پس ایشانند که زیان کردند

1- 240. سوره اعراف، آیه 8 و 9.
2- 241. مفسرین گفته اند: سبب آنکه «میزان» را به صیغه جمع، حقّ تعالی ذکر فرموده، میشود آن باشد که هر نوع از انواع طاعات را میزانی باشد و میشود [ممکن است] «موازین» جمعِ «موزون» باشد یعنی اعمالِ سنجیده او. منه.

جانهای خود را به سبب آنچه بودند که به آیات ما ظلم می کردند یعنی انکار می کردند عوض آنکه تصدیق کنند».

و در سوره قارعه فرموده: «اَلْقارِعَةُ مَا الْقارِعَةُ تا آخر سوره قارعه...»

«قارعه» یعنی قیامت به جهت آنکه می کوبد دلها را به فَزَع و ترس. پس معنی چنین باشد: «قیامت و چیست قیامت؟ و چه دانا کرد تو را که چیست آن؟ روزی که می باشند مردم مانند پروانه پراکنده، و می باشند کوهها مانند پشم رنگ شده و حلاّجی شده. پس اما آنکه گران آمد سنجیده هایش یعنی حسنات و خیراتش پس او در عیشی است پسندیده، و اما آنکه سبک آمد سنجیده هایش پس مأوایش «هاویه» است، و چه دانا کرد تو را که چیست هاویه؟ آن آتشی است بسیار سوزنده».(1)

بدانکه برای سنگین کردن میزان اعمال شاید هیچ عملی مثل صلوات بر حضرت رسول و آل آن جناب - صلوات اللّٰه علیهم اجمعین - و مثل حُسنِ خُلق نباشد، و ما در اینجا به ذکر چند خبر در فضیلتِ صَلَوات و سه روایت با چند حکایت در حُسنِ خُلق، کتاب خود را زینت می دهیم.

اما اخبار در فضل صلوات

[اول

شیخ کلینی رحمه الله به سند معتبر روایت کرده که حضرت امام محمّد باقرعلیه السلام یا امام صادق علیه السلام فرمودند: گذاشته نمی شود در میزان چیزی سنگین تر از صلوات بر محمد و آل محمد - صلوات اللّٰه و سلامه علیهم

1- 242. سوره قارعه، آیه 1 تا آخر.

اجمعین - و همانا گذاشته شود اعمال شخص در میزان، پس سبک باشد میزانش، پس بیرون آورند صلوات را و بگذارند در میزانش، پس سنگین شود میزانش.(1)

[دوم

از حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم مَروِیّ است که فرمود: من روز قیامت نزد میزانم، پس هر که گناهانش بسیار باشد که کفّه سیّئاتش را سنگین کند، بیاورم من صلوات او را که بر من فرستاده، تا سنگین کنم به آن کفّه حسناتش را.(2)

[سوم

و نیز شیخ صدوق رحمه الله از حضرت امام رضاعلیه السلام نقل کرده که فرمود: هر که قدرت نداشته باشد بر چیزی که گناهانش را برطرف کند پس بسیار صلوات بر محمّد و آل محمد بفرستد که آن، خراب و ویران می کند گناهان را.(3)

[چهارم

از «دَعَواتِ راوندی» نقل است که حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: که هر که صلوات بفرستد بر من هر روز سه مرتبه و در هر شب سه مرتبه از روی محبت و شوق به من، حق است بر خداوند - عزّوجلّ - که بیامرزد گناهان

1- 243. کافی، ج 2، ص 494، ح 15.
2- 244. بحارالانوار، ج 94، ص 56، ح 31.
3- 245. امالی صدوق، مجلس هفدهم، ص 131، ح 4، چاپ بیروت.

او را که در آن شب و آن روز کرده است.(1)

[پنجم

و نیز از آن حضرت مَروِیّ است که در رُؤیا دیدم عمویم حمزه بن عَبدُ المُطَّلِب و برادرم جعفر بن ابی طالب را که در پیش آنها طَبَقی است از سِدر، پس یک ساعتی(2) از آن میل کردند پس از آن سِدر مُبَدَّل به انگور شد، پس یک ساعتی از آن خوردند پس آن انگور رُطَب شد، پس یک ساعتی از آن میل کردند. من نزدیک ایشان رفتم و گفتم: پدرم فدای شما باد، چه عملی یافتید که از همه اعمال افضل باشد؟ گفتند: پدران و مادران ما فدای تو باد، یافتیم ما افضل اعمال را صلوات بر تو، و سِقایتِ آب، و محبت علیّ بن ابی طالب علیه السلام.(3)

[ششم

نیز ازآن حضرت مَروِیّ است که هرکه صلوات بفرستد بر من در کتابی،(4) پیوسته ملائکه برای او استغفار کنند مادامی که اسم من در آن کتاب است.(5)

[هفتم

شیخ کلینی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: هرگاه ذکر

1- 246. بحارالانوار، ج 94، ص 70، ذیلِ ح 63.
2- 247. یعنی: مقداری، نه مقصود ساعتِ معروف، شامل 60 دقیقه باشد.
3- 248. پیشین.
4- 249. یعنی: نوشته ای.
5- 250. بحارالانوار، ج 94، ص 71.

پیغمبرصلی الله علیه وآله وسلم شود، پس بسیار صلوات بر او بفرستید. پس بدرستی که هر که صلوات فرستد بر پیغمبرصلی الله علیه وآله وسلم یک مرتبه، صلوات فرستد حق تعالی بر او هزار صلوات در هزار صف از ملائکه، و باقی نماند از مخلوقات الهی چیزی مگر آنکه صلوات فرستد بر آن بنده، به جهت صلوات خدا و صلوات ملائکه اش. پس کسی که رغبت نکند در این، پس او جاهلی است مغرور که بیزار است از او خدا و رسول و اهل بیتش.(1)

فقیر گوید: که شیخ صدوق رحمه الله در معانی الاخبار روایت کرده از حضرت صادق علیه السلام در معنی «اِنَّ اللّهَ وَ مَلائِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ... - الآیه - ». که آن حضرت فرمود: صلوات از خداوند عزّوجلّ رحمت است و از ملائکه تزکیه است و از مردم دعاست.(2)

و در همان روایت است که راوی گفت: ما چگونه صلوات بفرستیم بر محمّد و آل محمّدعلیهم السلام؟ فرمود: می گویید:

«صَلَواتُ اللّهِ وَ صَلَواتُ مَلائِکَتِهِ وَ اَنْبِیائِهِ وَ رُسُلِهِ وَ جَمیعِ خَلْقِهِ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ السَّلامُ عَلَیْهِ وَ عَلَیْهِمْ وَ رَحْمَهُ اللّهِ وَ بَرَکاتُهُ»

گفت: گفتم: چه ثواب است برای کسی که این صلوات را بر پیغمبر بفرستد؟ فرمود: ثوابش بیرون آمدن از گناهانش است [به خدا قسم] مثل روزی که از مادر متولّد شده.(3)

1- 251. کافی، ج 2، ص 492، ح 6.
2- 252. معانی الاخبار {تحقیق علی اکبر غفاری}، ص 368.
3- 253. پیشین.

[هشتم

«شیخ اَبُو الْفُتُوح رازی» روایت کرده از حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم که فرمود: در شب معراج چون به آسمان رسیدم مَلَکی دیدم هزار دست داشت در هر دستی هزار انگشت و مشغول بود به حساب کردن و شماره کردن به انگشتان. از جبرئیل پرسیدم که کیست این مَلَک و چه چیز را حساب می کند؟ جبرئیل گفت: این مَلَکی است مُوَکّل به دانه های باران، حفظ می کند که چند قطره از آسمان به زمین نازل شده. پس من گفتم به آن مَلَک که تو می دانی از زمانی که حق تعالی دنیا را خلق کرده است چند قطره باران از آسمان به زمین آمده؟ گفت: یا رسول اللّٰه! قَسَم به آن خدایی که تو را به حق فرستاده به سوی خلق، غیر از آنکه من می دانم چند قطره نازل شده از آسمان به زمین، به تفصیل می دانم چند قطره به دریا فرود آمده و چند قطره در بیابان، و چند قطره در معموره و چند قطره در بُستان، و چند قطره در شوره زار و چند قطره در قبرستان، حضرت فرمود: من تعجب کردم از حفظ و تذکّر او در حساب خود.

پس گفت: یا رسول اللّٰه! با این حفظ و تذکر و دستها و انگشتان که دارم حساب کردن یک چیزی را قدرت ندارم. گفتم: آن کدام حساب است؟ گفت: قومی از امت تو که در جایی حاضر می شوند و اسم تو برده می شود نزد ایشان، پس صلوات می فرستند بر تو، من قدرت ندارم ثواب آنها را شماره کنم.(1)

1- 254. تفسیر ابو الفتوح رازی، ج 4، ص 443.

[نهم

شیخ کلینی روایت کرده در ذیل این صَلَواتِ عصر جمعه:

«اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ الْأَوْصِیاءِ الْمَرْضِیّینَ بِاَفْضَلِ صَلَواتِکَ وَ بارِک عَلَیْهِمْ بِاَفْضَلِ بَرَکاتِکَ وَ السَّلامُ عَلَیْهِ وَ عَلَیْهِمْ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَکاتُهُ»

هر که این صَلَوات را هفت مرتبه بگوید خداوند ردّ کند بر او به عدد هر بنده حَسَنه ای، و عملش در آن روز مقبول باشد و بیاید در روز قیامت در حالی که ما بین دیدگانش نوری باشد.(1)

[دهم

روایت شده که هر که بعد از نماز صبح و نماز ظهر بگوید:

«اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ»

نمیرد تا امام قائم علیه السلام را درک نماید.(2)

و اما روایات در حُسنِ خُلق پس چنین است

روایت اول

از «اَنَس بنِ مالک» منقول است که گفت: وقتی در خدمت حضرت رسول صلی اللّه علیه وآله وسلم بودم و بر تن شریف آن جناب بُردی بود که حاشیه و کنار آن غلیظ و زِبْر بود، که ناگاه عربی بیابانی نزدیک آمد و ردای آن حضرت را

ص:169

1- 255. کافی، ج 3، ص 429، ح 5.
2- 256. بحارالانوار، ج 86، ص 77.

گرفت و سخت کشید به نحوی که حاشیه ردا در بُنِ گردنِ آن جناب اثر کرد. پس گفت: ای محمّد! بار کن بر این دو شتر من از مالی که نزد تو است، زیرا که آن مال خدا است نه مال تو و نه مال پدر تو.

حضرت در جواب او سکوت نمود، آنگاه فرمود: مال، مال خدا است و من بنده خدا هستم. پس فرمود: آیا قصاص بکنم از تو ای اَعرابی؟ گفت: نه. حضرت فرمود: چرا؟ گفت: زیرا که شیوه و خُلقِ تو آنست که بدی را به بدی مکافات نکنی. حضرت خندید و امر فرمود که بر یک شترِ او جو بار کردند و بر شتر دیگرش خرما، و به او مرحمت فرمود.(1)

مؤلف گوید که ذکر کردنِ من این روایات را در این مقام به جهت تبرّک و تیمّن است نه برای بیان حُسن خُلق حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم یا ائمه هدی علیهم السلام، زیرا شخصی را که حق تعالی در قرآن کریم به «خُلق عظیم» یاد فرماید و علمای فریقَیْن در سیرت و خصال حمیده اش کتابها نوشته باشند و عُشری از اَعشارِ آن را احصاء ننموده باشند، دیگر چیز نوشتن من در این باب سماجت است. وَ لَقَد اَجادَ مَنْ قال:

مُحَمَّدٌ [صلی الله علیه وآله وسلم سَيِّدُ الْكَوْنَيْنِ وَ الثَّقَلَيْنِ

وَ الْفَريقَيْنِ مِنْ عُرْبٍ وَ مِنْ عَجَمٍ

فاقَ النَّبِيّينَ فی خَلْقٍ وَ فی خُلُقٍ

وَ لَمْ يُدانُوهُ فی عِلْمٍ وَ لا كَرَمٍ

1- 257. سفینه البحار ط جدید، ج 2، ص 682.

وُ كُلُّهُمْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ [صلی الله علیه وآله وسلم مُلْتَمِسٌ

غَرْفاً مِنَ الْبَحْرِ اَوْ رَشْفاً مِنَ الدِّیَمِ

وَ هُوَ الَّذی(1) تَمَّ مَعْناهُ وَ صُورَتُهُ

ثُمَّ اصْطَفاهُ حَبیباً بارِی ءُ النَّسَمِ

مُنَزَّهٌ عَنْ شَریکٍ فی مَحاسِنِهِ

فَجَوْهَرُ الْحُسنِ فیهِ غَیْرُ مُنْقَسِمٍ

فَمَبْلَغُ الْعِلْمِ فیهِ اَنَّهُ بَشَرٌ

وَ اَنَّهُ خَیْرُ خَلْقِ اللَّهِ کُلِّهِمْ(2)

روایت دوم

از «عِصامِ بْنِ الْمُصْطَلَقِ شامی» نقل شده که گفت: وقتی داخل مدینه معظّمه شدم، حسین بن علی علیهما السلام را دیدم، پس به عَجَب آورد مرا روش نیکو و منظر پاکیزه او، پس حسد واداشت مرا که ظاهر کنم آن بغض و عداوتی را که از پدر او در سینه داشتم، پس نزدیک شدم و گفتم: توئی پسر ابو تراب؟ - معلوم باشد که اهل شام از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به «ابو تراب» تعبیر می کردند و گمان می کردند که به این اسم، تنقیص آن جناب می کنند و حال آنکه هر وقت ابو تراب می گفتند گویا حُلِیّ و حُلَل به آن حضرت می پوشانیدند -.

بالجمله «عصام» گفت: به امام حسین علیه السلام گفتم: تویی پسر ابو تراب؟

ص:171

1- 258. در اصل «فَهُوَ الَّذی» می باشد.
2- 259. پیشین، ص 679، مگر بیت اوّل که در مدرک مذکور دیده نشد.

فرمود: بلی.

فَبالَغتُ فی شَتْمِهِ و شَتْمِ اَبیهِ؛ یعنی «هر چه توانستم دشنام و ناسزا به آن حضرت و پدرش گفتم»

فَنَظَرَ اِلَیَّ نَظْرَهَ عاطِفٍ رَؤوفٍ پس نظری از روی عطوفت و مهربانی بر من کرد و فرمود:(1)

اَعوُذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّیْطانِ الرَّجیمِ، بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم، «خُذِ الْعَفْوَ وَ أمُرْ بِالْعُرْفِ وَ اَعْرِضْ عَنِ الْجاهِلینَ - اِلی قَوْلِهِ تَعالی - ثُمَّ لا یُقْصِروُنَ»(2)

- و این آیات اشاره است به مکارم اخلاق که حق تعالی پیغمبرش [صلی الله علیه وآله وسلم را به آن تأدیب فرموده. از جمله آنکه به میسورِ از اخلاقِ مردم اکتفا کند و مُتَوَقِّعِ زیادتر نباشد و بدی را به بدی مکافات ندهد، و از نادانان رو بگرداند، و در مقام وسوسه شیطان پناه به خدا گیرد -.

ثمّ قال: «خَفِّضْ عَلَیْکَ، اِسْتَغْفِرِ اللَّهَ لی وَ لَکَ».

پس به من فرمود: آهسته کن و سبک و آسان کن کار را بر خود، طلب آمرزش کن از خدا برای من و برای خود.(3) همانا اگر تو طلب یاری کنی از

1- 260. پیشین، ص 705.
2- 261. اعراف، آیه 199 تا 202.
3- 262. ولی به نظر می رسد که عبارت «اَسْتَغْفِرُ اللَّه» - به هیئت متکلّم وحده - باشد یعنی طلب آمرزش می کنم از خدا برای خود و برای تو، زیرا أمر کردن آن جناب شخص شامی را به طلب آمرزش او برای آن حضرت وجیه به نظر نمی رسد.

ما، تو را یاری کنیم و اگر طلب عطا کنی تو را عطا کنیم، و اگر طلب ارشاد کنی تو را ارشاد کنیم.

«عصام» گفت: من از جسارت های خود پشیمان شدم. آن حضرت به فراست یافت پشیمانی مرا. فرمود:

«لا تَثْریبَ عَلَیْکُمُ الْیَوْمَ یَغفِرُ اللَّهُ لَکُم وَ هُوَ اَرْحَمُ الرَّاحِمین».

و این آیه شریفه حکایت کلام حضرت یوسف پیغمبرعلیه السلام است به برادران خود که در مقام عفو از تقصیرات آنها فرموده که: «عتاب و ملامتی نیست بر شما، بیامرزد خداوند شماها را و او است اَرحَمُ الرّاحِمین».(1)

پس آنجناب فرمود بمن که تو از اهل شامی؟ گفتم: بلی. فرمود: «شِنْشِنَةٌ اَعْرِفُها مِنْ اَخْزَمِ» و این مَثَلی است که حضرت به آن تَمَثُّل جُست حاصل آنکه این دشنام و ناسزا گفتن به ما عادت و خوی اهل شام است که مُعاویه در میان آنها سُنَّت گذاشت پس فرمود: «حَیَّانَا اللَّهُ وَ اِیَّاکَ» هر حاجتی که داری به نحو اِنبِساط و گشاده رویی حاجتِ خود را از ما بخواه که می یابی مرا در نزد أفضلِ ظنِّ خود به من اِنشاءَ اللَّهُ تَعالی

«عصام» گفت: از این اخلاق شریفه آن حضرت در مقابل آن جسارت ها و دشنام ها که از من سر زد چنان زمین بر من تنگ شد که دوست داشتم که به زمین فرو روم، لاجرم از نزد آن حضرت آهسته بیرون شدم در حالی که پناه به مردم می بردم به نحوی که آن جناب ملتفت من نشود و مرا نبیند، لکن بعد از آن مجلس نبود نزد من شخصی دوست تر از

1- 263. سوره یوسف، آیه 92.

آن حضرت و از پدرش.(1)

مؤلف گوید که صاحب «کشّاف» در ذیل آیه شریفه «لا تَثْریبَ عَلَیْکُمُ الْیَوْمَ» - که حضرت سیّدالشّهداءعلیه السلام تمثّل به آن جُست - روایتی از حُسنِ خُلقِ یوسفِ صِدّیق نقل کرده که ذکرش در اینجا مناسب است. و آن روایت این است که برادران یوسف علیه السلام پس از آنکه شناختند یوسف را، برای آن جناب پیغام دادند که تو ما را می خوانی صبح و شام سَرِ سفره خود، ما خجالت می کشیم و حیا می کنیم از تو، به واسطه آن تقصیراتی که از ما نسبت به جناب تو سر زده.

حضرت یوسف علیه السلام فرمود: چرا حیا می کنید و حال آنکه شما سبب عزّت و شَرَفِ من هستید؟ زیرا که اگر چه من بر اهل مصر سلطنت دارم لکن ایشان به همان چشم اوّل به من نظر می کنند و می گویند:

«سُبْحانَ مَن بَلَّغَ عَبداً بیعَ بِعِشْرینَ دِرْهماً، ما بَلَغَ»

«مُنَزّه است خداوندی که رسانید بنده ای را که بیست درهم خریده شده به این مرتبه از رفعت»

و به تحقیق که من الآن به واسطه شما شَرَف پیدا کردم و در چشمها بزرگ شدم، زیرا که دانستند شما برادران مَن هستید و من عبد نبودم بلکه نواده ابراهیم خلیلم.(2)

و نیز روایت شده که چون حضرت یعقوب و یوسف به هم رسیدند

1- 264. سفینه البحار، ج 2، ص 705.
2- 265. پیشین، ج 2، ص 682.

یعقوب پرسید: پسر جان بگو برایم که چه بر سرت آمد؟ گفت: بابا مپرس از من که برادرانم با من چه کردند، بلکه بپرس که حق تعالی با من چه کرد.(1)

روایت سوم

شیخ مفید و دیگران روایت کرده اند که در مدینه طیّبه مردی بود از اولاد خلیفه دوم که پیوسته حضرت امام موسی علیه السلام را اذیّت می کرد و ناسزا به آن جناب می گفت هر وقت که آن حضرت را می دید، و به امیرالمؤمنین علیه السلام دشنام می داد، تا آنکه روزی بعضی از کسان آن حضرت عرض کرد که بگذار ما این فاجر را بکشیم، حضرت ایشان را نهی کرد از این کار، نهی شدیدی، و زجر کرد ایشان را و پرسید که آن مرد کجاست؟ عرض کردند در یکی از نواحی مدینه مشغول زراعت است. حضرت سوار شد از مدینه به دیدن او تشریف برد.

وقتی رسید که او در مزرعه خود توقف داشت. حضرت به همان نحو که سوار بر حمار بود داخل مزرعه او شد. آن مرد صدا زد که زراعت ما را نمال، از آنجا نیا. حضرت به همان نحو که می رفت، رفت تا رسید و نشست نزد او و با گشاده رویی و خنده سخن گفت، و سؤال کرد از او که چه مقدار خرج زراعتِ خود کرده ای؟ گفت: صد اشرفی. فرمود: چه مقدار امید داری از آن بهره ببری؟ گفت: غیب نمی دانم. حضرت فرمود: من گفتم چه اندازه امید داری عایدت بشود؟ گفت: امید دارم که دویست

1- 266. پیشین، ص 683.

اشرفی عاید شود.

پس حضرت کیسه زری بیرون آوردند که در آن سیصد اشرفی بود، و به او مرحمت کرد و فرمود: این را بگیر و زراعتت نیز باقی است و حق تعالی روزی خواهد فرمود تو را در آن آنچه امیدواری.

عُمَری برخواست و سر آن حضرت را بوسید و از آن جناب درخواست که از تقصیرات او بگذرد و او را عفو فرماید. حضرت تبسم فرمود و برگشت.

پس از این عُمَری را در مسجد دیدند نشسته، چون نگاهش به آن حضرت افتاد گفت:

«اَللَّهُ اَعْلَمُ حَیْثُ یَجْعَلُ رِسالَتَهُ».(1)

اصحابش با وی گفتند که قصه تو چیست، تو پیش از این غیر این می گفتی؟ گفت: شنیدید آنچه گفتم باز بشنوید، پس شروع کرد به آن حضرت دعا کردن. اصحابش با او مُخاصَمَه کردند، او نیز با ایشان مخاصمه کرد.

پس حضرت به کسان خود فرمود که کدام یک بهتر بود، آنچه شما اراده کرده بودید یا آنچه من اراده کردم؟ همانا من اصلاح کردم امر او را به مقدار پولی و کفایت کردم شرّ او را به آن.(2)

1- 267. سوره انعام آیه 124.
2- 268. بحارالانوار، ج 48، ص 102.

و اما حکایات در حُسن خلق پس چنین است

حکایت اول

نقل است که روزی مالک اشتررحمه الله می گذشت در بازار کوفه، و بر تن آن جناب پیراهنی از خام و بر سرش عمّامه [ای از خام بود. یکی از مردمان بازاری که او را نمی شناخت به نظر حقارت به او نگاه کرد و از روی استهزاء و استخفاف، بُندُقه - یعنی گلوله گِلین - به جانب آن جناب افکند. مالک از او بگذشت و چیزی به او نگفت، پس به آن مرد گفتند که آیا دانستی که با چه کس این اهانت و استهزاء نمودی؟ گفت: نه. گفتند: این شخص مالک اشتر - یار امیرالمؤمنین علیه السلام - بود.

آن مرد را ترس و لرزه گرفت و عقب مالک برفت تا او را دریابد و عذرخواهی نماید. مالک را یافت که در مسجد رفته و به نماز ایستاده. چون از نماز فارغ شد، آن مرد افتاد روی پاهای مالک که ببوسد.

مالک فرمود: چه امر است؟ گفت: عذر می خواهم از آن جسارتی که کرده ام. مالک فرمود: که باکی نیست برتو، به خدا سوگند که من داخل مسجد نشدم مگر برای آنکه استغفار کنم برای تو.(1)

مؤلف گوید: ملاحظه کن که چگونه این مرد از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام کسب اخلاق کرده، با آنکه از امراء لشکر آن حضرت است و شجاع و شدید الشّوکه است و شجاعتش به مرتبه ای است که اِبنِ اَبِی الحَدید گفته که اگر کسی قَسَم بخورد که در عرب و عجم شجاعتر از

1- 269. بحارالانوار، ج 42، ص 157.

اشتر نیست مگر استادش امیرالمؤمنین علیه السلام، گمان می کنم که قَسَمش راست باشد. چه بگویم در حقّ کسی که حیاتِ او مُنهَزِم کرد اهل شام را و مماتِ او مُنهَزِم کرد اهل عراق را، و امیرالمؤمنین علیه السلام در حقّ او فرموده که اشتر برای من چنان بود که من برای رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم بودم، و به اصحاب خود فرموده که کاش در میان شما مثل او دو نفر بلکه کاش یک نفر مثل او داشتم. و شدّتِ شَوکَتَش بر دشمن، از تأمّل در این اشعار که از آن بزرگوار است معلوم می شود.

بقیت وَفَری(1) وَ انْحَرَفتُ عَنِ العُلی

وَ لَقیتُ أضْیافی بِوجْهٍ عَبُوسٍ

اِنْ لَمْ اَشُنَّ عَلَی بْنِ هِندٍ غارَةً

لَم تَخْلُ یَوْماً مِن نِهابِ(2) نُفُوسٍ

خَیْلاً کَاَمْثالِ السَّعالی (3) شُزَّباً(4)

تَغذو بِبیضٍ فِی الْکَریهَهِ شُوسٍ(5)

حَمِیَ الْحَدیدُ عَلَیْهِمْ فَکَاَنَّهُ

وَ مَضانُ(6) بَرْقٍ اَو شُعاعُ شُمُوسٍ(7)

ص:178

1- 270. وفر یعنی توانگری و بسیاری از مال. ظ منه.
2- 271. نِهاب: جمع نَهب است یعنی غنیمت و هرچه بغارت آورده شود. ظ منه.
3- 272. غولها.
4- 273. لاغر و باریک و پژمرده.
5- 274. الطُوال.
6- 275. درخشیدن.
7- 276. سفینه البحار، ج 4، ص 387 و 388.

[* از جود و شرافت و مهمان نوازی دور باشم اگر بر معاویه هجوم نیاورم

* و اسبان غول پیکر ورزیده همراه با شمشیرهای بلند بر او نتازانم

* به گونه ای آهن تافته بر لشکرش ببارم

* که گویی برق آسمان می جهد و یا خورشید پرتو افکند.]

بالجمله با این مقام از جلالت و شجاعت و شدّت و شوکت، حُسنِ خُلقِ او به مرتبه [ای رسیده که یک مرد سوقی به او اهانت و استهزاء می نماید، ابداً تغییر حالی برای او پیدا نمی شود بلکه می رود در مسجد نماز بخواند و دعا و استغفار برای او نماید. و اگر خوب ملاحظه کنی این شجاعت و غلبه او بر نفس و هوای خود بالاتر از شجاعت بدنی او است. قال امیرالمؤمنین علیه السلام:

«اَشجَعُ النَّاسِ مَنْ غَلَبَ هَواه»(1)؛

[«شجاع ترین مردم کسی است که بر هوایِ نفس خود غالب شود».]

حکایت دوم

شیخ مرحوم در خاتمه مستدرک در ترجمه سلطان العلماء و المحققّین و افضل الحکماء و المتکلّمین، وزیر اعظم، اُستادُ مَن تَأخَّرَ وَ تَقَدَّم، ذُوالفَیضِ القُدسی جناب خواجه نصیر الدین طوسی قدس سره نقل کرده که روزی کاغذی به دستش رسید از شخصی که در آن، کلمات زشت و بدگویی به ایشان داشت، از جمله این کلمه قبیحه در آن بود که: «یا کَلبَ بنَ کَلب».

1- 277. بحارالانوار، ج 70، ص 76.

محقّقِ مذکور چون آن کاغذ را مطالعه فرمود جواب آن را به متانت و عبارات خوش مرقوم داشت بدون یک کلمه زشتی. از جمله مرقوم فرمود که، قول تو خطاب به من: ای سگ، این صحیح نیست زیرا که سگ به چهار دست و پا راه می رود و ناخنهایش طویل و دراز است و لکن من مُنتَصِبُ القامه ام و بَشَرِه ام ظاهر و نمایان است، نه آنکه مانند کلب، پشم داشته باشم، و ناخنهایم پهن است و ناطق و ضاحکم، پس این فصول و خواصّی که در من است به خلاف فصول و خواص کلب است و به همین نحو جواب کاغذ او را نگاشت و او را در غَیابَتِ جُبِّ مِهانت گذاشت.(1)

مؤلف گوید که این خُلق شریف از این محقق جلیل عَجَبی ندارد زیرا که آیه اللّٰه علامه حلّی - رِضوانُ اللّٰه علیه - در حق او فرموده که این شیخ، افضل اهل عصر خود بود در علوم عقلیّه و نقلیّه و کتب بسیاری در علم حکمت و احکام شرعیّه - بر مذهب امامیّه - تصنیف فرموده و بزرگانی را که ما مشاهده کردیم در آفاق، این بزرگوار اشرف از همه بود در اخلاق.(2)

این فقیر گوید اینجا جای تمثّل به این شعر است:

هر بوی که از مشک و قَرَنفَل شنوی

از دولت آن زُلف چو سنبل شنوی

خواجه این حُسنِ خُلق را از رجوع به دستورالعمل و کردار ائمه اطهار - صلوات اللّٰه علیهم - اخذ کرده، آیا نشینده ای که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

1- 278. خاتمه مستدرک، ج 2، ص 423.
2- 279. خاتمه مستدرک، ج 2، ص 426 و 427.

شنید که مردی قنبر را دشنام می دهد، قنبر خواست که دشنام او را برگرداند که حضرت او را ندا کرد: «مهلاً یا قنبر» آرام باش ای قنبر، بگذار، که این شخص دشنام دهنده خوار شود، همانا به سکوت خود خشنود می کنی خداوند رحمان را و به خشم در می آوری شیطان را و شکنجه می کنی دشمن خود را. قسم به آن خدایی که دانه را شکافت و مردم را آفرید که مؤمن خشنود نمی کند خدا را به چیزی مثل حلم و خشمناک نمی کند شیطان را به چیزی مثل خاموشی، و شکنجه نمی کند احمق را چیزی مثل سکوت از جواب او.(1)

بالجمله مخالف و مؤالف خواجه را مدح و ستایش نموده اند، «جُرجی زِیدان» در «آدابُ اللّغَهِ العَرَبیّه» در ترجمه او گفته که کتابخانه [ای اِتّخاذ کرد و مَملوّ کرد آن را از کُتُب، که عددش زیاده از چهارصد هزار مُجَلَّد بود. وَ اَقامَ المُنَجِّمینَ وَ الفَلاسِفَهَ وَ وَقَفَ عَلیهَا الْاَوْقافَ فَزَهَا الْعِلمُ فی بِلادِ الْمُغُولِ عَلی یَدِ هذَا الْفارسِیّ کَاَنَّهُ قَبَسٌ مُنیرٌ فی ظُلْمَهٍ مُدْلَهِمَّهٍ.(2)

و این احقر در کتاب «فوائد الرضّویّه» که در تراجم علماء امامیّه است ترجمه این بزرگوار را به اندازه ای که فراخور آن کتاب بود نگاشتم(3) و نوشتم که اصل آن جناب از «وِشاره» است که یکی از بُلوکِ «جِهرود» ده فرسخی بلده قم است، لکن ولادت با سعادتش در طوس واقع شده در

1- 280. بحارالانوار، ج 71، ص 424.
2- 281. تاریخ آداب اللغه العربیه، ج 2، ص 245.
3- 282. فوائد الرّضویّه، ص 602 و 603.

یازدهم جمادی الاولی سنه 597 - پانصد و نود وهفت - و در آخر روز دوشنبه هیجدهم ذی الحجه سنه 672 وفات کرد و در بقعه منوّره کاظمیه - سَلامُ اللَّهِ عَلی ساکِنیها - به خاک رفت و بر لوح مزارش نوشتند:

«وَ کَلْبُهُمْ باسِطٌ ذِراعَیْهِ بِالْوَصیدِ»(1)

بعضی تاریخ فوت آن جناب را به نظم درآورده، گفته:

نصیرِ ملّت و دین، پادشاه کشور فضل

یگانه ای که چُنُو مادرِ زمانه نزاد

به سال ششصد و هفتاد و دو به ذی الحِجَّه

به روز هیجدهم درگذشت در بغداد

حکایت سوم

نقل شده که روزی شیخ الفقهاء العِظام، مرحوم حاج شیخ جعفر صاحب «کَشفُ الغِطاء» - رضوان اللَّه علیه - در اصفهان پیش از آنکه نماز شروع کند وجهی به فقرا قسمت نمود، پس از اتمام آن به نماز ایستاد. یکی از سادات فقیر خبردار شد، بین دو نماز خدمت شیخ رسید و عرض کرد که مال جدّم را به من باز ده.

فرمود: تو دیر آمدی و اکنون دیگر چیزی نمانده که به تو بدهم.

سید در غضب شد و آب دهان خود را بر مَحاسِنِ مبارکِ شیخ افکند. شیخ از محراب برخاست، و دامن خود را گرفت و در میان صفوفِ جماعت گردش کرد و فرمود: هر که ریش شیخ را دوست می دارد به سیّد

1- 283. سوره کهف، آیه 18.

اعانت کند، پس مردم دامن شیخ را پر از پول نمودند. شیخ آنها را به سیّد داد، پس از آن به نماز عصر ایستاد.

خوب ملاحظه کن در این خُلقِ شریف که به چه مرتبه رسیده در این بزرگوار، که رئیس مسلمین و حجّه الاسلام و فقیه اهل بیت علیهما السلام بوده، و فقاهتش به مرتبه ای بوده که کتاب «کَشفُ الْغِطاء» را در سفر تصنیف کرده و نقل شده که می فرموده: «اگر کتب فقهیّه را همه را بشویند، من از حفظ از طهارت تا دیات را می نویسم» واولادش تمامی فقها وعلماء جلیل بوده اند.

شیخ ما ثقه الاسلام نوری - رحمه اللَّه علیه - در حال آن جناب فرموده که اگر کسی تفکّر و تأمّل کند در مواظبت آن بزرگوار بر سُنن و آداب و مناجاتش در اسحار و گریستن و تَذَلُّلِ او برای پروردگار و مخاطبات او با نفس خود - که می گفت: «تو جُعَیفِر بودی، پس جعفر شدی، پس شیخ جعفر گشتی، پس شیخِ عراق گشتی، پس رئیس مسلمین شدی، یعنی فراموش مکن اوائل خود را»، - خواهد یافت او را که او از همان کسانی است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام وصف ایشان را فرموده برای احنف بن قیس.(1)

فقیر گوید که آن حدیثی است طویل در ذکر اوصاف اصحاب خود که برای اَحنَف فرموده بعد از قِتالِ اهلِ جَمَل، از جمله فقراتش این است:

«فَلَوْ رَأَیْتَهُم فی لَیلَتِهِم وَ قَد نامَتِ العُیُونُ وَ هَدَأتِ الْاَصْواتُ وَ سَکَنَتِ الْحَرَکاتُ مِنَ الطَّیْرِ فِی الْوُکورِ وَ قَد نَهنَهَهُم(2) هَوْلُ یَوْمِ

1- 284. سفینه البحار، ج 1، ص 600.

2- 285. نهنههم یعنی بازداشته ایشان را. منه. [مؤلف

الْقِيامَهِ وَ الْوَعيدُ عَنِ الرُّقادِ كَما قالَ سُبْحانَهُ: «أَفَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرى أَنْ يَأْتِيَهُم بَأسُنا بَياتاً وَ هُم نائِمُونَ؟»(1) فَاسْتَيقَظُوا لَها فَزِعينَ وَ قامُوا اِلى صَلوتِهِمْ مُعْوِلينَ باكينَ تارَهً وَ اُخْرى مُسَبِّحينَ يَبْكُونَ فى مَحاريبِهِمْ وَ يَرِنُّونَ، يَصْطَفُّونَ لَيْلَهً مُظْلِمَهً بَهْماءَ يَبْكُونَ، فَلَو رَأَيْتَهُمْ يا اَحْنَفُ فى لَيْلَتِهِم قِياماً عَلى اَطْرافِهِمْ، مُنْحَنِيَهً ظُهُورُهُمْ، يَتلُونَ اَجزاءَ الْقُرآنِ لِصَلوتِهِمْ، قَدِ اشْتَدَّت أَعْوالُهُم وَ نَحيبُهُم وَ زَفيرُهُم، اِذا زَفِروا خِلْتَ النّارَ قَدْ أَخَذَتْ مِنْهُم اِلى حَلاقيمِهِمْ، وَ اِذا اَعْوَلُوا حَسِبْتَ السَّلاسِلَ قَد صُفِّدَت فى اَعْناقِهِم، فَلَو رَأَيْتَهُم فى نَهارِهِم، اِذاً لَرَأيتَ قَوْماً يَمشُونَ عَلَى الْاَرْضِ هَوناً وَ يَقُولُونَ لِلنّاسِ حُسناً، «وَ اِذا خاطَبَهُمُ الْجاهِلُونَ قالُوا سَلاماً»(2) وَ «اِذا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِراماً»(3)، قَد قَيَّدُوا أَقْدامَهُم مِنَ التُّهَماتِ وَ اَبْكَمُوا أَلْسِنَتَهُم اَنْ يَتَكَلَّمُوا فى اَعْراضِ النّاسِ، وَ سَجَمُوا اَسْماعَهُمْ اَنْ يَلِجَها خَوضُ خائِضٍ وَ كَحَلُوا اَبْصارَهُمْ بِغَضِّ الْبَصَرِ مِنَ الْمَعاصى وَ انْتَحَوا دارَ السَّلامِ الَّتى مَنْ دَخَلَها كانَ آمِناً مِنَ الرَّيْبِ وَ الْاَحْزانِ».(4)

1- 286. سوره اعراف، آیه 97.
2- 287. سوره فرقان، آیه 63.
3- 288. سوره فرقان، آیه 72.
4- 289. بحارالانوار، ج 7، ص 219 و 220.

«اگر ببینی ایشان را در شب های ایشان، در وقتی که چشمها به خواب رفته و صداها ساکت شده و مرغها در آشیانه ها آرام گرفته، می بینی ایشان را که هَولِ روز قیامت و یَومِ وعید بازداشته ایشان را از خفتن، همچنانکه حق تعالی فرموده: «آیا ایمن شدند اهلِ قُری [قریه ها] از اینکه بیاید ایشان را عذاب ما در شب، در حالی که ایشان خوابیده باشند؟» پس شبها بیدار باشند به حال ترس از هول قیامت، و به نماز ایستاده باشند در حالی که بانگ کنند و گریه کنند و گاهی به تسبیح مشغول باشند می گِریند در مِحرابشان و فریاد می کنند. گسترانیده اند قَدَمها را برای عبادت با حال گریه در شب تاریک سیاه. پس اگر ببینی ایشان را ای اَحنَف که در شب ها روی پاها ایستاده اند، خم شده کمرهایشان، می خوانند اجزاءِ قرآن را در نمازشان، شدید شده فریاد و گریه و بانگ شان وقتی که بانگ می کنند؛ خیال می کنی که آتش گرفته ایشان را تا حلقوم شان، و وقتی که صدای ایشان به گریه بلند شود گمان می کنی که دربند و زنجیر کرده اند گردن های شان را، پس هرگاه ببینی ایشان را در روز، می بینی مردمانی را که راه می روند بر زمین به آهستگی و بردباری و می گویند برای مردم خوبی. «و وقتی که سخن گویند با ایشان نادانان، گویند: سلام» و «هرگاه بگذرند به لغو و بیهوده، بگذرند گرامی». در بندکرده باشند قدم های خود را ازموضع های تهمت، و گُنگ کرده باشند زبان های شان را از آنکه تکلّم کنند در عِرض های مردم، و منع کرده باشند گوشهای خود را از آنکه داخل

ص:185

شود در آن حرف های باطل، و سُرمه چشم خود کرده اند، هم گذاشتن آن را از نظر بر معاصی، و قصد کرده اند دارالسّلام را که هر که داخل آن شود ایمن خواهد بود از ریْب و احزان».

اقول: و یناسب هنا نقل کلام من راهب عظیم الشأن و هو ما نقل عن قثم الزاهد، قال: رأیت راهباً علی باب بیت المقدس کَالْواِلِه، فقلت له: أوْصِنی فقال:

«کُنْ کَرَجُلٍ اِحَتَوَشَتْهُ السِّباعُ، فَهُوَ خائِفٌ مَذْعُورٌ، یَخافُ اَنْ یَسْهُوَ فَتَفْتَرِسُهُ اَوْ یَلْهُوَ فَتَنْهَشُهُ فَلَیْلُهُ لَیْلُ مَخافَةٍ اِذا اَمِنَ فیهِ الْمُغْتَرُّونَ وَ نَهارُهُ نَهارُ حُزْنٍ اِذا فَرِحَ فیهِ الْبَطّالُونَ»، ثُمَّ اِنَّهُ وَلّی وَ تَرَکَنی فَقُلْتُ: زِدْنی فَقالَ: اِنَّ الظَّمْآن یَقْنَعُ بِیَسیرِ الْمآء.

حکایت [چهارم

نقل است که روزی «کافِی الکُفاه صاحِبِ بنِ عَبّاد»، شربتی طلبید. یکی از غلامانش قَدَحِ شربتی حاضر کرد و بِدُو داد. صاحب چون خواست بیاشامد یکی از خواصِّ او به او گفت: مخور این را زیرا که زهر بر آن آمیخته اند و غلامی که قَدَح را به دستِ صاحب داده بود ایستاده بود. صاحب گفت: دلیل بر صحّت قول تو چیست؟ گفت: تجربه کن. این را بده به همان کس که به تو داده بخورد تا معلوم شود. صاحب گفت که من این را اجازه نمی دهم و حلال نمی دانم. گفت: پس تجربه کن به آنکه بده به مرغی بیاشامد. گفت: حیوانی را عقوبت کردن جایز نیست. پس قدح را ردّ کرد و امر کرد بر زمین ریزند و به آن غلام فرمود که برو از نزد من و داخل

خانه من مشو، و لکن امر فرمود که شهریه او را بدهند و قطع نکنند، و فرمود: یقین را به شکّ دفع نباید کرد، و عقوبت کردن به قطعِ روزیِ کسی، از ناکسی است.

مؤلف گوید که صاحب بن عبّاد از وزرای آل بُوَیّه و ملجأ عوام و خواصّ و مَرجَعِ ملّت و دولت و از خانواده شَرَف و عِزّت بوده، و همان کس است که در أدَبِیّت و فضل و کمال و علمِ عَرَبِیَّت اُعجُوبه دهر و یگانه عصر خویش بوده.

نقل شده که وقتی که می نشست برای املاء، خلق بسیار برای استفاده از جنابش جمع می گشتند به حدّی که شش نفر مُستَملی بودند - یعنی کلام او را به مردم می رسانیدند - و کتب لغتی که در نزد او بود در حال حمل و نقل محتاج به شصت شتر بود، و عَلَویّین و سادات و علماء و فضلاء نزد او محلّی منیع و مرتبتی رفیع داشتند و از علماء ترویج می کرد و ایشان را به تصنیف و تألیف تشویق می نمود، و به جهت خاطر او شیخ فاضل خبیر ماهر جناب حسن بن محمّد قمّی «تاریخ قم» را تألیف کرده، و شیخ اجلّ رئیس المحدّثین جناب صدوق رحمه الله به جهت او کتاب «عُیُون اَخبارِ الرِّضّاعلیه السلام» را تصنیف فرموده، و ثعالبی به جهت او «یَتیمَةُ الدَّهر» را جمع کرده است. و کثرت احسان و اِفضالِ او بر فقهاء و علماء و سادات و شعرا معروف است. در هر سال پنج هزار اشرفی به بغداد می فرستاد برای فقهاء آنجا، و در ماه رمضان بعد از عصر هر کس بر او داخل می شد نمی گذاشت برود مگر بعد از آنکه نزد او افطار کند، لاجَرَم در هر شب از شبهای ماه رمضان منزلش از هزار نفر افطار کننده خالی نبود، و عطا و صدقاتش در

ماه رمضان مقابل بود با آنچه که در تمام سال به مردم می داد. و اشعار بسیار در مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام و مثالب اعداء آن حضرت سروده، وفاتش در 24 صفر سنه 385 به سفر در ری واقع شد، جنازه اش را به اصفهان حمل کردند، قبرش در اصفهان معروف و مزار است.(1)

1- 290. سفینه البحار، ج 5، ص 46 تا 49.

از جمله مواقف مهوله، موقف حساب است

قالَ اللَّهُ تَعالی فی سُورَهِ الْاَنْبِیاء:

«اِقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسابُهُمْ وَ هُمْ فی غَفْلَهٍ مُعْرِضُون»(1)

«نزدیک شده از برای مردم وقت حسابشان و ایشان در غفلتند و اعراض کرده اند از تفکّرِ در آن و تهیّه و استعداد برای آن».

وَ قالَ [اللَّه تَعالی فِی [سوره] الطَّلاقِ:

«وَ کَأَیِّن مِن قَریَهٍ عَتَتْ عَن اَمْرِ رَبِّها وَ رُسُلِه فَحاسَبْناها حِساباً شَدیداً»(2) [اِلی آخِرِ] الآیات.

«و بسا از قریه - یعنی اهل قریه - که سرکشی کردند از فرمان

1- 291. سوره انبیاء، آیه 1.
2- 292. سوره طلاق، آیه 8 به بعد.

پروردگار خود و پیغمبران خدا، پس حساب کردیم ایشان را حسابی سخت و عذاب کردیم ایشان را عذابی مُنکَر و بد، پس چشیدند عقوبتِ کارهایِ خود را، و بود انجام کارشان خسران و زیان. آماده فرمود خدا برای ایشان عذاب سختی، پس بپرهیزید از خدا ای صاحبان عقل ها» - الی غیر ذالک -.

و شایسته است که ما در اینجا تبرّک جوئیم به ذکر چند خبر:

اول شیخ صدوق رحمه الله به طریق اهل بیت علیهما السلام روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: روز قیامت برداشته نمی شود قدم های بنده تا سؤال کنند از او از چهار چیز: از عمر او که در چه چیز فانی و تمام کرده؟ و جوانی خود را که در چه چیز کهنه کرده؟ و از مالش که از کجا پیدا کرده و در چه چیز خرج نموده؟ و از محبّت ما اهل بیت؟(1)

دوم شیخ طوسی رحمه الله از حضرت امام محمّد باقرعلیه السلام روایت کرده که فرمود: اول چیزی که از بنده حساب می کشند نماز است، پس اگر قبول شد ما سوای آن قبول می شود.(2)

سوم شیخ صدوق روایت کرده که در روز قیامت صاحب قرض می آید و شکایت می کند، اگر آنکه قرض گرفته است حسنات دارد از برای صاحب قرض می گیرند و اگر حسنه ندارد گناهان صاحب قرض را بر او می گذارند.(3)

1- 293. بحارالانوار ج 7، ص 258.
2- 294. بحارالانوار، ج 7، ص 267.
3- 295. پیشین، ص 274.

چهارم شیخ کلینی از حضرت علیّ بن الحسین علیه السلام روایت کرده که از برای اهل شِرک، نصبِ ترازو نمی شود، و دیوانها گشوده نمی شود، ایشان را فوج فوج بی حساب به جهنّم می برند و نصب موازین و نشر دواوین از برای اهل اسلام است.(1)

پنجم شیخ صدوق از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون روز قیامت شود دو بنده مؤمن را از برای حساب باز دارند که هر دو از اهل بهشت باشند، یکی فقیر باشد و دیگری غنی در دنیا، پس فقیر گوید: پروردگارا از برای چه مرا بازمی داری؟ به عزّت تو قسم که می دانی به من ولایتی و حکومتی نداده بودی که عدالت کنم در آن یا جور کنم و مال زیادی بمن نداده بودی که حق تو بر آن واجب شده باشد و داده باشم یا نداده باشم، و روزی مرا به قدر کفاف می دادی به قدر آنچه می دانستی که مرا کافی است و مُقَدَّر کرده بودی؟ پس خداوند جلیل فرماید که راست می گوید بنده مؤمن من، بگذارید تا داخل بهشت شود. و آن غنی می ماند تا آن قدر عرق از او جاری شود که اگر چهل شتر بیاشا [مند] کفایت کند آنها را، پس از آن داخل بهشت شود.

پس [بنده فقیر گوید به او، که چه چیز تو را نگاهداشت؟ گوید: طول حساب، پیوسته چیزی بعد از چیزی از تقصیرات ظاهر می شد و خدا می بخشید تا آنکه مرا به رحمت خود فرو گرفت و مُلحَق گردانید مرا به توبه کاران، پس تو کیستی؟ گوید: من آن فقیرم که با تو در محشر بودم.

1- 296. پیشین، ص 250.

گوید: نعیم بهشت تو را تغییر داده است که من تو را نشناختم.(1)

ششم شیخ طوسی از آن حضرت روایت کرده است که چون روز قیامت شود حق تعالی ما را مُوَکّل گرداند به حساب شیعیان ما، پس آنچه از خدا است از خدا سؤال می کنیم که از برای ما ببخشد پس آن از ایشان خواهد بود، و آنچه از حقّ ما است، به ایشان می بخشیم. پس حضرت این آیه را خواند:

«اِنَّ اِلَیْنا اِیابَهُمْ، ثُمَّ اِنَّ عَلَیْنا حِسابَهُمْ»(2).(3)

هفتم شیخ کلینی از حضرت امام محمّد باقرعلیه السلام روایت کرده است که فرمود: این است و جز این نیست که دقّت می کند حق تعالی با بندگان در حساب در روز قیامت به قدر آنچه در دنیا به ایشان داده از عقل.(4)

حکایت

از خطّ شیخ شهید - علیه الرَّحمَه - نقل شده که «احمد بن أبِی الحَواری» گفت که آرزو کردم ابو سلیمان دارانی(5) را در خواب ببینم تا آنکه بعد از یک سال او را در خواب دیدم.

به او گفتم: یا معلّم چه کرد حق تعالی با تو؟ گفت: ای احمد! یک وقتی

1- 297. بحارالانوار، ج 7، ص 259.
2- 298. سوره غاشیه، آیه 25 و 26.
3- 299. پیشین، ص 264.
4- 300. بحارالانوار، ج 7، ص 267.
5- 301. ابو سلیمان دارانی، عبدالرحمان بن احمد بن عطیّه، زاهد معروف است که در سنه 235 در «دارَیّا» که از قرای دمشق است وفات کرد و قبرش در آنجا معروف است و احمد بن ابی الحواری از اصحاب او است. کذا فی معجم البلدان. منه. [مؤلف

آمدم از باب صغیر، دیدم بار شتری از درمنه - و آن گیاهی است که به عربی آن را شیح می گویند - پس من یک چوب از آن گرفتم، نمی دانم که با آن خلال کردم یا آنکه در دندان نکردم و دور افکندم، ألحال مدّت یک سال است که من مبتلا به حساب آن هستم.(1)

مؤلف گوید که اِستِبعاد ندارد این حکایت بلکه تصدیق می کند آن را، آیه شریفه [که از قول لقمان می فرماید] :

«یا بُنَیَّ اِنَّها اِن تَکُ مِثقالَ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَکُنْ فی صَخْرَهٍ اَو فِی السَّمواتِ اَو فِی الْاَرْضِ یَأتِ بِهَا اللَّهُ...»(2)

مفسّرین گفته اند: یعنی:

«ای پسرک من! بدرستی که خصلتی که در آدمی است از بدی و اسائه یا احسان، اگر باشد در خُردی هم وزن خَردَلی و باشد در جوف سنگِ بزرگ یا در آسمان ها باشد یا در زمین، بیاورد خدا آن را در موقف حساب و بر آن حساب کند...»

وَ قَولِ امیرالمؤمنین علیه السلام در یکی از خُطَب خود:

«اَلَیْسَتِ النُّفُوسُ عَنْ مِثْقالِ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مَسْئُولَهً؟»(3)؛

«آیا نیست که از نفوس، از هم وزن یک دانه خَردَل سؤال خواهد شد؟»

و [امیرالمؤمنین علیه السلام در کاغذی که به «محمد بن ابی بکر» نوشته

1- 302. بحارالانوار، ج 77، ص 169.
2- 303. سوره لقمان، آیه 16.
3- 304. سفینه البحار، ج 2، ص 175.

فرموده:

«وَ اعلَمُوا عِبادَ اللَّهِ اِنَّ اللَّهَ عَزَّوجلَّ سائِلُکُم عَنِ الصَّغیرِ مِن عَمَلِکُم وَ الکَبیر»(1)؛

«و بدانید [ای بندگان خدا که خداوند - عزّوجل - سؤال خواهد کرد از شما از هر کوچک و بزرگ از عمل شما».

و در کاغذی که به «ابن عباس»(2) مرقوم داشته فرموده:

«اَما تَخافُ نِقاشَ الْحِساب»(3)؛

«آیا نمی ترسی از مناقشه در حساب».

و اصلِ «مناقشه» از «نَقَشَ الشَّوکَةَ» است، یعنی بیرون کرد خار را. یعنی همچنانکه در بیرون آوردن خار از بدن کمال دقت و کاوش و باریک بینی را به عمل می آورند تا آن را پیدا کرده و بیرون آورند، همین طور در حساب دقّت و باریک بینی به عمل می آورند.

و بدانکه بعضی از محقّقین گفته که نجات نمی یابد از خطر میزان و حساب مگر کسی که حساب کند در دنیا نفس خود را و بسنجد به میزان شرع، اعمال و اقوال و خطرات و لحظات خود را. همچنانکه وارد شده

1- 305. نهج البلاغه، نامه 27: «... فانّ اللّه تعالی یسائلکم معشر عباده عن الصغیره من اعمالکم و الکبیره...»
2- 306. در اینکه مخاطب در این نامه کیست، بسیار اختلاف شده است و بعضی گفته اند که ابن عباس نبوده است.
3- 307. نهج البلاغه، نامه 41، ولی در اصل عبارت:... أوَ ما تخافُ... می باشد که عطف بر جمله قبل است.

است در خبر که فرمودند: حساب کنید نَفْسهای خود را پیش از آنکه حساب کِشَند از شما، و بسنجید اعمال خود را پیش از آنکه بسنجند اعمال شما را...(1)

حکایت

شخصی بود نام او «توبه بن صِمَّه»،(2) نقل شده که او حساب می کرد نفس خود را در بیشتر اوقات شب و روز خود. پس روزی حساب کرد ایّام گذشته عمر خود را، یافت شصت سال از عمرش گذشته است پس حساب کرد ایّام آن را یافت که بیست و یک هزار و پانصد روز می شود. گفت: وای بر من، آیا من ملاقات خواهم کرد مالک را به بیست و یک هزار و پانصد گناه، این را گفت و بیهوش افتاد و در همان بیهوشی وفات کرد.(3)

فقیر گوید: روایت شده که وقتی حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرود آمد به زمین بی گیاهی، پس فرمود به اصحاب خود که بروید هیزم بیاورید، عرض کردند یا رسول اللّٰه! ما در زمین بی گیاهیم که هیزم در آن یافت نمی شود، فرمود: بیاورد هر کس هر چه ممکنش می شود، پس هیزم آوردند و ریختند مقابل آن حضرت روی هم. چون هیزمها جمع شد

1- 308. بحارالانوار، ج 70، ص 73 و در آخر حدیث، رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «وَ تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الْاَکْبَر» یعنی: و آماده عرضه بزرگ اعمال شوید.
2- 309. در بعضی از کتب «ثوبه» ضبط شده است، مانند سفینه البحار، چاپ جدید، ج 3، ص 218، ولی انوار الْبَهِیَّه، ط جدید، ص 307، و ط قدیم، ص 154، توبه «با تاء مُثَنّاه» نقل کرده است.
3- 310. سفینه البحار، ج 3، ص 218.

حضرت فرمود: همین طور جمع می شود گناهان.(1)

معلوم شد که مقصد آن حضرت از امر فرمودن به آوردن هیزم این بود که اصحاب ملتفت شوند همین طور که در آن بیابان خالی از گیاه هیزم به نظر نمی آمد وقتی که در طلب و جستجوی آن شدند مقداری کثیر هیزم جمع شد و روی هم ریخته شد، همین نحو گناه به نظر نمی آید، چون جستجو و حساب شود گناهان بسیاری جمع می شود چنانکه «توبه بن صِمَّه» برای هر روز عمر خود یک گناه فرض کرد حساب کرد بیست و یک هزار و پانصد گناه شد.

ص:196

1- 311. کافی، ج 2، ص 288.

یکی از مواقف مهوله قیامت موقفی است که نامه های اعمال داده شود چنانکه حق تعالی در اوصاف قیامت فرموده:

«وَ اِذَا الصُّحُفُ نُشِرَت»(1)؛

«وقتی که صحیفه ها منتشر و پهن شود».

«علی بن ابراهیم» گفته است که مراد صحیفه های اعمال مردم است.(2)

و نیز حق تعالی در سوره انشقاق فرموده:

«فَامّا مَنْ اُوتِیَ کِتابَهُ بِیَمینِه فَسَوْفَ یُحاسَبُ حِساباً یَسیراً».(3)]

1- 312. سوره تکویر، آیه 10.
2- 313. تفسیر قمی، ج 2، ص 407.
3- 314.] - سوره انشقاق، آیه 7 - 12.

الی آخر الآیات؛

«اما آنکه داده شود نامه او به دست راستش پس به زودی حساب کرده شود حساب آسانی، و برگردد به سوی کسانش شاد و خرم. و اما آن که داده شود نامه او به پشت سر او پس به زودی بخواند هلاک را یعنی بگوید: وا ثُبُورا، و درآید یا بسوزد در آتش افروخته».

عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون روز قیامت شود به هر کس نامه او را بدهند و گویند: بخوان، پس حق تعالی به خاطر او می آورد جمیع کرده های او را از نگاه کردن و سخن گفتن و قدم برداشتن و غیر اینها را به نحوی که گویا ألحال کرده است، پس می گوید: «ای وای بر ما، چه می شود این نامه را؟ که ترک نکرده است نه صغیره ای را و نه کبیره ای را مگر آنکه اِحْصاء کرده است آن را».(1)

اِبنِ قُولِوَیْه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که هر که زیارت کند قبر امام حسین علیه السلام را در ماه رمضان و بمیرد در راه زیارت، از برای او عَرْض و حسابی نخواهد بود و به او گویند که داخل بهشت شو بدون خوف و بیم.(2)

علامه مجلسی رحمه الله درتحفه فرموده: به دو سند معتبر منقول است که حضرت امام رضاعلیه السلام فرمود: هر که مرا زیارت کند با آن دوری قبر من،

1- 315. سوره کهف، آیه 49، بحارالانوار، ج 7، ص 315، تفسیر عیّاشی، ج 2، ص 328.
2- 316. بحارالانوار، ج 101، ص 97، کامل الزیارات، ص 330، ح 331..

بیایم به نزد او در سه موطنِ روز قیامت تا او را خلاصی بخشم از اهوال آنها! در وقتی که نامه های نیکوکاران در دست راست ایشان [بدهند] و نامه های بدکاران به دست چپ ایشان پرواز کند؛ و نزد صراط؛ و نزد ترازوی اعمال.(1)

و در حق الیقین فرموده که حسین بن سعید در کتاب زهد از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون حق تعالی خواهد مؤمن را حساب کند نامه او را به دست راست او دهد؛ و میان خود و [میان او، او را]حساب کند که دیگری مطّلع نشود و گوید: ای بنده من فلان کار و فلان کار کردی، گوید: [بلی ای پروردگار من! کرده ام پس خداوند کریم فرماید که آمرزیدم آنها را از برای تو و بَدَل کردم آنها را به حسنات. پس مردم گویند: سُبْحان اللّه! این بنده یک گناه نداشته است؟! و این است معنی قول حق تعالی: « [که پس هر که نامه او به دست راست او داده شود پس بعد از آن حساب خواهند کرد او را حساب آسانی و برمی گردد به سوی اهل خود مسرور و خوشحال».(2)

راوی پرسید: کدام اهل؟ فرمود: اهلی که در دنیا داشته اهل اویند در بهشت، اگر مؤمن باشد.

پس فرمود: اگر نسبت به بنده اراده بدی داشته باشد حساب می کند او را علانیه در حضور خلایق و حجّت را بر او تمام می کند و نامه اش را به

1- 317. بحارالانوار، ج 102، ص 34، تحفه الزّائر چاپ قدیم، باب نهم، فصل چهارم.
2- 318. سوره انشقاق، آیه 7 - 9، ترجمه صحیح آیه این است: «حساب گردیده خواهد شد...».

دست چپ او می دهند، چنانچه حق تعالی فرموده است: و اما آنکه نامه او را از پشت سر او می دهند پس وا ثُبُورا خواهد گفت و آتش افروز جهنم خواهد گردید. به درستی که در اهل خود شاد بود. یعنی در دنیا و گمان می کرد که به آخرت برنخواهد گشت.(1)

و این اشاره است به اینکه دستهای کافران و منافقان را در گردن غُلّ می کنند و نامه ایشان را از پشت سر به دست چپ ایشان می دهند و به این دو حالت اشاره شده است در دعاهای وضوء در هنگام شستن دستها که خداوندا بده نامه مرا به دست راست من و نامه مُخَلَّد بودنِ مرا در بهشت به دست چپ من و حساب کن مرا حساب آسان، و خداونداً ! مده نامه مرا به دست چپ من و نه از پشت سر من، و مگردان دست مرا غُلّ کرده در گردن من، اِنْتَهی (2) [تا آخر کلام مرحوم علاّمه مجلسی رحمه الله .

مؤلف گوید که در این مقام مناسب دیدم تبرّک جویم به ذکر یک روایت:

سید بن طاووس - رضوان اللَّه علیه - خبری نقل کرده که حاصلش آنست که: چون ماه مبارک رمضان داخل می شد حضرت امام زین العابدین علیه السلام غلام و کنیز خود را نمی زد و هر کدام که تقصیری در خدمت می کردند می نوشت در کتابی اسم آن غلام یا کنیز را و تقصیر او را در آن

1- 319. پیشین، ج 7، ص 325.
2- 320. علامه مجلسی، حق الیقین، فصل یازدهم، ص 541، ناشر ذوی القربی، چاپ اول و ص 444، چاپ علمیّه اسلامیّه و مواضع اختلاف را با مراجعه به چند نسخه حقّ الیقین، اصلاح کردیم.

روزِ مُعَیَّن، بدون آنکه او را تأدیب و شکنجه کند، و این تقصیرات جمع می شد تا شب آخر ماه رمضان، آن شب آنها را می طلبید و جمع می نمود ایشان را بر دور خود، آنگاه بیرون می آورد آن کتابی را که تقصیرات ایشان در آن بود. پس می فرمود: ای فلان! آیا یاد می آوری در فلان روز فلان تقصیر را بجا آوردی و من تأدیب نکردم تو را؟ عرض می کرد: بلی یَابنَ رَسُولِ اللّه. پس به دیگری این را می فرمود و همچنین هر یک یک را یادشان می آورد تقصیرات شان را و اقرار از آنها می گرفت تا به آخر؛

آنگاه می ایستاد در وسط ایشان و می فرمود به آنها که صداها را بلند کنید و بگویید که: ای علی بن الحسین! پروردگار تو هم هر چه کرده [ای] عمل تو را شمرده و ضبط کرده همچنانکه تو ضبط کردی و شمردی بر ما اعمال ما را و نزد خدا کتابی است که نطق می کند به حق، و فرو نمی گذارد کوچک و بزرگ عمل تو را مگر آنکه ضبط کرده و نگاه داشته، و می یابی هر چه کرده ای حاضر نزد آن و نوشته شده در آن همچنانکه ما یافتیم اعمال خود را حاضر نزد تو، پس عفو و اغماض کن از ما همچنانکه امیدواری از خداوندِ عَفُوّ که تو را عفو کند.

یاد کن ای علی بن الحسین! ذِلّتِ مقام خود را در مقابل پروردگار حاکم عادلی که ظلم نمی کند هموزن دانه خَردَلی، پس عفو کن از ما تا خداوندِ ملیک از تو عفو کند و از تو بگذرد، زیرا که خودش فرموده:

«وَ لْیَعْفُوا وَلْیَصْفَحُوا اَلا تُحِبُّونَ اَنْ یَغْفِرَ اللَّهُ لَکُم»؛

معنی آیه شریفه این است که:

«باید عفو کنند جریمه را که از گناهکاران صادر شده و روی

بگردانند از انتقام، و اِغماض نمایند، آیا دوست نمی دارید که بیامرزد خدای مر شما را؟».(1)

و پیوسته حضرت تلقین می فرمود ایشان را به این نحو کلمات و ایشان ندا می کردند آن حضرت را و این کلمات را به آن حضرت می گفتند، و آن جناب در بین ایشان ایستاده بود و گریه و نوحه می کرد و می گفت: پروردگارا! تو امر فرمودی ما را که عفو کنیم از کسی که بر ما ظلم کرده، پس ما عفو کردیم، پس تو هم عفو کن از ما. همانا تو اَولی هستی از ما به عفو کردن، و امر فرمودی ما را که سائل را از در خانه رد نکنیم. پروردگارا! ما از روی سؤال و مَسکَنَت به درگاه تو آمدیم و امید احسان تو را داریم، پس منّت گذار بر ما و ما را نومید برمگردان و از این نوع کلمات می گفت.

آنگاه رو می کرد به غلامان و کنیزان خود و می فرمود: من عفو کردم از شما، آیا شما هم از من عفو کردید و گذشتید از بدی ها که از من سرزده نسبت به شماها؟ زیرا که من مالکِ بَدِ ظالم می باشم و مملوکم از برای مالکِ کریمِ جوادِ عادلِ مُحسنِ مُتَفَضِّل! غلامان و کنیزان عرض می کردند: ما عفو کردیم از تو ای آقای ما، تو، به ما بدی نکردی.

می فرمود: بگویید: خدایا! عفو کن از علیّ بن الحسین همچنان که از ما عفو کرد، و آزاد کن او را از آتش همچنان که ما را آزاد کرد از قید بندگی. آنها این کلمات را می گفتند و آن حضرت می گفت:

«اَللَّهُمَّ آمینَ رَبَّ الْعالَمینَ اِذْهَبُوا فَقَدْ عَفَوْتُ عَنْکُمْ وَ اَعْتَقْتُ

1- 321. سوره نور، آیه 22.

رِقابَكُمْ رَجآءاً لِلْعَفْوِ عَنّى وَ عِتْقِ رَقَبَتى .

[«خدایا ! اجابت کن ای پروردگار عالم ها - و می فرمود: - بروید از شما گذشتم و شما را آزاد کردم به امید این که عفو کند خدا مرا و از آتش آزادم کند».]

پس چون روز عید فطر می گشت، جایزه می داد به ایشان به مقداریکه آنها را حفظ کند و بی نیاز کند از آنچه که در دست مردم است، و هیچ سالی نبود مگر آنکه آزاد می کرد در شب آخر ماه رمضان بیست نفر یا چیزی کمتر یا زیادتر و می گفت: حق تعالی در هر شب از ماه رمضان وقت افطار هفتاد هزار نفر از آتش جهنم آزاد می کند که همگی مُستَوجِبِ آتش باشند و چون شب آخر شود به مقداری که در جمیع ماه رمضان آزاد کرده آزاد فرماید و من دوست می دارم که خدا مرا ببیند که من آزاد کردم بندگان خود را در دار دنیا به امید آنکه مرا آزاد فرماید از آتش جهنم.(1)

1- 322. اقبال الاعمال، ج 1، ص 443 تا 445.

فصل نهم : صراط

یکی از جاهای هولناک آخرت صراط است و آن جِسری است که بر روی جهنم می کشند و تا کسی از آن نگذرد داخل بهشت نمی شود.

و در روایات وارد شده است که از مو باریک تر و از شمشیر بُرَّنده تر و از آتش گرم تر است، و مؤمنان خالص در نهایت آسانی از آن می گذرند مانند برق جهنده؛ و بعضی به دشواری می گذرند اما نجات می یابند؛ و بعضی، از عَقَباتِ آن به جهنّم می افتند. و آن در آخرت نمونه صراطِ مستقیمِ دنیا است که دین حق و راه ولایت و متابعت حضرت امیرالمؤمنین و ائمه طاهرین از ذریّه او - صلوات اللّٰه علیهم اجمعین - است و هر که از این صراط عدول و میل به باطل کرده است، در گفتار یا کردار، از همان عقبه از صراطِ آخرت می لغزد و به جهنم می افتد و صراطِ مستقیمِ سوره حمد

اشاره به هر دو است.(1)

علامه مجلسی رحمه الله در حق الیقین از کتاب عقاید شیخ صدوق رحمه الله نقل کرده که فرمود: اعتقاد ما در عَقَباتی که بر راه محشر است آنست که هر عَقَبه ای، اسم واجبی و فرضی است از اوامر و نواهی الهی، پس [انسان به هر عقبه ای برسد که مُسمّی به اسم [آن] واجب است اگر تقصیر در آن واجب کرده است او را در آن عقبه هزار سال باز می دارند و طلب حقّ خدا در آن واجب از او می کنند، اگر بیرون آمد از عهده آن به عمل صالح [او] که [در] پیش فرستاده باشد یا [به رحمتی از خدا که او را دریابد نجات می یابد از آن و می رسد به عقبه دیگر، پس پیوسته او را از عقبه ای به عقبه دیگر می برند و نزد هر عقبه سؤال می کنند از آنچه او در صاحب اسم آن عقبه تقصیر کرده است، پس اگر از همه سلامت بیرون رفت منتهی می شود به دار بقاء، پس حیاتی می یابد که هرگز مرگ در آن نمی باشد و سعادتی می یابد که شقاوت با آن نمی باشد و ساکن می شود در جوار خدا با پیغمبران و حُجج و صدّیقین و [شفعاء(2)] و صالحان از بندگان خدای تعالی.

و اگر او را بر عقبه ای حبس کنند و طلب کنند از او حقّی را که تقصیر در آن کرده و نجات ندهد آن را عمل صالحی که پیش فرستاده باشد و در نیابد او را رحمتی از جانب حق تعالی می لغزد قدمش از آن عقبه و فرو

1- 323. بحارالانوار، ج 8، ص 71 - 64.
2- 324. شهدا.

می رود در جهنم. پناه می بریم به خدای تعالی از آن.

و این عَقَبات همه بر صراط است، و اسم یک عقبه از آنها ولایت است که همه خلایق را نزد آن عقبه باز می دارند و سؤال می کنند از ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمه بعد از اوعلیهم السلام، اگر اتیان به آن کرده است نجات می یابد و می گذرد و اگر نه، فرو می رود به سوی جهنّم چنانکه حق تعالی فرموده است:

«وَقِفُوهُمْ اِنَّهُمْ مَسؤُلُونَ»(1)؛

[«آنها را نگه دارید که از آنها سؤال می شود».]

و أهمِّ عَقَبات، مِرصاد است:

«اِنَّ رَبَّکَ لَبِالْمِرْصاد»(2)؛

«همانا پروردگارت در کمین گاه است».

حق تعالی می فرماید: به عزت و جلال خود سوگند یاد می کنم از من نمی گذرد ظلم ظالمی.

و اسم یک عقبه رَحِم است، و اسم دیگری امانت است و اسم دیگری نماز. و به اسم هر فرضی یا امری یا نهیی عقبه [ای است که بنده را نزد آن عقبه باز می دارند و از آن فرض سؤال می کنند. اِنتَهی...(3)

1- 325. سوره صافات، آیه 24.
2- 326. سوره فجر، آیه 14.
3- 327. حقّ الیقین، ف 13، ص 465، با تفاوت اندکی در قلم مرحوم محدث قمی رحمه الله در بعضی کلمات، اعتقادات شیخ صدوق رحمه الله چاپ قدیم، همراه با «باب حادی عشر» ص 87 و ترجمه فارسی آن از رضوانی، ص 47 و بحارالانوار، ج 7، ص 128 و 129.

از حضرت امام محمّد باقرعلیه السلام روایت است که چون این آیه نازل شد:

«و جی ءَ یَومَئِذٍ بِجَهَنَّمَ...»(1)

«و بیاورند در آن روز جهنّم را...»

از حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم پرسیدند معنی این آیه را، فرمود که: روح الامین مرا خبر داده که چون حق تعالی اولین و آخرین را در قیامت جمع کند، بیاورند جهنّم را با هزار مهار که کِشَند او را صد هزار مَلَک در نهایت شدت و غلظت، و جهنّم را صدای درهم شکستن و خروش و غضب عظیم بوده باشد، پس نَفَسی بکشد و صدایی در آن ظاهر شود که اگر نه آن باشد که حق تعالی [امر] مردم را تأخیر کرده است از برای حساب، هر آینه همه را هلاک کند، پس نماند هیچ بنده ای از بندگان خدا نه مَلَکی و نه پیغمبری مگر آنکه فریاد کند:

«رَبِّ نَفْسی نَفْسی ؛

«پروردگارا ! جانِ مرا، جانِ مرا نجات ده»

و تو ای پیغمبر خدا ! ندا کنی که: «اُمَّتی اُمَّتی و از برای امّت خود دعا کنی.

پس صراط را بر روی آن بگذارند، از مو باریکتر و از شمشیر بُرَّنده تر، و آن سه قَنطَره داشته باشد، بر یک قَنطَره امانت باشد و صله رَحِم، و بر دوم نماز، و بر سوم عدالت پروردگار عالمیان، یعنی حکم در مَظلَمه های بندگان، پس مردم را تکلیف می کنند که بر صراط بگذرید، پس در عقبه

1- 328. سوره فجر، آیه 23.

اوّل - صله رَحِم و امانت - ایشان را نگاه می دارد؛ اگر قطع رَحِم و خیانت در اموال مردم کرده باشند از این عقبه نمی گذرند تا از عهده آن بدر آیند یا به جهنم افتند و از این عقبه اگر نجات یافتند، نماز، ایشان را نگاه می دارد، و اگر از این عقبه نجات یافتند عدالت الهی برای مظالم عباد ایشان را نگاه می دارد؛ و اشاره به این است آنچه حق تعالی فرموده:

«اِنَّ رَبَّکَ لَبِالْمِرْصاد»(1)؛

«به درستی که پروردگار تو بر سر راه یا در کمینگاه است».

و مردم بر صراط می روند و بعضی به دست چسبیده اند و بعضی یک پایش لغزیده به پای دیگر خود را نگاه می دارد و ملائکه بر دور ایشان ایستاده و دعا و ندا می کنند که ای خداوند حلیم بردبار! بیامرز و عفو کن به فضل خود و سالم بدار و به سلامت بگذران ایشان را، و مردم می ریزند در آتش مانند شب پره، پس کسی که به رحمت خدا نجات یافت و گذشت می گوید: اَلحَمدُ للّهِ، و به نعمت خدا تمام می شود اعمال صالحات و نموّ می کند حسنات و حمد می کنم خداوندی را که نجات داد مرا از تو بعد از آنکه ناامید شده بودم به منّت و فضل خود به درستی که پروردگار ما آمرزنده و شکر کننده است عملهای بندگان خود را.(2)

ثقه جلیل حسین بن سعید اهوازی از حضرت امام محمّد باقرعلیه السلام روایت کرده که مردی آمد نزد حضرت ابوذر - رضی اللّه تعالی منه -

---

1- 329. سوره فجر، آیه 14.
2- 330. بحارالانوار، ج 8، ص 65.

بشارت داد او را به اولاد آوردن گوسفندانش، پس گفت: ای ابوذر! مژده باد تو را که گوسفندت اولاد آورده و بسیار شدند. [ابوذر] فرمود: مسرور نمی سازد مرا بسیاریِ ایشان و دوست ندارم این را، پس آنچه کم باشد و کفایت کند، بهتر است نزد من از آنچه بسیار باشد و مشغول کند، همانا شنیدم که پیغمبر خداصلی الله علیه وآله وسلم فرمود: بر دو طرف صراط، روز قیامت رَحِم و امانت است، پس در وقتی که بگذرد بر آن کسی که صله کننده رَحِم و اداء کننده امانت است، آن دو طرف صراط نمی گذارند که بیفتد در آتش.(1)

و در روایت دیگر است [که اگر بگذرد خیانت کننده در امانت و قطع کننده رَحِم، با این دو خصلت نفع ندهد او را عملی دیگر، و صراط بیفکند او را در آتش.(2)

حکایت

سیّد اَجَلّ اَکمَلِ مُؤَیّد، علاّمه نِحریر، بهاء الدین، سیّد علی بن سید عبدالکریمِ نیلیِ نجفی - که جلالت شأنش بسیار، و مناقبش بی شمار است و تِلمیذِ شیخ شهید و فخر المحقّقین است - در کتاب «اَنوارُ المُضیئَه» در ابواب فضایل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به مناسبتی این حکایت را از والدش نقل کرده که در قریه نیله که قریه خودشان باشد شخصی بوده که تولیت مسجد آن قریه با او بود، روزی از خانه بیرون نیامد، او را طلبیدند عذر آورد که نمی توانم، چون تحقیق کردند معلوم شد که بدن او به آتش

1- 331. بحارالانوار، ج 22، ص 410.
2- 332. بحارالانوار، ج 8، ص 67.

سوخته، سوای دو طرف رانهای او تا طرف زانوها که از آسیب سوختن محفوظ مانده، و دیدند درد و اَلَم او را بی قرار کرده. سبب آن را پرسیدند.

گفت: در خواب دیدم که قیامت برپا شده و مردم در حَرَجِ عظیمند و بسیار به آتش می روند و به بهشت کم می روند و من از کَسانی بودم که به بهشت مرا فرستادند، همین که رو به بهشت می رفتم به پلی رسیدم که عرض و طول آن بزرگ بود، گفتند که این صراط است پس ما از روی آن عبور کردیم و هر چه از آن طیّ می کردیم عرضش کم، و طولش بسیار می گشت تا بجائی رسید که مثل تیزی شمشیر شد، نگاه کردیم در زیر آن دیدیم که وادی بسیار بزرگی است و در آن آتش سیاهی است، و در آن جمره هایی مثل قله های کوه ها، و مردم بعضی نجات می یابند [و] بعضی در آتش می افتند و من پیوسته میل می کردم از طرفی به طرف دیگر، مثل کسی که بخواهد بیفتد تا خود را رسانیدم به آخر صراط، به آنجا که رسیدم نتوانستم خودداری کنم که ناگاه در آتش افتادم و فرو رفتم در میان آتش، پس خود را رساندم به کنار وادی و هر چه دست انداختم دستم به جایی بند نشد و آتش مرا پایین می کشید به قوّتِ جریانِ خود، و من اِستِغاثه می کردم، و عقل از من پریده بود، پس مُلهَم شدم به آنکه گفتم: یا علیّ بن ابیطالب، پس نظر افکندم دیدم مردی به کنار وادی ایستاده، در دلم افتاد که او علیّ بن ابیطالب علیه السلام است. گفتم: ای آقای من، یا امیرالمؤمنین! فرمود: دست خود را بیا [و] ر نزدیک، پس کشیدم دست خود را به جانب آن حضرت، پس گرفت دست مرا و کشید مرا بیرون و افکند مرا بر کنار وادی، پس آتش را از دو طرفِ رانِ من دور کرد به دست شریف خود که

من وحشت نموده از خواب جستم و با این حال خود را دیدم که می بینید و سالم نمانده بدن من از آتش مگر آنجایی که امام دست مالیده. پس مدّت سه ماه مرهم کاری کرد تا سوخته ها بهتر شد و بعد از آن کم بود که نقل کند این حکایت را به جهت احدی مگر آنکه تب می گرفت او را، اِنتَهی (1)

ذکر چند عمل برای سهولت گذشتن از این عقبه غیر از صله رَحِم و اداءِ اَمانت که گذشت:

اول سیّد بن طاووس در کتاب اقبال روایت کرده که در شب اول ماه رجب بعد از نماز مغرب بیست رکعت نماز کند به حمد و توحید، و بعد از هر دو رکعت سلام دهد تا محفوظ بماند خودش و اهل و مال و اولادش، و از عذاب قبر در پناه باشد، و از صراط بی حساب مانند برق بگذرد.(2)

دوم روایت شده که هر که شش روز از ماه رجب روزه بگیرد... از آمِنین باشد روز قیامت و بگذرد بر صراط بِغَیرِ حساب...(3)

سوم و نیز سید روایت کرده که کسی که در شب بیست و نهم شعبان ده رکعت نماز کند [و] بخواند در هر رکعت حمد یک مرتبه و «أَلْهیکُمُ التَّکاثُر» ده مرتبه و «مُعَوَّذَتَین» ده مرتبه، و توحید ده مرتبه، عطا فرماید حق تعالی به او ثواب مجتهدین، و سنگین کند میزان او را از حَسَنات، و آسان گرداند بر او حساب را، و بگذرد بر صراط مثل برق جهنده.(4)

1- 333. أَلْکُنی وَ الْألقاب، ج 2، ص 95.
2- 334. اقبال الاعمال، ج 3، ص 178، ط قدیم، ص 629.
3- 335. ثواب الاعمال، ص 79 و با ترجمه، ص 126 و 127.
4- 336. اقبال الاعمال، ج 3، ص 364.

چهارم در فصل سابق گذشت که هر که زیارت کند حضرت امام رضاعلیه السلام را با آن دوری قبر شریفش، آن حضرت بیاید نزد او در سه مَوطِنِ روزِ قیامت تا او را خلاصی بخشد از اهوال آنها که یکی از آنها نزد صراطَ است.(1)

1- 337. بحارالانوار ج 102، ص 34.

خاتمه: عذاب جهنم

اشاره

در ذکر چند خبر در سختی عذاب جهنم - اَعاذَنَا اللَّهُ تَعالی مِنْها - و چند قصّه ای از قِصَص خائفان و چند مَثَلی از مَثَلهای بُلُوهِر و یُوزاسف و غیر آن که موجب تَنَبُّهِ مؤمنان است. اما اخبار:

[در ذکر چند خبر از ائمّه اطهارعلیهم السلام

اوّل به سند صحیح از ابو بصیر منقول است که به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که ای فرزند رسول خدا! مرا بترسان از عذاب الهی که دلم بسیار قساوت بهم رسانیده است.

فرمود: ای ابو محمّد! مُسْتَعِدّ باش برای زندگانیِ دور و دراز که زندگیِ آخرتست که آن را نهایت نیست و فکر آن زندگانی را بکن و تهیّه آن را درست کن، به درستی که جبرئیل روزی به نزد حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم آمد، رو ترش کرده و آثار اندوه در چهره اش ظاهر بود، و پیش از آن، هرگاه می آمد مُتَبَسِّم و خندان و خوشحال می آمد، پس حضرت فرمود که: ای

جبرئیل ! چرا امروز چنین غضبناک و محزون آمده ای؟

جبرئیل گفت که: امروز دَمْ هایی را که بر آتش جهنم می دمیدند از دست گذاشتند.

فرمودند: دم های آتش جهنم چیست ای جبرئیل؟

گفت: ای محمّد ! حق تعالی امر فرمود که هزار سال بر آتش جهنم دمیدند تا سفید شد، پس هزار سال دیگر دمیدند تا سرخ شد، پس هزار سال دیگر دمیدند تا سیاه شد، و اکنون سیاه هست و تاریک، و اگر قطره ای از ضریع - که عَرَقِ اهل جهنّم از چرک و ریم فَرجهایِ زناکاران است که در دیگهای جهنّم جوشیده و به عوض آب به اهل جهنّم می خورانند - در آب های اهل دنیا بریزد هر آینه جمیع اهل دنیا از [بوی] گندش بمیرند، و اگر یک حلقه از زنجیری که هفتاد ذرع است و بر گردن اهل جهنم می گذارند بر دنیا بگذارند، از گرمی آن تمام دنیا بگدازد. و اگر پیراهنی از پیراهن های اهل آتش را در میان زمین و آسمان بیاویزند، اهل دنیا از بوی بد آن هلاک می شوند.

چون جبرئیل [علیه السلام اینها را بیان فرمود: حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم و جبرئیل هر دو به گریه درآمدند. پس حق تعالی مَلَکی فرستاد به سوی ایشان که پروردگارِ شما سلام می رساند شما را و می فرماید که من شما را ایمن گردانیدم از آنکه گناهی کنید که مُستَوجِبِ عذابِ من شوید. پس بعد از آن هرگاه که جبرئیل به خدمت آن حضرت می آمد مُتَبَسِّم و خندان بود.

پس حضرت صادق علیه السلام فرمود: که در آن روز اهل آتش، عظمت جهنم و عذاب الهی را می دانند، و اهل بهشت، عظمت بهشت و نعیم آن را

می دانند. و چون اهل جهنم داخل جهنم می شوند هفتاد سال سعی می کنند تا خود را به بالای جهنم می رسانند، چون به کنار جهنم می رسند ملائکه گرزهای آهن بر کلّه ایشان می کوبند تا به قعر جهنّم برمی گردند، پس پوستهای ایشان را تغییر می دهند، پوست تازه بر بدن ایشان می پوشانند که عذاب در ایشان بیشتر تأثیر کند. پس حضرت به ابو بصیر گفت که آنچه گفتم: تو را کافی است؟ گفت: بس است مرا و کافی است.(1)

دوم در خبری از حضرت صادق علیه السلام منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند که: در لَیلَهُ المِعراج چون داخل آسمان اول شدم هر مَلَکی که مرا دید خندان و خوشحال شد تا آنکه رسیدم به مَلَکی از ملائکه که عظیم تر از او مَلَکی ندیدم با هیئتی بسیار مُنکَر و غضب از جبینش ظاهر، پس آنچه ملائکه دیگر از تحیّت و دعا نسبت به من بجا آوردند، او بجا آورد لکن نخندید و خوشحالی که دیگران داشتند او نداشت! از جبرئیل پرسیدم که این کیست که من از دیدن او بسیار ترسان شدم؟

گفت: گنجایش دارد که از او بترسی و ما همه از او ترسانیم. این «مالک» خازنِ جهنم است و هرگز نخندیده است و از روزی که حق تعالی او را والیِ جهنم گردانیده تا حال پیوسته خشم و غضبش بر دشمنان خدا و اهل معصیت زیاده می گردد، و خدا این مَلَک را خواهد فرمود که انتقام از ایشان بکشد و اگر با کسی به خنده ملاقات کرده بود یا بعد از این می کرد

1- 338. بحارالانوار، ج 8، ص 280.

البته بر روی تو می خندید و از دیدن تو اظهار فَرَح می نمود.

پس من بر او سلام کردم و ردِّ سلام به من نمود، و مرا بشارتِ بهشت داد، پس من به جبرئیل گفتم - به سبب منزلت و شوکت او در آسمانها که جمیع اهل سماوات او را اطاعت می نمودند - به مالک بفرما که آتش دوزخ را به من بنماید.

جبرئیل گفت که: ای مالک، به محمّد [صلی الله علیه وآله وسلم بنما آتش جهنم را. پس مالک پرده ای را برگرفت و دری از درهای جهنّم گشود ناگاه از آن، زبانه ای به آسمان بلند شد و ساطع گردید و به خروش آمد که در بیم شدم.

پس گفتم: ای جبرئیل! بگو که پرده را بیندازد. فِی الحال، مالک امر فرمود آن زبانه را که: به جای خود برگرد، پس برگشت.(1)

سوم به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که حق تعالی هیچ کس را خلق نفرموده است مگر آنکه منزلی در بهشت و منزلی در جهنّم برای او مُقرَّر فرموده؛ چون اهل بهشت در بهشت قرار گیرند و اهل جهنّم در جهنم ساکن می شوند، منادی ندا می کند اهل بهشت را که نظر کنید به سوی جهنم، پس مُشرِف می شوند و نظر می کنند به سوی جهنم و منزل های ایشان را در جهنم به ایشان می نمایند که این منزلی است که اگر معصیت الهی می کردید داخل این منازل می شدید. پس چندان ایشان را فَرَح و شادی رو دهد که اگر مرگ در بهشت باشد بمیرند از شادی آنکه از چنین عذابی نجات یافته اند.

1- 339. بحارالانوار، ج 8، ص 291.

پس منادی ندا کند اهل جهنّم را که به جانب بالا نظر کنید، چون نظر کنند منازل ایشان را در بهشت و نعمتهائی که در آنجا مُقَرّر شده به ایشان بنمایند و بگویند به ایشان که اگر اطاعت الهی می کردید این منازل را مُتَصرِّف می شدید، پس ایشان را حالی رو دهد از اندوه که اگر مرگ باشد بمیرند.

پس منازل اهل جهنّم را در بهشت به نیکوکاران دهند و منازل اهل بهشت را در جهنم به بدکاران دهند و اینست تفسیر این آیه که حق تعالی در شأن اهل بهشت می فرماید: «ایشانند وارثان که به میراث می برند بهشت را و در آن مُخَلَّد و پایدار خواهند بود».(1)(2)

چهارم و نیز از آن حضرت مَرویست که چون اهل بهشت داخل بهشت شوند و اهل جهنم به جهنم درآیند، منادی از جانب رَبُّ العِزَّه ندا کند که ای اهل بهشت! و ای اهل جهنّم! اگر مرگ به صورتی از صورتها درآید خواهید شناخت آنرا؟

گویند: نه. پس بیارند مرگ را به صورت گوسفند سیاه و سفیدی و در میان بهشت و دوزخ بدارند و به ایشان گویند: ببینید، این مرگ است.

پس حق تعالی امر فرماید که آن را ذبح نمایند و فرماید که ای اهل بهشت، همیشه در بهشت خواهید بود و شما را مرگ نیست، و ای اهل جهنّم، همیشه در جهنّم خواهید بود و شما را مرگ نیست. و این است قول

1- 340. سوره مؤمنون، آیه 11 - 10.
2- 341. بحارالانوار، ج 8، ص 287.

خداوند عالمیان که فرمود:

«وَ اَنْذِرْهُم یَوْمَ الْحَسْرَهِ اِذْ قُضِیَ الْاَمْرُ [وَهُمْ فی غَفْلَهٍ...] »(1)

«بترسان ایشان را از روز حسرت در روزی که کار هر کس منقضی شده باشد و به پایان رسیده باشد و ایشان از آن روز غافلند».

حضرت فرمود: مراد این روز است که حق تعالی اهل بهشت و جهنّم را فرمان دهد همیشه در جای خود باشند و مرگ ایشان را نباشد که در آن روز اهل جهنّم حسرت بَرَند و سودی ندهد و امید ایشان مُنقَطِع گردد.(2)

پنجم از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است که فرمود: برای اهل معصیت نَقبها در میان آتش زده اند،(3) و پاهای ایشان را در زنجیر کرده اند، و دستهای ایشان را در گردن غُلّ کرده اند، و بر بدنهای ایشان پیراهنها از مِسِ گُداخته پوشانیده اند و جُبِّه ها از آتش برای ایشان بریده اند، در میان عذابی گرفتارند که گرمِیَش به نهایت رسیده و درهای جهنّم را بر روی ایشان بسته اند، پس هرگز آن درها را نمی گشایند و هرگز نسیمی بر ایشان داخل نمی شود و هرگز غمی از ایشان برطرف نمی شود، عذاب ایشان پیوسته شدید است و عقاب ایشان همیشه تازه است، نه خانه ایشان فانی می شود و نه عمر ایشان به سر می آید، [«وَ نادَوْا یا مالِکُ

ص:220

1- 342. سوره مریم، آیه 39.
2- 343. بحارالانوار، ج 8، ص 346.
3- 344. ولی در ج 8 بحارالانوار، ص 292، چنین آمده: خَذَلَهُمْ {فَخَلَّدَهم خ ل} فِی النّار و شاید عبارت متن، ترجمه فراز دیگری از حدیث دیگر باشد

لِیَقْضِ عَلَیْنا رَبُّکَ قال اِنَّکُمْ ماکِثُون»(1)] به مالک استغاثه می کنند که از پروردگار خود بطلب که ما را بمیراند. در جواب می گوید که همیشه در این عذاب خواهید بود.(2)

ششم به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که در جهنم چاهی است که اهل جهنم از آن اِستِعاذَه می نمایند، و آن جای هر مُتَکَبِّر و جَبّارِ مُعانِد است و هر شیطانِ مُتَمَرِّد و هر مُتَکَبّری که ایمان به روز قیامت نداشته باشد و هر که عداوت آل محمدعلیهم السلام داشته باشد.

و فرمود که کسی که در جهنم عذابش از دیگران سبک تر باشد کسی است که در دریای آتش باشد و دو نعل از آتش در پای او باشد و بند نعلینش از آتش باشد که از شدّت حرارت، مغز دماغش مانند دیگ در جوش باشد و گمان کند که از جمیع اهل جهنّم عذابش بدتر است و حال آنکه عذاب او از همه سهل تر باشد.(3)

در ذکر قِصَصِ خائفان

قصه اول

شیخ کلینی به سند معتبر از حضرت علی بن الحسین علیه السلام روایت کرده است که شخصی با اهلش در کشتی سوار شدند و کشتی ایشان شکست و

1- 345. سوره زخرف، آیه 77.
2- 346. بحارالانوار، ج 8، ص 292.
3- 347. بحارالانوار، ج 8، ص 295، ولی به جای: در جهنّم، چاهی است، در متن عربی آمده: «إنَّ فِی النَّارِ لَناراً».

جمیع اهل آن کشتی غرق شدند مگر زن آن مرد که بر تخته ای بند شد و به جزیره ای از جزائر بحر افتاد.

و در آن جزیره مرد راهزن فاسقی که از هیچ فسقی نمی گذشت چون نظرش بر آن زن افتاد گفت: تو از اِنسی یا از جنّ؟ گفت: از اِنسَم. پس دیگر با آن زن سخن نگفت و بر او چسبید و به هیئت مجامعت درآمد، چون متوجه آن عمل قبیح شد دید که آن زن اِضطِراب می کند و می لرزد. پرسید که چرا اضطراب می کنی؟

[آن زن اشاره به آسمان کرد که از خداوند خود می ترسم. پرسید که هرگز مثل این کار کرده ای؟ گفت: نه، به عزّت خدا سوگند که هرگز زنا نداده ام.

گفت: تو هرگز چنین کاری نکرده ای چنین از خدا می ترسی و حال آنکه به اختیار تو نیست و تو را به جبر بر این کار داشته ام، پس من اَولایم به ترسیدن و سزاوارترم به خائف بودن، پس برخاست و ترک آن عمل نمود و هیچ به آن زن سخن نگفت و به سوی خانه خود روان شد و در خاطر داشت که توبه کند و پشیمان بود از کرده های خود.

در اثنای راه به راهبی برخورد و با او رفیق شد، چون پاره ای راه رفتند آفتاب بسیار گرم شد. راهب به آن جوان گفت که: آفتاب بسیار گرم است، دعا کن که خدا ابری فرستد که ما را سایه افکند.

جوان گفت که: مرا نزد خدا حسنه ای نیست و کار خیری نکرده ام که جرأت کنم و از خدا حاجتی طلب نمایم. راهب گفت: من دعا می کنم تو آمین بگو، چنین کردند.

بعد از اندک زمانی ابری بر سر ایشان پیدا شد و در سایه آن ابر می رفتند، چون بسیاری راه رفتند راه ایشان جدا شد و جوان به راهی رفت و راهب به راه دیگر رفت، و آن ابر با جوان روان شد و راهب در آفتاب ماند!

راهب به او گفت که: ای جوان! تو از من بهتر بودی که دعای تو مستجاب شد و دعای من مستجاب نشد، بگو چه کار کرده ای که مستحقّ این کرامت شده ای؟

جوان قصه خود را نقل کرد. راهب گفت که: چون از خوف خدا ترک معصیت او کردی خدا گناهان گذشته تو را آمرزیده است، سعی کن که بعد از این خوب باشی.(1)

قصه دوم

شیخ صدوق [قدس سره روایت کرده که روزی «مُعاذِ بنِ جَبَل» گریان به خدمت حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم آمد و سلام کرد. حضرت جواب فرمود و گفت یا معاذ سبب گریه تو چیست؟

گفت: یا رسول اللّٰه! بر در سرای، جوان پاکیزه خوش صورتی ایستاده و بر جوانی خود گریه می کند مانند زنی که فرزندش مرده باشد و می خواهد به خدمت تو بیاید. حضرت فرمود که بیاورش.

پس معاذ رفت و آن جوان را آورد. چون آن جوان بیامد و سلام کرد. حضرت جواب فرمود، و پرسید که ای جوان چرا گریه می کنی؟ گفت:

1- 348. کافی، ج 2، ص 69؛ بحارالانوار، ج 70، ص 361.

چگونه نگریم و حال آنکه گناه بسیار کرده ام که اگر حق تعالی به بعضی از آنها مرا مؤاخذه نماید مرا به جهنّم خواهد برد و گمان من این است که مرا مؤاخذه خواهد کرد و نخواهد آمرزید.

حضرت فرمود که: مگر به خدا شرک آورده ای؟ گفت: پناه می برم به خدا از اینکه به او مشرک شده باشم. گفت: مگر کسی را به ناحق کشته ای؟ گفت: نه. حضرت فرمود: که خدا گناهانت را می آمرزد اگر مانند کوهها باشد در عظمت. گفت: گناهان من از کوهها عظیم تر است.

فرمود که: خدا گناهانت را می آمرزد اگر چه مثل زمینهای هفتگانه و دریاها و درختان و آنچه در زمین است از مخلوقات خدا بوده باشد. گفت: از آنها نیز بزرگتر است. فرمود: خدا گناهانت را می آمرزد اگر چه مثل آسمان ها و ستارگان و مثل عرش و کرسی باشد. گفت: از آنها نیز بزرگتر است.

حضرت غضبناک به سوی او نظر فرمود و گفت: ای جوان گناهان تو عظیم تر است یا پروردگار تو؟ پس آن جوان بر روی در افتاد و گفت: منزه است پروردگار من، هیچ چیز از پروردگار من عظیم تر نیست و او از همه چیز بزرگوارتر است.

حضرت فرمود که: مگر کسی می آمرزد گناهان عظیم را به غیر از پروردگار عظیم؟ جوان گفت که نه واللّه یا رسول اللّه، و ساکت شد.

حضرت فرمود که: ای جوان! یکی از گناهان خود را نمی گویی؟

گفت: هفت سال بود که قبرها را می شکافتم و کفن مرده ها را می دزدیدم. پس دختری از انصار مُرد، او را دفن کردند. چون شب درآمد

رفتم و قبر او را شکافتم و او را بیرون آوردم و کفنش را برداشتم و او را عریان در کنار قبر گذاشتم و برگشتم. در این حال شیطان مرا وسوسه کرد و او را در نظر من زینت می داد و می گفت: آیا سفیدی بدنش را ندیدی؟ و فربهی رانش را ندیدی؟ و مرا چنین وسوسه می کرد تا برگشتم و با او وَطی کردم، و او را با آن حال گذاشتم و برگشتم. ناگاه صدایی از پشت سر خود شنیدم که می گفت که ای جوان! وای بر تو از حاکم روز قیامت - روزی که من و تو، به مخاصمه نزد او بایستیم - که مرا چنین عریان در میان مردگان گذاشتی و از قبرم بدر آوردی و کَفَنم را دزدیدی و مرا گذاشتی که با جنابت محشور شوم. پس وای بر جوانی تو از آتش جهنم.

پس جوان گفت که: من با این اعمال گمان ندارم که بوی بهشت را بشنوم هرگز.

حضرت فرمود که: دور شو(1) ای فاسق! می ترسم که به آتش تو بسوزم، چه بسیار نزدیکی تو، به جهنّم. حضرت مکرّر این را می فرمودند تا آن جوان بیرون رفت.

پس به بازارِ مدینه آمد و توشه گرفت و به یکی از کوههای مدینه رفت و پلاسی پوشید و مشغول عبادت شد و دستهایش را در گردن غُلّ کرد و فریاد می کرد:

«رَبِّ هذا عَبدُکَ بُهلُولُ، بَیْنَ یَدَیْکَ مَغلُولٌ»؛

1- 349. مخفی نماند که این فرمایش حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم به آن جوان ظاهراً برای آن بود که خوف او را زیاد کند تا از روی ِ جِدّ بدرگاه حق تعالی برود و منقطع از خلق شود تا حق تعالی توبه او را قبول فرماید چنانکه توبه کرد و توبه اش قبول شد. واللّه العالم. منه.

می گفت: «ای پروردگار من، اینک بنده تو است بهلول که در خدمت تو ایستاده و دستش را در گردن خود غُلّ کرده، پروردگارا! تو مرا می شناسی و گناه مرا می دانی. خداوندا! پروردگارا! پشیمان شدم و به نزد پیغمبرت رفتم و اظهار توبه کردم، مرا دور کرد و خوف مرا زیاده کرد، پس سؤال می کنم از تو، بحقِّ نامهای بزرگوارت و به جلال و عظمتِ پادشاهیت که مرا از امید من ناامید نگردانی، ای خداوند من! و دعای مرا باطل نگردانی و مرا از رحمت خود مأیوس نکنی».

تا چهل شبانه روز این را می گفت و می گریست و درندگان و حیوانات بر او می گریستند. چون چهل روز تمام شد دست به آسمان بلند کرد و گفت: خداوندا! حاجت مرا چه کردی؟ اگر دعای مرا مستجاب گردانیده ای و گناه مرا آمرزیده ای به پیغمبرت وحی فرما که من بدانم و اگر دعای من مستجاب نشده و آمرزیده نشده ام و می خواهی مرا عقاب کنی، پس آتشی بفرست که مرا بسوزاند، یا به عقوبتی مرا در دنیا مبتلا کن و از فضیحت روز قیامت مرا خلاص کن.

پس خداوند عالمیان این آیه را بر قبول توبه او فرستاد:

«وَ الَّذينَ اِذا فَعَلُوا فاحِشَةً اَوْ ظَلَمُوا اَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذِنُوبِهِمْ وَ مَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ اِلاَّ اللَّهُ - اِلى قَولِه تَعالى - وَ نِعْمَ اَجْرُ الْعامِلين»(1)

ص:226

1- 350. سوره آل عمران، آیه 135 - 136.

[«آنها که وقتی مرتکب عملی زشت شوند، یا به خود ستم کنند، به یاد خدا می افتند. برای گناهان خود، طلب آمرزش می کنند - و کیست جز خدا که گناهان را ببخشد؟ - و بر گناه اصرار نمی ورزند با آنکه می دانند. پاداش آنها آمرزش پروردگار، و بهشت هایی است که از زیر درختانش، نهرهایی جاری است. جاودانه در آن می مانند، چه نیکوست پاداش اهل عمل».]

چون این آیه نازل شد حضرت بیرون آمدند و می خواندند و تبسّم می فرمودند و احوال بهلول را می پرسیدند، معاذ گفت: یا رسول اللّه! شنیدیم که در فلان موضع است. حضرت با صحابه متوجّه آن کوه شدند و بر آن کوه بالا رفتند، دیدند که آن جوان در میان دو سنگ ایستاده و دست ها را در گردن بسته و رویش از حرارت آفتاب سیاه شده و مژه های چشمش از بسیاری گریه ریخته و می گوید: ای خداوند من! خَلقِ مرا نیکو ساختی، و مرا به صورت نیکو خلق کردی، کاش می دانستم که نسبت به من چه اراده داری، آیا مرا در آتش خواهی سوزاند، یا در جوار خود در بهشت مرا ساکن خواهی گردانید؟ اِلها، احسان نسبت به من بسیار کرده ای و حقّ نعمت بسیار بر من داری، دریغا اگر می دانستم که آخر امر من چه خواهد بود. آیا مرا به عزّت به بهشت خواهی برد یا به مذلّت به جهنّم خواهی فرستاد؟ اِلها گناه من از آسمانها و زمین و کُرسِیّ واسع و عرشِ عظیم بزرگتر است، چه بودی اگر می دانستم که گناه مرا خواهی آمرزید یا در قیامت مرا رسوا خواهی کرد؟

از این باب سخنان می گفت و می گریست و خاک بر سر می ریخت و

حیوانات و درندگان بر دورش حلقه زده بودند و مرغان بر سرش صف زده بودند و در گریه با او موافقت می کردند.

پس حضرت به نزدیک او رفتند و دستش را از گردنش گشودند، و خاک را به دست مبارک از سرش پاک کردند و فرمودند که ای بهلول، بشارت باد تو را که تو آزاد کرده خدایی از آتش جهنم پس به صحابه فرمودند که تدارک گناهان را همچون او بکنید چنانچه بهلول کرد و آیه را بر او خواندند و او را به بهشت بشارت فرمودند.(1)

مؤلف گوید که علامه مجلسی رحمه الله در «عَیْنُ الْحَیوه» در ذیل این خبر، کلامی فرموده که مُلَخَّصَش این است که باید دانست که توبه را شرایط و بواعث است.

اول باعث توبه که آدمی را بر توبه می دارد آنست که تفکر نماید در عظمت خداوندی که معصیت او کرده است و در عظمت گناهانی که مرتکب آنها شده است و در عقوبات گناهان و نتیجه هاي [بدِ] دنیا و آخرتِ آنها که در آیات و اخبار وارد شده است، پس این تفکّر باعث ندامت او شود و این ندامت او را باعث می شود بر سه چیز، که توبه، مُرَکّبِ از آنها است:

اول - از آنها تعلق به حال دارد که ألحال ترک کند آن گناهان را که مرتکب آنها بوده است.

دوم - متعلق است به آینده که عزم را جزم بکند که بعد از این عَوْد به

1- 351. بحارالانوار، ج 6، ص 23.

این گناهان نکند تا آخر عمر.

سوم - متعلق است به گذشته که پشیمان باشد از گذشته ها و تدارک گذشته ها بکند اگر تدارک داشته باشد.

و بدانکه گناهانیکه از آن توبه واقع می شود بر چند قسم است:

اول - آنکه گناهی باشد که مستلزمِ حکمِ دیگر به غیر از عقوبت آخرت نباشد، مانند پوشیدن حریر [و انگشترِ طلا] به دست کردن برای مردان که در توبهِ آن همین ندامت و عزمِ بر نکردن کافی است برای برطرف شدن عقابِ اُخرَوی.

دوم - آنست که مستلزمِ حکمِ دیگر هست و آن بر چند قسم است: یا حقّ خدا است، یا حقّ خلق. اگر حق خداوند تعالی است یا حقّ مالی است، مثل آنکه گناهی کرده است که می باید بنده [ای را آزاد کند، پس اگر قادر بر آن باشد تا به عمل نیاورد به محض ندامت، رفع عقاب از او نمی شود، و واجب است که آن کفّاره را ادا کند.

یا حق غیر مالی است مثل آنکه نماز یا روزه از او فوت شده است می باید قضای آنها را بجا آورد و اگر کاری کرده است که حدّی خدا بر آن مقرّر ساخته است، مثل آنکه شراب خورده است، پس اگر پیش حاکم شرع ثابت نشده است اختیار دارد می خواهد توبه می کند میان خود و خدا و اظهار آن نمی کند و می خواهد نزد حاکم اقرار می کند که او را حدّ بزنند و اظهار نکردن بهتر است.

و اگر حق الناس باشد، اگر حقّ مالی است واجب است که به صاحب مال یا وارث او برساند و اگر حقّ غیر مالی باشد، اگر کسی را گمراه کرده

ص:229

است می باید او را ارشاد کند، و اگر حدّی باشد مثل اینکه فحش گفته است، پس اگر آن شخص عالم باشد به اینکه این اهانت نسبت به او واقع شده است می باید تمکین خود بکند از برای حدّ و اگر نداند، خلاف است میان علما و اکثر را اعتقاد این است که گفتن به او باعث آزار و اهانت اوست و لازم نیست، همچنین اگر غیبت کسی کرده باشد... - انتهی -(1)

قصه سوم

«اِبنِ بابِوَیه» نقل کرده است که روزی حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلَم در سایه درختی نشسته بودند در روز بسیار گرمی. ناگاه شخصی آمد و جامه های خود را کند و در زمین گرم [داغ می غلطید و گاهی شکم خود را و گاهی پیشانی خود را بر زمین گرم [داغ می مالید و می گفت: ای نفس! بچش، که عذاب الهی از این عظیم تر است. حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم به او نظر می فرمود. پس او جامه های خود را پوشید. حضرت او را طلبیدند و فرمودند که ای بنده خدا! کاری از تو دیدم که از دیگری ندیده ام چه چیز تو را باعث بر این شد؟ گفت: ترس الهی مرا باعث این شد، و به نفس خود این گرمی را چشانیدم که بداند عذاب الهی را - که از این شدیدتر است - تاب ندارد.

پس حضرت فرمود که: از خدا ترسیده ای آنچه شرط ترسیدن است، و به درستیکه پروردگار تو مباهات کرد به تو با ملائکه سماوات. پس به

1- 352. علامه مجلسی، عین الحیاه، ص 189، ناشر کتابفروشی اسلامیّه، با اندک تفاوتی در بعض کلمات همانطور که مؤلف هم تذکّر داده که: خلاصه آورده است.

اصحاب خود فرمود که نزدیک این مرد روید تا برای شما دعا کند. چون به نزدیک او آمدند گفت: خداوندا! جمع کن امر همه را بر هدایت، و تقوا را توشه ما گردان و بازگشت ما را به سوی بهشت گردان.(1)

قصه چهارم

از حضرت «امام محمد باقر»علیه السلام منقول است که زن زناکاری در میان بنی اسرائیل بود که بسیاری از جوانان بنی اسرائیل را مفتون خود ساخته بود. روزی بعضی از آن جوانان گفتند که اگر فلان عابد مشهورِ این را ببیند فریفته خواهد شد. آن زن چون این سخن را شنید گفت: و اللّٰه به خانه نروم تا او را مفتون خود کنم. پس در همان شب قصد منزل آن عابد نمود و در را کوبید و گفت: ای عابد، مرا امشب پناه ده که در منزل تو شب را به روز آورم. عابد اِبا نمود، آن زن گفت که بعضی از جوانان بنی اسرائیل با من قصد زنا دارند و از ایشان گریخته ام و اگر در نمی گشایی ایشان می رسند به من و فضیحت می رسانند به من. عابد چون این سخن را شنید در را گشود.

چون زن به منزل عابد درآمد جامه های خود را افکند. چون عابد حُسن و جمال او را مشاهده نمود از شوق بی اختیار شد و دست به او رسانید و در حال، مُتَذَکِّر شد و دست از او برداشت و دیگی در بار داشت که آتش در زیر آن می سوخت، رفت و دست خود را در زیر دیگ گذاشت. زن گفت که چه کار می کنی؟ گفت: دست خود را می سوزانم به جزای آن خطایی که از من صادر شد. پس زن بیرون شتافت و بنی اسرائیل

1- 353. بحارالانوار، ج 70، ص 378.

را خبر کرد که عابد دست خود را می سوزاند. چون بیامدند دستش تمام سوخته بود.(1)

قصه پنجم

«اِبنِ بابِوَیه» از عُروَهِ بن الزُّبَیر روایت کرده است که گفت روزی در مسجد رسول صلی الله علیه وآله وسلم با جمعی از صحابه نشسته بودیم پس یاد کردیم اعمال و عبادات اهل بدر و اهل بیعت رضوان را. أبُوالدَّرداء گفت که: ای قوم! می خواهید خبر دهم شما را به کسی که مالش از همه صحابه کمتر و عملش بیشتر و سعیش در عبادت زیاده بود. گفتند: کیست آن شخص؟ گفت: علی بن ابی طالب علیه السلام.

چون این را گفت، همگی رو از او گردانیدند، پس شخصی از انصار به او گفت که: سخنی گفتی که هیچکس با تو موافقت نکرد. او گفت که: من آنچه دیده بودم گفتم، شما نیز هر چه دیده اید از دیگران بگویید. من شبی در نخلستانِ بَنِی النَّجّار به خدمت آن حضرت رسیدم که از دوستان کناره کرده بود و در پشت درختان خرما پنهان گردیده بود و به آواز حزین و نغمه دردناک می گفت: «الهی! چه بسیار گناهان هلاک کننده که حلم کردی از آنکه در مقابل آنها عقوبت کنی مرا، (2) و چه بسیار بدیها که از من صادر

1- 354. بحارالانوار، ج 70، ص 387.
2- 355. و 2 - با دقّت در عبارت عربی که بعداً آورده می شود، روشن خواهد شد که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام، صادر شدن «گناهان هلاک کننده» و «انجام بدیها» را به خود نسبت نداده اند! پس دقت شود.

شد و کرم کردی و رسوا نکردی(1) مرا. الهی ! اگر عمر من در معصیت تو بسیار گذشت و گناهان من در نامه اعمال عظیم شد، پس من غیر از آمرزش تو امید ندارم و به غیر خشنودی تو آرزو ندارم».

پس از پیِ صدا رفتم، دانستم که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است، پس در پشت درختان پنهان شدم و آن حضرت رکعات بسیار نماز گزاردند، چون فارغ شدند مشغول دعا و گریه و مناجات شدند، و از جمله آنچه می خواندند این بود که:

«الهی ! چون در عفو و بخشش تو فکر می کنم گناه بر من آسان می شود و چون عذاب عظیم تو را به یاد بیاورم بلیّه خطاها بر من عظیم می شود، آه اگر بخوانم در نامه های عمل خود گناهی چند را که فراموش کرده ام و تو آنها را اِحصا فرموده ای، پس بفرمایی به ملائکه که بگیرید او را، پس وای بر چنین گرفته شده و اسیری که عشیره او، او را نجات نمی توانند بخشید و قبیله او به فریادش نمی توانند رسید و جمیع اهل محشر بر او رحم می کنند».

پس فرمود: «آه از آتشی که جگرها را و گُرده ها را بریان می کند، آه از آتشی که می کَنَد پوستهای سر را، آه از فرو گیرنده از زبانه های جهنّم».

پس بسیار گریست تا آنکه دیگر صدا و حرکت از آن حضرت نشنیدم. با خود گفتم: البته خواب بر آن حضرت غالب شد از بسیاری بیداری. نزدیک رفتم که برای نمازِ فَجر او را بیدار کنم، چندان که حرکت دادم آن جناب را، حرکت نفرمود و به مثابه چوب خشک، جسد مبارکش بی حسّ افتاده بود. گفتم «اِنَّا للَّهِ وَ اِنَّا اِلَیْهِ راجِعُونَ» و دویدم به جانب خانه آن

1- 356.

حضرت و خبر را به حضرت فاطمه - صلوات اللَّه علیها - رسانیدم. [آن حضرت فرمود که: قصه او چون بود؟ من آنچه دیده بودم عرض کردم. فرمود که: واللَّه ای ابُو دَرداء، این غشی است که در غالب اوقات او را از ترس الهی رو می دهد. پس آبی آوردند و بر روی آن حضرت پاشیدند، به هوش باز آمد، و نظر به سوی من فرمود و من می گریستم فرمود که: از چه می گریی ای ابودرداء؟ گفتم: از آنچه می بینم که تو با خود می کنی. فرمود که: اگر ببینی مرا که به سوی حساب بخوانند، و در هنگامی که گناه کاران یقین به عذاب خود داشته باشند و ملائکه غِلاظ و زبانیه تندخو، مرا احاطه کرده باشند و نزد خداوند جبّار مرا بدارند، و جمیع دوستان در آن حال مرا واگذارند و اهل دنیا همه بر من رحم کنند، هرآینه در آن روز بر من بیشتر رحم خواهی کرد که نزد خداوندی ایستاده باشم که هیچ امری بر او پوشیده نیست.

پس ابو درداء گفت: واللَّه که چنین عبادتی از هیچ یک اصحاب پیغمبرصلی الله علیه وآله وسلم ندیدم.(1)

مؤلف گوید که من شایسته دیدم که این مناجات از آن حضرت را به همان الفاظ که خود آن جناب می خواند نقل کنم تا هر کس خواسته باشد در دل شب در وقت تهجّدِ خود آن را بخواند، چنانکه شیخنا البهایی رحمه الله در کتاب «مِفْتاحُ الْفَلاح» چنین کرده و آن مناجات شریف این است:

«اِلهی کَمْ مِنْ مُوبِقَهٍ حَلُمْتَ عَنْ مُقابَلَتِها بِنَقِمَتِکَ وَ کَمْ مِنْ

1- 357. بحارالانوار، ج 41، ص 11.

جَریرَهٍ تَکَرَّمْتَ عَنْ کَشفِها بِکَرَمِکَ، اِلهی اِنْ طالَ فی عِصْیانِکَ عُمْری وَ عَظُمَ فِی الصُّحُفِ ذَنْبی فَما اَنَا مُؤَمِّلٌ غَیْرَ غُفْرانِکَ، وَ لا اَنَا بِراجٍ غَیْرَ رِضْوانِکَ»

«اِلهی اُفَکِّرُ فی عَفْوِکَ فَتَهُونُ عَلَیَّ خَطیئَتی ثُمَّ اَذْکُرُ الْعَظیمَ مِنْ اَخْذِکَ فَتَعْظُمُ عَلَیَّ بَلِیَّتی

«آهْ اِنْ اَنَا قَرَأْتُ فِی الصُّحُفِ سَیِّئَهً اَنَا ناسیها وَ اَنْتَ مُحْصیها فَتَقوُلُ: خُذُوهُ؛ فَیالَهُ مِنْ مَأْخُوذٍ لا تُنْجیهِ عَشیرَتُهُ وَ لا تَنْفَعُهُ قبیلَتُهُ»(1)

«آهْ مِنْ نارٍ تُنْضِجُ الْاَکْبادَ وَ الْکُلی آهْ مِنْ نارٍ نَزَّاعَهٍ لِلشَّوی آهْ مِنْ غَمْرَهٍ مِنْ لَهَباتِ لَظی».(2)

قصه ششم

از حضرت صادق علیه السلام منقول است که روزی حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم در مسجد، نماز صبح گزاردند، پس نظر کردند به سوی جوانی که او را «حارِثَه بن مالِک» می گفتند: دیدند که سرش از بسیاری بی خوابی به زیر می آید و رنگ رویش زرد شده و بدنش نحیف گشته و چشمهایش در سرش فرو رفته.

1- 358. این قطعه از عبارت از قلم مرحوم مؤلّف جا افتاده است، هر چند در ترجمه آن آورده شده است: «یَرْحَمُهُ الْمَلَأُ اِذا اُذِنَ فیهَ بِالنِّداء» ثم قال: و نیز معلوم باشد که به جای کلمه لهبات، ملهبات می باشد.
2- 359. بحارالانوار، ج 41، ص 11.

حضرت از او پرسیدند که به چه حال صبح کرده [ای ؟ و چه حال داری ای حارثه؟

گفت: صبح کرده ام یا رسول اللَّه ! با یقین.

حضرت فرمود که: بر هر چیز که دعوی کنند، حقیقتی و علامتی و گواهی هست، حقیقت و علامت یقین تو چیست؟

گفت: حقیقت یقین من یا رسول اللَّه ! این است که پیوسته مرا محزون و غمگین دارد و شبها مرا بیدار دارد و روزهای گرم مرا به روزه می دارد و دل من از دنیا روی گردانیده، و آنچه در دنیا است مکروه دل من گردیده و یقین من به مرتبه ای رسیده که گویا می بینم عرش خداوندم را که برای حساب در محشر نصب کرده اند و خلایق همه محشور شده اند و گویا من در میان ایشانم، و گویا می بینم اهل بهشت را که تَنَعُّم می نمایند در بهشت و در کرسی ها نشسته با یکدیگر آشنایی می کنند و صحبت می دارند و تکیه کرده اند، و گویا می بینم اهل جهنم را که در میان جهنم مُعَذَّبَند و استغاثه و فریاد می کنند و گویا زفیر آواز جهنّم در گوش من است.

پس حضرت به اصحاب فرمود که: این بنده ای است که خدا دل او را به نور ایمان منّور گردانیده است. پس فرمود که بر این حال که داری ثابت باش.

آن جوان، گفت: یا رسول اللَّه دعا کن که حق تعالی شهادت را روزی من گرداند. حضرت دعا کرد. چند روزی که شد حضرت، او را با جناب جعفر به جهاد فرستاد و بعد از نه نفر شهید شد.(1)

1- 360. بحارالانوار، ج 70، ص 174.

در ذکر چند مَثَلی که موجب تَنَبُّهِ مؤمنان است

مَثَلِ اول

بُلُوهِر گفته که شنیده ام که مردی را فیل مستی در قفا بود و آن می گریخت و فیل از پی او می شتافت تا آنکه به او رسید. آن مرد مضطر شده، خود را در چاهی آویخت و چنگ زد به دو شاخه ای که در کنار چاه روئیده بود. پس ناگاه دید که در اصلِ آنها دو موش بزرگ که یکی سفید است و دیگری سیاه، مشغولند به قطع کردن ریشه های آن دو شاخ. پس نظر در زیر پای خود افکند دید که چهار افعی سر از سوراخهای خود بیرون کرده اند، چون نظر به قعر چاه انداخت دید که اژدهایی دهان گشوده است که چون در چاه افتد او را فرو بَرَد. چون سر بالا کرد، دید که در سر آن دو شاخ، اندکی از عسل آلوده است، پس مشغول شد به لیسیدن آن عسل، و لذّت و شیرینی آن عسل او را غافل گردانید از آن مارها که نمی داند چه وقت او را خواهند گزید و از فکرِ آن اژدها که نمی داند حال او چون خواهد بود وقتی که در کام او افتد.

اما آن چاه، دنیا است که پر است از آفتها و بلاها و مصیبت ها و آن دو شاخ، عمر آدمی است، و آن دو موش سیاه و سفید شب و روزند که عمر آدمی را پیوسته قطع می کنند. و آن چهار افعی أخلاطِ چهار گونه اند که به منزله زهرهای کشنده اند از سوداء و صفراء و بلغم و خون که نمی داند آدمی که در چه وقت به هیجان می آیند که صاحب خود را هلاک کنند، و آن اژدها مرگ است که منتظر است و پیوسته در طلب آدمی است، و آن عسل که فریفته او شده بود و او را از همه چیز غافل گردانیده بود لذّت ها و

خواهش ها و نعمت ها و عیش های دنیاست.(1)

مؤلف گوید که از برای غفلت آدمی از مرگ و اهوال بعد از آن و اشتغالش به لذّات عاجله فانیه دنیا، مَثَلی بهتر از این در انطباقِ آن با مُمَثَّلِ آن ذکر نشده پس شایسته است که خوب تأمّل در آن شود تا شاید سبب تنبیه از خواب غفلت شود.

و در خبر است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام داخل بازار بصره شد و نظر فرمود به مردم که مشغول بیع و شرا می باشند، گریست گریه سختی پس فرمود: ای عبید دنیا و عُمَّالِ اهل دنیا، هر گاه شما روزها مشغول سوگند خوردن و سوداگری باشید، و شبها در رختخواب و فراشهای خود در خواب باشید، و در آن بِین ها از آخرت غافل باشید، پس چه زمان زاد و توشه برای سفر خود مهیّا می کنید و فکری برای معاد خود می نمایید؟ !(2)

فقیر گوید مناسب دیدم این چند شعر را در اینجا ذکر کنم:

ای به غفلت گذرانیده همه عمر عزیز

تا چه داری و چه کردی عملت کو و کدام؟

توشه آخرتت چیست در این راه دراز

که تو را موی سفید از اجل آورد پیام

می توانی که فرشته شوی ازعلم و عمل

لیک از همّت دون ساخته ای با دَد و دام(3)

1- 361. بحارالانوار، ج 78، ص 399.
2- 362. بحارالانوار، ج 77، ص 424.
3- 363. دَد: جانوران درنده است چون شیر و پلنگ و غیرهما. دام: عکس آنست مانند آهو و غیره و بمعنی زخارف دنیویّه نیز آمده. منه.

چون شوی همدم حوران بهشتی که تو را

همه در آب و گیاهست نظر چون أنعام؟

جهد آن کن که نمانی ز سعادت محروم

کار خود ساز که اینجا دو سه روزیست مقام

و شیخ نظامی گفته است:

حدیث کودکی و خود پرستی

رها کن کان خماری بود و مستی

چه عمر از سی گذشت و یا که از بیست

نمی شاید دگر چون غافلان زیست

نشاط عمر باشد تا چهل سال

چهل رفته فرو ریزد پر و بال

پس از پَنجَه نباشد تندرستی

بَصَر کُندی پذیرد پای سستی

چه شصت آمد نشست آمد پدیدار

چه هفتاد آمد افتاد آلت از کار

به هشتاد و نود چون در رسیدی

بسا سختی که از گیتی کشیدی

از آنجا گر به صد منزل رسانی

بود مرگی به صورت زندگانی

سگ صیّاد کآهو گیر گردد

بگیرد آهویش چون پیر گردد

چه در موی سیاه آمد سفیدی

پدید آمد نشان ناامیدی

ز پنبه شد بنا گوشت کفن پوش

هنوز این پنبه بیرون ناری از گوش

قالَ النَّبِیُ صلی الله علیه وآله وسلم:

«أبناءُ الْاَرْبَعینَ زَرْعٌ [قَدْ] دَنا حَصادُهُ، أبْناءُ الْخَمسینَ ماذا قَدَّمتُم وَ ماذا أخَّرْتُم؟ أبناءُ السِّتّینَ هَلُمُّوا اِلَی الْحِساب [لاعُذْرَلَکُمْ ، أبْناءُ السَّبْعینَ عُدُّوا أنْفُسَکُم فِی [مِنَ] المَوْتی». (1) (2)

ص:240

1- 364. بحارالانوار، ج 73، ص 391.

2- 365. رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم فرمود: [«چهل سالگان زراعتی هستند که درو کردن آن نزدیک شده است. پنجاه سالگان، چه چیزی پیش فرستاده اید؟ و چه چیز گذاشته اید؟ شصت سالگان، بشتابید برای حساب [که عذری نباشد برای شما] هفتاد سالگان، خود را جزء مردگان به شمار آرید».] [و دیگری گفته است:] از روش این فلک سبز فام عمر گذشته است مرا شصت عام در سر هر سالی از این روزگار خورده ام افسوس خوشی های پار باشدم از گردش دوران شگفت کانچه مرا داد همه پس گرفت قوّتم از زانو و بازو برفت آب ز رخ، رنگ هم از مو برفت عِقدِ ثُرَیّای من از هم گسیخت گوهر دندان همه یک یک بریخت آنچه بجا ماند و نیابد خلل بار گناه آمد و طولِ اَمَل بانک رحیل آمد از این کوچگاه همسفران روی نهاده به راه آه ز بی زادی روز معاد زاد، کم و طول مسافت زیاد بار گران بر سر دوشم چه کوه کوه هم از بار من آمد ستوه ای که بَرِ عفوِ عظیمت گناه در جلو سیل بهار است کاه فضل تو گر دست نگیرد مرا عصمتت ارباز گذارد مرا [جز به جهنم نرود راه من در سقر انداخته بنگاه من*] بنده شرمنده نادان منم غوطه زن لجّه عصیان منم

خالق و بخشنده احسان تویی فرد و نوازنده به غفران تویی منه * - این بیت در چاپ اول دیده نشد ولی در سفینه البحار، چاپ قدیم ج 2، ص 257 موجود است.

در خبر است که خروس در ذکر خود می گوید که ذکر خدا کنید و در یاد او باشید ای غافلان.(1)

هنگام سفیده دَم، خروس سحری

دانی که چرا همی کند نوحه گری

یعنی که نمودند در آئینه صبح

کز عمر شبی گذشت و تو بی خبری

وَ لَنِعْمَ ما قالَ الشَّیْخُ الْجامیُّ:

دلا تا کی در این کاخ مجازی

کنی مانند طفلان خاکبازی

ص:241

1- 366. بحارالانوار، ج 14، ص 412.

تویی آن دست پرور مرغ گستاخ

که بودت آشیان بیرون از این کاخ

چرا زان آشیان بیگانه گشتی

چو دونان مرغ این ویرانه گشتی

بیفشان بال و پر زامیزش خاک

بپر تا کنگره ایوان افلاک

ببین در رقص، ازرق طیلسانان

ردای نور بر عالم فشانان

همه دور جهان روزی گرفته

به مقصد راه فیروزی گرفته

خلیل آسا دَرِ ملک یقین زن

ندای «لا اُحِبُّ الْآفِلین» زن

مَثَلِ دوم

برای دنیا و اهل دنیا که فریب آن را خورده اند و دل به آن بسته اند:

بُلُوهِر گفت که یک شهری بود که عادت مردم آن شهر آن بود که مرد غریبی را که از احوال ایشان اطلاع نداشت پیدا می کردند، و بر خود یکسال پادشاه و فرمانفرما می کردند، و آن مرد چون بر احوال ایشان مطّلع نبود گمان می برد که همیشه پادشاه ایشان خواهد بود، چون یک سال می گذشت او را از شهر خود عریان و دست خالی و بی چیز بدر می کردند و به بلا و مشقتی مبتلا می شد که هرگز به خاطرش خطور نکرده بود و پادشاهیِ در آن مدّت موجب و بال و اندوه و مصیبت او می گردید و

مصداق این شعر می گشت:

ای کرده شراب حبّ دنیا مستت

هشیار نشین که چرخ سازد پستت

مغرور جهان مشو که چون رنگ حنا

بیش از دو سه روزی نبود در دستت

پس در یک سال اهل آن شهر مرد غریبی را بر خود امیر و پادشاه کردند. آن مرد به فراستی که داشت، دید که در میان ایشان بیگانه و غریب است. به این سبب با ایشان انس نگرفت و طلب کرد مردی را که از مردم شهر خودش بود و از احوال آن شهر با خبر بود، در باب معامله خود با اهل آن شهر با او مصلحت کرد. آن مرد گفت که: بعد از یکسال این جماعت تو را از این شهر بیرون خواهند کرد و به فلان مکان خواهند فرستاد، صلاح تو در آن است که آنچه می توانی و استطاعت داری از اموال و اسباب خود، در این عرض سال بیرون فرستی به آن مکان، که تو را بعد از [یک] سال به آنجا خواهند فرستاد که چون به آنجا روی اسباب عیش و رفاهیّت تو مهیّا باشد و همیشه در راحت و نعمت باشی. پس پادشاه به فرموده آن شخص عمل نمود و چون سال بگذشت و او را از شهر بیرون کردند از اموال خود منتفع گردید و به عیش و نعمت، روزگار می گذرانید.(1)

مؤلف گوید که حق تعالی در قرآن مجید فرموده:

1- 367. بحارالانوار، ج 78، ص 401.

«... وَ مَنْ عَمِلَ صالِحاً فَلِاَنْفُسِهِمْ یَمْهَدُونَ»

«... کسانی که عمل صالح بجا می آورند برای آسایش و راحت نفسهای خود می گسترانند».(1)

حضرت صادق علیه السلام فرموده که: عمل صالح سبقت می نماید بر صاحب خود به بهشت پس برای او تمهید مواضع او می کند همچنانکه خادم یکی از شما تمهید فراش او کند.(2)

و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در کلمات قصار خود فرموده:

«یَابْنَ آدَمَ کُن وَصِیَّ نَفْسِکَ وَ اعْمَل فی مالِک ما تُؤْثِرُ أَنْ یُعْمَلَ فیهِ مِنْ بَعْدِکَ»

«ای فرزند آدم! خودت وصیّ خودت باش و عمل کن در مال خود آنچه که اختیار می کنی که عمل کنند در آن مال، از پسِ تو».(3)

پس ای عزیز من:

برگ عیشی به گور خویش فرست

کس نیارد ز پس، تو پیش فرست

خور و پوش و بخشای و راحت رسان

نگه می چه داری ز بهر کسان

زر و نعمت اکنون بده کآنِ تست

که بعد از تو بیرون ز فرمان تست

1- 368. سوره روم، آیه 44.
2- 369. بحارالانوار، ج 71، ص 187 و 191.
3- 370. نهج البلاغه فیض الاسلام، حکمت 246.

تو با خود ببر توشه خویشتن

که شفقت نیاید ز فرزند و زن

غم خویش در زندگی خور که خویش

به مرده نپردازد از حرصِ خویش

به غمخوارگی چون سر انگشت تو

نخارد کسی در جهان پشت تو

قال رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم:

«... وَ اعلَمُوا اَنَّ کُلَّ امْرِی ءٍ عَلی ما قَدَّمَ قادِمٌ وَ عَلی ما خَلَّفَ نادِمٌ».

رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم فرمود:

[«بدانید که هر کس به سوی آنچه پیش می فرستد می رود و از آنچه باقی می گذارد پشیمان می شود».(1)]

از امالی مفید نیسابوری و تاریخ بغداد نقل شده که وقتی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام حضرت خضرعلیه السلام را در خواب دید، از او نصیحتی طلب فرمود. او کف دست خود را به آن حضرت نشان داد، دید به خط سبزی در آن نوشته شده:

قَدْ کُنْتَ مَیْتاً فَصِرْتَ حَیّاً

وَ عَنْ قَلیلٍ تَعُودُ مَیْتاً

فَابْنِ لِدارِ البَقاءِ بَیتاً

وَ دَعْ لِدارِ الفَنآءِ بَیتاً

[* مرده بودی زنده شدی و طولی نمی کشد مرده می شوی

1- 371. بحارالانوار، ج 77، ص 185.

* برای خانه بقاء خانه ای بنا کن و برای خانه فنا و نیستی خانه ای واگذار(1)]

مَثَلِ سوم

نقل است که پادشاهی بود در نهایت عقل و فطانت، و مهربانی داشت با رعیّت، و پیوسته در اصلاح ایشان می کوشید و به امور ایشان می رسید. و آن پادشاه وزیری داشت موصوف به صدق و راستی و صلاح و در اصلاح امور رعیّت، اعانتِ او می نمود و محلّ اعتماد و مشورت او بود، و پادشاه هیچ امری را از او مخفی نمی داشت و وزیر نیز با پادشاه بر این منوال بود، لیکن وزیر به خدمت علماء و صلحاء و نیکان بسیار رسیده بود و سخنان حق از ایشان فرا گرفته بود، و محبت ایشان را به جان و دل قبول کرده بود، و به ترک دنیا راغب بود، و از جهت تقیّه از پادشاه و حفظ نفس خود از ضرر او هرگاه به خدمت او می آمد، به ظاهر سجده بتان می کرد و تعظیم آنها می نمود و از غایتِ اِشْفاق و مهربانی که به آن پادشاه داشت پیوسته از گمراهی و ضلالت او دلگیر و غمگین بود و منتظر فرصت بود که در محلّ مناسبی او را نصیحت کند و او را هدایت نماید.

تا آنکه شبی از شبها بعد از آنکه مردم همگی به خواب رفته بودند پادشاه به وزیر گفت که: بیا سوار شویم و در این شهر بگردیم و ببینیم که احوال مردم چون است و مشاهده نماییم آثار بارانها را که در این ایّام بر ایشان باریده است.

وزیر گفت: بلی بسیار نیک است و هر دو سوار شدند و در نواحی شهر

1- 372. سفینه البحار، ج 2، ص 610.

می گشتند و در اثنای سیر، به مزبله ای رسیدند، نظر پادشاه به روشنایی افتاد که از طرف مزبله می تافت. به وزیر گفت که از پی این روشنایی باید رفت که خبر آن را معلوم کنیم.

پس از مرکب فرود آمدند و روان شدند تا [رسیدند] به نَقبی که از آنجا روشنی می تافت.

چون نظر کردند مرد درویش بدقیافه ای دیدند که جامه های بسیار کهنه ای پوشیده، از جامه هایی که در مزبله ها اندازند، و متّکایی از فضله و سرگین برای خود ساخته بر آن تکیه زده است و در پیش روی او ابریقی سفالین پر از شراب گذاشته و طنبوری در دست گرفته و می نوازد و زنی به زشتی خلقت و بدی هیئت و کهنگی لباس، شبیه به خودش، در برابرش ایستاده است و هر گاه که شراب می طلبد، آن زن ساقی او می شود، و هر گاه که طنبور می نوازد، آن زن برایش رقص می کند و چون شراب می نوشد، زن او را تحیّت می کند و ثنا می گوید به نوعی که پادشاهان را ستایش کنند، و آن مرد نیز زن خود را تعریف می کند و سیده النّساء می خواند و او را بر جمیع زنان تفضیلش می دهد، و آن هر دو یکدیگر را به حسن و جمال می ستایند و در نهایت سرور و فَرَح و خنده و طَرَب عیش می کنند.

پادشاه و وزیر مدّتی مدید چنین برپا ایستاده بودند، در حال ایشان نظر می کردند و از لذت و شادی ایشان از آن حال کثیف تعجّب می نمودند، بعد از آن برگشتند.

پادشاده به وزیر گفت که: گمان ندارم که ما و تو را در تمام عمر این قدر

ص:247

لذّت و سرور و خوشحالی رو داده باشد که این مرد و زن از این حال خود دارند در این شب، و گمان دارم که هر شب در این کار باشند.

پس وزیر چون این سخنان آشنا را از پادشاه شنید فرصت غنیمت شمرد، گفت: ای پادشاه! می ترسم که این دنیای ما و پادشاهی تو و این بهجت و سروری که به این لذّت های دنیا داریم، در نظر آن جماعتی که پادشاهی دائمی را می دانند مِثْل آن مزبله و این دو شخص نماید، و خانه های ما که سعی در بناء و استحکامش می کنیم، در نظر آن جماعتی که مساکن سعادت و منازل باقیه آخرت را در نظر دارند چنان نماید که این غار در نظر ما می نماید، و بدنهای ما نزد کسانی که پاکیزگی و نضارت و حُسن و جمال معنوی را فهمیده اند، چنان نماید که این دو بدقیافه زشت در نظر ما می نماید، و تعجّب آن سعادتمندان از لذّت و شادی ما به عیش های دنیا مانند تعجّب ما باشد از لذّت این دو شخص به حال ناخوشی که دارند.

پادشاه گفت: آیا می شناسی جمعی را که به این صفت که بیان کردی موصوف باشند؟ وزیر گفت: بلی. پادشاه گفت: کیستند ایشان؟ وزیر گفت که ایشان جمعی اند که به دین الهی گرویده اند و مُلک و پادشاهی آخرت و لذّاتِ آن را دانسته اند و پیوسته طالبِ سعادت های آخرت اند. پادشاه گفت که: مُلک آخرت کدام است؟ وزیر گفت: آن، نعیم و لذّتی است که شدّت و جفا بعد از آن نمی باشد، و غنایی است که بعد از آن فقر و احتیاج نمی باشد.

پس فی الجمله صفات مُلکِ آخرت را بیان کرد تا آنکه پادشاه گفت که:

آیا برای داخل شدن آن خانه و فایز شدن به آن سعادتِ فرزانه، راهی و وسیله ای می دانی؟ وزیر گفت: بلی، آن خانه مهیّا است برای هر که آنرا از راهش طلب نماید. پادشاه گفت: که چرا تو پیش از این مرا به چنین خانه راه نمی نمودی و اوصاف آنرا برای من بیان نمی کردی؟ وزیر گفت: که از جلالت و هیبت پادشاهی تو حَذَر می کردم. پادشاه گفت که: اگر این امری که تو وصف کردی البته واقع باشد سزاوار نیست که ما او را ضایع کنیم و سعی در تحصیل آن ننماییم بلکه باید جهد کنیم تا خبر آن را مشخّص نماییم و به آن ظفر یابیم.

وزیر گفت که: رخصت می فرمایی که مکرّر وصف آخرت برای شما بیان کنم تا یقین شما زیاده گردد؟ پادشاه گفت که: بلکه تو را امر می کنم که شب و روز در این کار باشی و نگذاری که من به امر دیگر مشغول گردم، و دست از این سخن برنداری به درستی که این امر، عجیب و غریب است که آن را سهل نمی توان شمرد و از چنین امر عظیمی غافل نمی توان شد.

و بعد از این سخنان وزیر و پادشاه راه نجات پیش گرفته به سعادت ابدی فائز گردیدند.(1)

مؤلف گوید که: شایسته دیدم در این مقام برای زیادتی بصیرت مؤمنان تَبَرُّک جویم به ذکر چند کلمه از یکی از خطب شریفه امیرمؤمنان - صلوات اللّٰه علیه - قال علیه السلام:

«اِحْذَرُوا هذِهِ الدُّنْیَا الْخَدَّاعَةَ الْغَدَّارَةَ الَّتی تَزَیَّنَتْ بِحُلِیِّها وَ

1- 373. بحارالانوار، ج 78، ص 410.

فَتَنَتْ بِغُرُورِها وَ غَرَّتْ بِآمالِها وَ تَشَوَّقَتْ لِخُطّابِها فَاَصْبَحَتْ کَالْعَرُوس الْمَجْلُوَّهِ وَ الْعُیُونُ اِلَیْها ناظِرَهٌ وَ النُّفُوسُ بِها مَشْعُوفَهٌ وَ الْقُلُوبُ اِلَیْها تائِقَهٌ وَ هِیَ لِاَزْواجِها کُلِّهِمْ قاتِلَهٌ فَلاَ الْباقِی بِالْماضی مُعْتَبِرٌ وَ لاَ الْآخِرُ بِسُوءِ اَثَرِها عَلَی الْاَوَّلِ مُزْدَجِرٌ».

«ای مردم! در حَذَر باشید از این دنیای فریبنده مکر کننده که خود را آرایش کرده به زینتهای خود، و ربوده است دلها را به باطلهای خود، و فریفته و بیهوده امیدوار کرده به امیدهای خود، و خود را آراسته و بر محلّی برآمده تا بنگرد به کسانی که خواستگاری می کنند او را، پس گردیده است مانند عروس جلوه داده شده، چشمها به سوی او نظر افکنده اند، و نفوس شیفته او شده اند، و دلها به سوی او آرزومند گشته اند و او تمامی شوهرهای خود را کشته است.(1)

پس نه اشخاصی که باقی هستند از گذشته ها عبرت می گیرند، و نه آنهایی که در آخر هستند به سبب بدی اثر دنیا با اشخاصی که در اوّل بودند، خود را از او باز می دارند».

پس حضرت بیان فرمود دنائت و پستی دنیا را به آنکه خداوند تعالی

1- 374. از حضرت صادق علیه السلام منقول است که فرمود: دنیا مُمَثَّلْ شد برای حضرت عیسی علیه السلام بصورت زن کبود چشمی پس حضرت از او پرسید: چند شوهر کرده ای؟ گفت بسیار است عدد آنها، فرمود: همگی را طلاق گفته ای؟ گفت: نه بلکه همگی را کشتم، حضرت عیسی علیه السلام فرمود: وای بر شوهرانِ باقیِ تو که چگونه عبرت نمی گیرند از شوهران گذشته تو؟!. {منْهُ}

دنیا را از اولیاء و دوستان خود گرفت و گسترانید برای دشمنان خود، پس گرامی داشت پیغمبر خود محمّدصلی الله علیه وآله وسلم را هنگامی که از گرسنگی سنگ بر شکم خود می بست، و موسی، کلیم خود را که از گرسنگی گیاه بیابان می خورد، به نحوی که سبزی آنها از زیر پوست شکمش دیده می شد از کثرت لاغری و کمی گوشت بدنش.

پس آن حضرت به برخی از زهد انبیاء و اِعراض شان از دنیا اشاره کرد. آنگاه فرمود که: این پیغمبران، دنیا را از خود به منزله مرداری فرض کردند که حلال نیست برای احدی که از آن خود را سیر کند مگر در حال ضرورت، خوردند از دنیا به مقداری که نَفَسی بر ایشان باقی بماند و روحشان بیرون نرود، و دنیا نزد آنها به منزله مرداری بود که بوی گند آن شدت کرده باشد که هر کس از نزد آن بگذرد دماغ و دهن خود را بگیرد. پس ایشان از دنیا می گیرند به مقداری که به تکلّف، ایشان را به منزل برساند و خود را سیر نمی کنند از آن از جهتِ گَند آن، و تعجّب کنند از کسانی که خود را سیر می کنند و شکم خود را پر می کنند از آن، و راضی می شوند به آنکه دنیا نصیب و بهره ایشان باشد.

ای برادرانِ من! به خدا سوگند که دنیا از برای کسی که خیرخواه نفس خود باشد از مردار گندیده تر است و از مرده مکروه تر است، لکن کسی که نُشْو و نِما کرده در دبّاغخانه، بوی گَند آنجا را نمی یابد و بوی بدِ او، او را اذیّت نمی کند چنانکه اذیّت می کند کسانی را که از آنجا عبور می کنند یا

می نشینند نزد ایشان.(1)

و نیز آن حضرت فرمود:

«وَ اِیّاکَ اَنْ تَغْتَرَّ بِما تَری مِنْ اِخْلادِ اَهْلِها [أهْلُ الدُّنْیا اِلَیْها]وَ تَکالُبِهِمْ عَلَیْها... فَاِنَّهُمْ کِلابٌ عاوِیَهٌ وَ سِباعٌ ضارِیَهٌ، یَهِرُّ بَعْضُها عَلی بَعْضٍ، یَأْکُلُ عَزیزُها ذَلیلَها وَ (کَثیرُها قَلیلَها)».

«و مبادا که فریفته شوی به آنچه که می بینی از میل کردن اهل دنیا به دنیا، و بر جستن و نزاع کردن آنها با همدیگر در سر دنیا... زیرا که ایشان سگهایی باشند بانگ کننده و درندگانی باشند پیِ صید دونده، که بانگ می کند بعضی از ایشان بر بعض دیگر، می خورد آنکه عزیز و غالب است، ذلیل خود را و آنکه بسیار است قلیل خود را».(2)

فقیر گوید: حکیم سنایی این مطلب را اخذ کرده و به نظم درآورده، فرموده:

این جهان بر مثال مرداریست

کَرْکَسان گِرد او هزار هزار

این، مر آن را همی زند مِخْلَب

آن مر این را همی زند منقار

آخر الامر بگذرند همه

وز همه باز ماند این مردار

ای سنایی از آن سگان بگریز

گوشه ای گیر از این جهان هموار

هان و هان تا تو را چه خود نکند

مشتی ابلیس دیده طرار

1- 375. بحارالانوار، ج 73، ص 108 تا 111.
2- 376. نهج البلاغه، نامه 31، با مقداری تفاوت، در بعضی از کلمات.

قال امیرالمؤمنین علیه السلام:

«وَ اللَّهِ لَدُنْیاکُمْ هذِه اَهْوَنُ فی عَیْنی مِنْ عِراقِ خِنْزیرٍ فی یَدِ مَجْزُومٍ».

«به خدا سوگند که این دنیای شما خوارتر است در دیدگان من از استخوان بی گوشت خوکی که باشد در دست صاحبِ جُذام»(1).

و این نهایت تحقیر است از دنیا. چه استخوان از هر چیزِ بی قدری خوارتر است، خصوص اگر از خوک باشد، و خصوص اگر در دست مجذوم باشد که در این حال هیچ چیز از آن پلیدتر نیست.

مَثَلِ چهارم

برای اشخاصی است که عمری به نعمت حق تعالی گذرانیده اند، چون مقام امتحان و ابتلاء آنها شد، کفرانِ نِعَم کرده و رو از مُنعِمِ حقیقی تافتند و به سوی غیر خدا شتافتند و مرتکب شدند آنچه راکه شایسته آنها نبود.

و این مَثَل را شَیخُنَا البَهائی در کشکول ذکر نموده و آن را به نظم درآورده و ما در اینجا اکتفا به همان نظم شریف نموده و آن را از کشکول نقل می نماییم قال رحمه الله:

عابدی در کوهِ لبنان بُد مقیم

در بُنِ غاری چو اصحاب رقیم

روی دل از غیر حق برتافته

گَنج عزّت را ز عزلت یافته

1- 377. نهج البلاغه فیض الاسلام، حکمت 228.

روزها می بود مشغولِ صیام

یک تَهِ نان می رسیدش وقت شام

نصف آن شامش بُدی نصفی سُحُور

وز قناعت داشت در دل صد سرور

بر همین منوال حالش می گذشت

نامدی از کوه هرگز سوی دشت

از قضا یک شب نیامد آن رغیف

شد زجوع آن پارسا زار و نحیف

کرده مغرب را ادا وانگه عشا

دل پر از وسواس و در فکر عشا

بس که بود از بهر قوتش اضطراب

نه عبادت کرد عابد شب نه خواب

صبح چون شد زانمقام دلپذیر

بهر قوتی آمد آن عابد بزیر

بود یک قَریه به قُربِ آن جَبَل

اهل آن قریه همه گَبر و دَغَل

عابد آمد بر دَرِ گبری ستاد

گبر او را یک دو نانِ جو بداد

عابد آن نان بِسْتَد و شکرش بگفت

وز وصول طعمه اش خاطر شکفت

کرد آهنگ مقام خود دلیر

تا کند افطار بر خُبزِ شعیر

ص:254

در سرای گبر بُد گَرگین(1) سگی

مانده از جوع استخوانی و رگی

پیش او گر خطّ پرگاری کشی

شکل نان بیند بمیرد از خوشی

بر زبان گر بگذرد لفظ خَبَر

خُبز(2) پندارد رود هوشش ز سر

کلب در دنبال عابد پو گرفت

از پی او رفت و رخت او گرفت

زان دو نان، عابد یکی پیشش فکند

پس روان شد تا نیابد زو گَزَند

سگ بخورد آن نان و از پی آمدش

تا مگر بار دگر آزاردش

عابد آن نانِ دگر دادش روان

تا که باشد از عذابش در امان

کلب آن نانِ دیگر را نیز خورد

پس روان گردید از دنبال مرد

همچه سایه از پی او می دوید

عفّ عف می کرد و رختش می درید

1- 378. گرگین، به دو کافِ فارسی [یعنی گاف بر وزنِ: تمکین یعنی صاحبِ جَرَب و گری {سگِ کَچَل}. منه.
2- 379. به معنای نان.

گفت عابد چون بدید این ماجرا

من سگی چون تو ندیدم بی حیا

صاحبت غیر دو نان چیزی نداد

وان دو را خود بِستُدی ای کج نهاد

دیگرم از پی دویدن بهر چیست

[وین همه رختم دریدن بهر چیست؟]

سگ به نطق آمد که ای صاحب کمال

بی حیا من نیستم چشمت بمال

هست از وقتی که بودم من صغیر

مسکنم ویرانه این گبر پیر

گوسفندش را شبانی می کنم

خانه اش را پاسبانی می کنم

گه به من از لطف نانی می دهد

گاه مشت استخوانی می دهد

گاه از یادش رود اطعام من

در مجاعت(1) تلخ گردد کام من

روزگاری بگذرد کاین ناتوان

نه زِ نان یابد نشان نه ز استخوان

گاه هم باشد که این گبر کهن

نان نیابد بهر خود نه بهر من

ص:256

1- 380. به معنای گرسنگی.

چون که بر درگاه او پرورده ام

رو به درگاه دیگر ناورده ام

هست کارم بر در این پیر گبر

گاه شکر نعمت او گاه صبر

تو که نامد یک شبی نانت بدست

در بنای صبر تو آمد شکست

از در رزّاق رو بر تافتی

بر در گَبری روان بشتافتی

بهر نانی دوست را بگذاشتی

کرده ای با دشمن او آشتی

خود بده انصاف ای مردِ گُزین

بی حیاتر کیست من یا تو ببین؟

مرد عابد زین سخن مدهوش شد

دست خود بر سر زد و بیهوش شد

ای سگ نفس بهایی یاد گیر

این قناعت(1) از سگ آن گبر پیر

بر تو گر از صبر نگشاید دری

از سگ گَرگینِ گبران کمتری(2)

ص:257

1- 381. نصیحت. خ ل.
2- 382. کشکول بهائی، ج 1، ص 220.

مؤلف گوید: چه نیکو است در این مقام نقل این کلام از شیخ سعدی که گفته:

اَجَلِّ کائنات از روی ظاهر، آدمیست و اذّل موجودات، سگ؛ به اتفاق خردمندان سگِ حق شناس بِه از آدمی ناسپاس.

سگی را لقمه ای هرگز فراموش

نگردد گر زنی صد نوبتش سنگ

و گر عمری نوازی سِفله ای را

به کمتر چیزی آید با تو در جنگ

و چقدر شایسته است در اینجا ذکر این خبر شریف که دل را نورانی و چشم را روشن می کند:

روایت شده که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام را غلامی بود که هرگاه آن حضرت سواره به مسجد می رفت آن غلام همراه بود، چون آن حضرت از استر پیاده می گشت و داخل مسجد می شد آن غلام استر را نگاه می داشت، تا آن جناب مراجعت کند.

اتفاقاً در یکی از روزها که آن غلام بر در مسجد نشسته و استر را نگه داشته بود، چند نفر مسافر از اهل خراسان پیدا شدند، یکی از آنها رو کرد به او و گفت: ای غلام! میل داری که از آقای خود حضرت صادق علیه السلام خواهش کنی که مرا مکان تو قرار دهد و من غلام او باشم و به جای تو بمانم و مالم را به تو بدهم، و من مال بسیار از هر گونه دارم، تو برو و آن مال ها را برای خود قبض کن و من به جای تو اینجا می مانم.

غلام گفت: از آقای خود خواهش می کنم این را، پس رفت خدمت

حضرت صادق علیه السلام و گفت: فدایت شوم، می دانی خدمت مرا نسبت به خودت و طول خدمتم را. پس هرگاه حق تعالی خیری را برای من رسانیده باشد شما منع آن خواهید کرد؟ فرمود: من آن را به تو خواهم داد از نزد خودم و از غیر خود منع می کنم تو را. پس غلام قصه آن مرد خراسانی را با خویش برای آن جناب حکایت کرد.

حضرت فرمود: اگر تو بی میل شده ای در خدمت ما و آن مرد رغبت کرده به خدمت ما، قبول کردیم ما او را و فرستادیم تو را.

پس چون غلام پشت کرد به رفتن، حضرت او را طلبید، فرمود: به جهت طول خدمت تو در نزد ما یک نصیحتی تو را بکنم، آن وقت مختاری در کار خود. و آن نصیحت این است که چون روز قیامت شود حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم آویخته و چسبیده باشد به نور «اللَّه» و امیرالمؤمنین علیه السلام آویخته باشد به رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم و ائمه علیهم السلام آویخته باشند به امیرمؤمنان - صلوات اللَّه علیه - و شیعیان ما آویخته باشند به ما، پس داخل شوند در جایی که ما داخل شویم و وارد شوند آنجایی که ما وارد شویم.

غلام چون این را شنید عرض کرد: من ازخدمت شما جایی نمی روم و در خدمت شما خواهم بود و اختیار می کنم آخرت را بر دنیا. و بیرون رفت به سوی آن مرد. مرد خراسانی گفت: ای غلام! بیرون آمدی از نزد حضرت صادق علیه السلام به غیر آن رویی که با آن خدمت آن حضرت رفتی؟ غلام کلام حضرت را برای او نقل کرد و او را برد به خدمت آن جناب، حضرت قبول

فرمود وِلاءِ او را و امر فرمود که هزار اشرفی به غلام دادند.(1)

این فقیر نیز خدمت آن حضرت عرض می کنم که: ای آقای من! من تا خود را شناخته ام خود را بر درِ خانه شما دیده ام و گوشت و پوست خود را از نعمت شما پروریده ام. امید آن است که در این آخر عمر از من نگهداری فرمایید و از این درِ خانه مرا دور نفرمایید و من به لسان ذلّت و افتقار پیوسته عرضه می دارم:

عَنْ حِماكُمْ كَيفَ اَنصَرِفُ

وَ هَواكُم لی بِهِ شَرَفٌ

سَيِّدی لا عِشتُ يَومَ اُری

فی سِوی اَبوابِكُم اَقِفُ

[* از تحت عنایت و حفاظت شما چگونه برگردم در حالی که علاقه من به شما مایه شرف من است

* آقای من زنده نمانم روزی که بر غیر درب خانه شما باشم

مَثَلِ پنجم

برای دنائت و پستی جهل، و تحریص بر علم و هنر.

«ابوالقاسم راغب اصفهانی» در کتاب «ذریعه» آورده که مرد حکیم دانایی وارد شد بر مردی، دید خانه ای آراسته و فرشهای ملوکانه پهن نموده و لکن صاحب منزل مردیست جاهل و نادان، عاری از حِلیه علم، خالی از فضیلت، به صورت انسان. آن حکیم که چنین دید تف افکند به

1- 383. بحارالانوار، ج 50، ص 88.

صورت او. آن مرد از این کار حکیم برآشفت و گفت: این چه سفاهت و بیخردی بود که از تو سرد زد ای حکیم؟ حکیم فرمود: این سفاهت نبود بلکه حکمت بود. زیرا که آب دهان را در جایی که خسیس تر و پست ترین جاهای منزل است می افکنند، و من ندیدم در منزل تو پست تر از تو جایی را! لا جَرَم تو را شایسته اینکار دیدم پس آب دهان خود را به صورت تو افکندم.(1)

مؤلف گوید: که تنبیه فرمود این حکیم دانا بر قباحت و دنائت جهل و آنکه قبح و زشتی آن با داشتن منزل [خوب و پوشیدن لباسهای فاخر زایل نخواهد شد.

و لکن مخفی نماند که فضیلت برای علم وقتی است که با عمل مُنضَمّ، و این فضیلت با آن خصلت شریفه توأم گردد.

وَ لَقَدْ اَجادَ مَنْ قالَ:

نیست از بهر آسمان ازل

نردبان پایه، به ز علم و عمل

علم، سوی دَرِ اِله بَرَد

نه سوی مُلک و مال و جاه برد

1- 384. الذریعه الی مکارم الشریعه، تألیف ابوالقاسم راغب اصفهانی، ص 60 چاپ دار الوفاء، المنصوره، و در پاورقی 6، چنین آمده: ولیکن این برخورد با اخلاق یک «حکیمِ» مسلمان - که درهنگام اصلاح مردم نباید اهانت کند - منافات دارد، خصوصاً که برای «صورت» حُرمت خاص و احترام ویژه ای در اسلام قرار داده شده است.

هر که را علم نیست گمراه است

دست او زانسرای کوتاه است

کار بی علم تخم در شور است

علم بی کار زنده در گور است

حجّت ایزدی است در گردن

خواندن علم و کار ناکردن

آنچه دانسته ای به کار درآر

خواندن علم جوی از پی کار

تا تو در علم با عمل نرسی

عالمی فاضلی ولی نه کسی

علم در مزبله فرو ناید

که قِدَم با حَدَث نمی پاید

چند از این تُرَّهات مُحتالی

چشمها در دولافِ کَحّالی

دانش آن خوبتر ز بهر بسیج

که بدانی که می ندانی هیچ

قالَ عیسَی بنُ مَریَم علیه السلام:

«اَشقَی النَّاسِ مَن هُوَ مَعرُوفٌ عِندَ النَّاسِ بِعِلْمِهِ، مَجهُولٌ بِعَمَلِه .

حضرت عیسی علیه السلام فرمود:

«شقی ترین مردم کسی است که معروف باشد نزد مردم به علم و

ص:262

مجهول باشد به عمل».(1)

حکیم سنایی فرمود:

ای هواهای تو خدا انگیز

وی خدایان تو خدا آزار

ره رها کرده ای از آنی گم

عِزّ ندانسته ای از آنی خوار

علم کز تو، تو را نه بستاند

جهل از آن علم بِه بُوَد صد بار

غول باشد نه عالم آنکه از او

بشنوی گفت و نشنوی کردار

عالمت غافل است و تو غافل

خفته را خفته کی کند بیدار

کی در آید فرشته تا نکنی

سگ ز در دور و صورت از دیوار

دِه بُوَد آن نه دل که اندر وی

گاو و خر باشد و ضِیاع و عِقار

سائق و قائد و صراط اللَّه

بِه ز قرآن مدان و بِه ز اخبار

تمام شد آنچه مُقَدّر شده بود ثبت آن در این رساله شریفه، در نیمه

1- 385. بحارالانوار، ج 2، ص 52.

شهر رمضان المبارک روز ولادت با سعادت سبط جلیلِ حضرت خیر الوری، جناب امام حسن مجتبی - صلوات اللّه و سلامه علیه - سنه 1347. و چون این رساله در این ماه شریف تمام شد مناسب است که به دو دعای شریف ختم شود:

اول:

شیخ مفید [قدس سره در کتاب «مُقنِعَه» روایت کرده از ثقه جلیل القدر، علیّ بن مهزیار از حضرت ابو جعفر جوادعلیه السلام که مستحب است بسیار بگویی در هر وقت از شب یا روزِ این ماه، از اوّل تا به آخر آن:

«یا ذَا الَّذی کانَ قَبْلَ کُلِّ شَیْی ءٍ، ثُمَّ خَلَقَ کُلَّ شَیْی ءٍ، ثُمَّ یَبْقی وَ یَفْنی کُلُّ شَیْی ءِ، یا ذَالَّذی لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْی ءٌ، وَ یا ذَالَّذی لَیْسَ فِی السَّمواتِ الْعُلی وَ لا فِی الْاَرَضینَ السُّفْلی وَ لا فَوْقَهُنَّ وَ لا تَحْتَهُنَّ وَ لا بَیْنَهُنَّ اِلهٌ یُعْبَدُ غَیْرُهُ، لَکَ الْحَمْدُ حَمْداً لا یَقْوی عَلی اِحْصائِه اِلّا اَنْتَ، فَصَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ صَلوهً لا یَقْوی عَلی اِحْصائِها اِلّا اَنْتَ».(1)

دوم:

شیخ کلینی و دیگران روایت کرده اند که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام این دعا را تعلیمِ زُرارَه فرمود که در زمان غیبت و امتحان شیعه بخواند:

«اَللّهُمَّ عَرِّفْنی نَفْسَکَ فَاِنَّکَ اِنْ لَمْ تُعَرِّفْنی نَفْسَکَ لَمْ اَعْرِفْ نَبِیَّکَ، اَللّهُمَّ عَرِّفْنی رَسُولَکَ فَاِنَّکَ اِنْ لَمْ تُعَرِّفْنی رَسُولَکَ لَمْ

1- 386. شیخ مفید، المقنعه، ص 320، قم، دفتر نشر اسلامی.

اَعْرِفْ حُجَّتَکَ، اَللَّهُمَّ عَرِّفْنی حُجَّتَکَ فَاِنَّکَ اِنْ لَمْ تُعَرِّفْنی حُجَّتَکَ ضَلَلْتُ عَنْ دینی .(1)

[بدانکه علما نوشته اند که از تکالیف آدمی در زمان غیبت، دعا برای امام زمان علیه السلام و صدقه دادن برای آن وجود مقدس است، و از جمله دعاهایی که وارد شده است که همیشه بگویی بعد از تمجید حق تعالی و صلوات بر حضرت رسول و آل اوعلیهم السلام:

«اَللَّهُمَّ کُنْ لِوَلِیِّکَ الْحُجَّهِ بْنِ الْحَسَن صَلَواتُکَ عَلَیْهِ وَ عَلی آبائِه فی هذِهِ السَّاعَهِ وَ فی کُلِّ ساعَهٍ وَلِیّاً وَ حافِظاً وَ قائِداً وَ ناصِراً وَ دَلیلاً وَ عَیْناً حَتّی تُسْکِنَهُ اَرْضَکَ طَوعاً وَ تُمَتِّعَهُ فیها طَویلا».(2)(3)]

«کَتَبَهُ العَبدُ عَبّاسُ القُمّی فی سَنَهِ سَبعٍ وَ اَربَعین بَعدَ اَلفٍ وَ ثَلاثِمِأهٍ فی جَوارِ الرَّوضَهِ الرَّضَوِیَّه لا زالَت مَهبَطاً لِلفُیُوضاتِ الرَّبّانِیَّهَ وَ الحَمُد للّهِ اَوَّلاً وَ آخِراً وَ صَلَّی اللّهُ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ».

ص:265

1- 387. کافی، ج 1، ص 337، ح 5.

2- 388. عباراتِ داخل علامت [] در چاپ اول موجود نیست.

3- 389. کافی، ج 4، ص 162، ح 4، با اندک اختلاف در تقدیم و تأخیر برخی از کلمات.

فهرست منشورات مسجد مقدّس جمکران

1 - قرآن کریم (چهار رنگ / رحلی)

نیریزی / الهی قمشه ای

2 - قرآن کریم

اهری زاده / الهی قمشه ای

3 - قرآن کریم

اهری زاده / الهی قمشه ای

4 - کلیات مفاتیح الجنان

افشاری / الهی قمشه ای

5 - کلیات مفاتیح الجنان (نیم جیبی)

افشاری / الهی قمشه ای

6 - کلیات مفاتیح الجنان (کیفی)

افشاری / الهی قمشه ای

7 - منتخب مفاتیح الجنان

محمد حسینی موحد

8 - ارتباط با خدا

واحد تحقیقات

9 - آئینه اسرار

حسین کریمی قمی

10 - آخرین خورشید پیدا

واحد تحقیقات

11 - از زلال ولایت

واحد تحقیقات

12 - امامت و غیبت از دیدگاه علم کلام

علم الهدی/ واحد تحقیقات

13 - امام رضاعلیه السلام در رزمگاه ادیان

سهراب علوی

14 - انتظار بهار باران

واحد تحقیقات

15 - انتظار و انسان معاصر

عزیز اللّٰه حیدری

16 - اهمیت اذان و اقامه

محمد محمدی اشتهاردی

17 - پرچمدار نینوا

محمد محمدی اشتهاردی

18 - تاریخ پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم (دو جلد)

شیخ عباس صفایی حائری

19 - تاریخ امیر المؤمنین علیه السلام (دو جلد)

شیخ عباس صفایی حائری

20 - تاریخ سید الشهداءعلیه السلام

شیخ عباس صفایی حائری

21 - تاریخچه مسجدمقدس جمکران(فارسی)

واحد تحقیقات

22 - تاریخچه مسجدمقدس جمکران (عربی)

واحد تحقیقات

23 - تاریخچه مسجدمقدس جمکران(انگلیسی)

واحد تحقیقات

24 - تاریخچه مسجدمقدس جمکران (اردو)

واحد تحقیقات

25 - تجلیگاه صاحب الزمان علیه السلام

سید جعفر میرعظیمی

26 - جلوه های پنهانی امام عصرعلیه السلام

حسین علی پور

27 - چهل حدیث (امام مهدی در کلام امام علی)

سید صادق سید نژاد

28 - حضرت مهدی علیه السلام فروغ تابان ولایت

محمد محمدی اشتهاردی

29 - خزائن الاشعار (مجموعه اشعار)

عباس حسینی جوهری

30 - خوشه های طلائی (مجموعه اشعار)

محمد علی مجاهدی

31 - داستانهایی از امام زمان علیه السلام

حسن ارشاد

32 - داغ شقایق (مجموعه اشعار)

علی مهدوی

33 - در جستجوی قائم علیه السلام

سید مجید پور طباطبایی

34 - در جستجوی نور

صافی، سبحانی، کورانی

ص:267

35 - در کربلا چه گذشت

شیخ عباس قمی/کوه کمره ای

36 - دلشده در حسرت دیدار دوست

زهرا قزلقاشی

37 - رسول ترک

محمد حسن سیف اللهی

38 - زیارت ناحیه مقدّسه

واحد تحقیقات

39 - سحاب رحمت

عباس اسماعیلی یزدی

40 - سرود سرخ انار

الهه بهشتی

41 - سقا خود تشنه دیدار

طهورا حیدری

42 - سیمای مهدی موعود در شعر فارسی

محمد علی مجاهدی

43 - سیمای امام مهدی علیه السلام در شعر عربی

دکتر عبد اللهی

44 - ظهور حضرت مهدی علیه السلام

سیداسد اللّه هاشمی شهیدی

45 - عریضه نویسی

سید صادق سید نژاد

46 - عطر سیب

حامد حجتی

47 - عقد الدرر (عربی)

المقدّس الشافعی/نظری منفرد

48 - علی علیه السلام مروارید ولایت

واحد تحقیقات

49 - علی علیه السلام و پایان تاریخ

سید مجید فلسفیان

50 - غیبت، ظهور، امامت

واحد تحقیقات

51 - فدک ذوالفقار فاطمه علیها السلام

سید محمد واحدی

52 - فوز اکبر

محمد باقر فقیه ایمانی

53 - کرامات المهدی علیه السلام

واحد تحقیقات

54 - کرامت های حضرت مهدی علیه السلام

واحد تحقیقات

55 - گردی از رهگذر دوست (مجموعه اشعار)

علی اصغر یونسیان

56 - گفتمان مهدویت

آیت اللَّه صافی گلپایگانی

57 - گنجینه نور و برکت

حسینی اردکانی(ره)

58 - مشکاه الانوار

علامه مجلسی(ره)

59 - مفرد مذکر غائب

علی مؤذنی

60 - منازل الآخره

شیخ عباس قمی(ره)

61 - منشور نینوا

مجید حیدری فر

62 - مهدی علیه السلام تجسم امید و نجات

عزیز اللَّه حیدری

63 - مهدی منتظرعلیه السلام در اندیشه اسلامی

العمیدی / محبوب القلوب

64 - مهدی موعودعلیه السلام (دو جلد)

علامه مجلسی / ارومیه ای

65 - مهر بیکران

محمد حسن شاه آبادی

66 - ناپیدا ولی با ما

واحد تحقیقات

67 - ناپیدا ولی با ما (انگلیسی)

واحد تحقیقات

68 - نجم الثاقب

میرزا حسین نوری(ره)

69 - نشانه های ظهور او

محمد خادمی شیرازی

70 - نشانه های یار و چکامه انتظار

مهدی علیزاده

ص:268

71 - و آن که دیرتر آمد

الهه بهشتی

72 - وظایف منتظران

واحد تحقیقات

73 - ویژگیهای حضرت زینب علیها السلام

سید نورالدین جزائری

74 - هدیه احمدیه (جیبی)

میرزا احمد آشتیانی

75 - هدیه احمدیه (نیم جیبی)

میرزا احمد آشتیانی

76 - یاد مهدی علیه السلام

محمد خادمی شیرازی

77 - یار غائب از نظر (مجموعه اشعار)

محمد حجتی

78 - ینابیع الحکمه (عربی / پنج جلد)

عباس اسماعیلی یزدی

جهت تهیه و خرید کتابهای فوق، می توانید با نشانی:

قم - صندوق پستی 617، انتشارات مسجد مقدس جمکران

مکاتبه و یا با شماره 7253340 - 0251 تماس حاصل فرمایید.

درباره مرکز

بسمه تعالی
هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
آیا کسانی که میدانند و کسانی که نمیدانند یکسانند ؟
سوره زمر/ 9

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال 1385 هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
1.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
2.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
3.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
4.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
5.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
6.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
JAVA.1
ANDROID.2
EPUB.3
CHM.4
PDF.5
HTML.6
CHM.7
GHB.8
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
ANDROID.1
IOS.2

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .
درپایان :
از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 03134490125
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109